تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

جنگهای پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به روايت قرآن

نويسنده: يعقوب جعفری

## تشريع جهاد

در دوران مكه كه مسلمانان توانايی لازم را برای دفاع از خود نداشتند، امكان جهاد و درگيری با دشمنان اسلام وجود نداشت، از اين رو مسلمانان در برابر كارشكنيها و توطئه ها و شكنجه های مشركان چاره ای جز صبر نداشتند و حتی گاهی بعضی از مسلمانان غيرتمند از پيامبر اجازه برخورد با دشمن می خواستند، ولی آن حضرت اجازه نمی داد و آنان را امر به صبر و انتظار می كرد، تا زمان مقتضی فرا رسد.

با هجرت پيامبر و مسلمانان به مدينه و مسلمان شدن مردم اين شهر و تشكيل حكومت اسلامی، مسلمانان از توان رزمی خوبی برخوردار شدند و قدرت آن را يافتند كه در برابر دشمن از خود دفاع كنند.

در اين هنگام بود كه جهاد با دشمن تشريع شد و مسلمانان اجازه يافتند كه در صورت لزوم و به اقتضای مصلحت جامعه اسلامی با دشمن بجنگند: (1)

(أُذِنَ لِلَّذينَ يُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللّهَ عَلی نَصْرِهِمْ لَقَديرٌ \* اَلَّذينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلاّآ أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللّهُ وَ لَوْلا دَفْعُ اللّهِ النّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ يُذْكَرُ فيهَا اسْمُ اللّهِ كَثيرًا وَ لَيَنْصُرَنَّ اللّهُ مَنْ يَنْصُرُهُآإِنَّ اللّهَ لَقَوِیٌّ عَزيزٌ) (حج 39-40)

«به كسانی كه با آنان جنگ می شود، از آن رو كه مورد ستم واقع شده اند، رخصت جنگ داده شد و همانا خداوند بر ياری ايشان تواناست. همان كسانی كه به ناروا از خانه هاشان رانده شدند، تنها به اين جهت كه گفتند: پروردگار ما خداست، و اگر خداوند برخی از مردم را به وسيله برخی ديگر دفع نمی كرد، هر آينه ديرها و كليساها و كنيسه ها و مسجدها كه در آنها نام خدا بسيار ياد می شود، ويران می گرديد و البته خدا كسی را كه او را ياری كند ياری خواهد كرد كه خدا نيرومند و عزيز است.»

در اين آيات نكاتی وجود دارد كه توضيح داده می شود:

1- در اين آيه اجازه جهاد دفاعی داده شده، چون تصريح می كند كه رخصت جنگ به كسانی داده می شود كه مورد حمله قرار گرفته اند و به آنان ستم شده است. درباره جهاد ابتدايی يعنی جهادی كه حاكم اسلامی برای گسترش اسلام و از ميان بردن موانع راه انجام می گيرد، آيات ديگری وجود دارد كه برخی از آنها را خواهيم آورد.

2- پس از اعلام رخصت جنگ، برای بالا بردن روحيّه مسلمانان، به اين مطلب تأكيد می كند كه خداوند بر پيروز كردن مسلمانان قادر است، يعنی مسلمانان بايد جهاد و كوشش كنند، خدا هم آنان را ياری خواهد كرد.

3- درباره مسلمانانی كه از سوی مشركان مكه مورد ستم واقع شده اند اضافه می كند كه مشركان آنان را از خانه و كاشانه و شهر و ديارشان بيرون نكردند مگر به خاطر اينكه آنان می گفتند: پروردگار ما خداست، و به جای بت پرستی خداپرست شدند و خدای يگانه را عبادت كردند.

4- يكی از سنتهای الهی كه حاكم بر تاريخ است، در اين آيه مورد تأكيد قرار گرفته و آن اينكه اگر جنگ ميان حق و باطل و درگيری نيروهای الهی و شيطانی نباشد و جبهه حق در برابر جبهه باطل واكنش نشان ندهد، باطل گسترش می يابد و مظاهر حق و توحيد را از ميان می برد و عبادت گاه های اديان از دير و كليسا و كنشت گرفته تا مسجد مسلمانان ويران می گردد، چون نيروهای شيطانی با همه گونه مظاهر توحيد و حق و عدالت مخالفند و اگر قدرت داشته باشند همه را نابود می كنند. بنابراين، جنگ در برابر آن و دفع شرشان، مشروعيت می يابد.

5- در پايان يك بار ديگر بر ياری خداوند به جبهه حق تأكيد می كند و اظهار می دارد كه خداوند هر كس را كه به دين او ياری كند، ياری خواهد كرد، بنابراين، مسلمانان نبايد چنين تصور كنند كه فقط به خاطر مسلمان بودن آنها خدا به آنها ياری خواهد كرد، بلكه ياری خدا هنگامی شامل آنها می شود كه آنها خودشان تلاش كنند و دين خدا را ياری دهند، تنها در چنين صورتی است كه ياری خدا به سراغ آنها خواهد آمد.

در قرآن كريم آيات ديگری وجود دارد كه به مشروعيت جهاد ابتدائی دلالت می كند و مسلمانان اجازه می يابند تا با كسانی كه مانع رسيدن پيام اسلام به مردم می شوند و جلو گسترش دين حق را می گيرند، بجنگند، البته می توان گفت كه اين جنگ هم به نوعی حالت دفاعی دارد ودر واقع دفاع از ارزشهاست:

(وَ قاتِلُوهُمْ حَتّی لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدّينُ كُلُّهُ لِلّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللّهَ بِما يَعْمَلُونَ بَصيرٌ) (انفال39)

«و با آنها بجنگيد تا فتنه ای نباشد و دين همگی برای خدا باشد، پس اگر بازايستادند، خداوند به آنچه عمل می كنند بيناست.»

طبق اين آيه، جنگ اسلام و كفر تا وقتی ادامه دارد كه فتنه از ميان برداشته شود، يعنی كسانی نباشند كه با فتنه گری خود، از مسلمان شدن مردم جلوگيری كنند.

البته آيه در مورد مشركان مكه است و ناظر به رفع فتنه آنها و حاكميت دين خدا در ميان آنهاست، در عين حال می توان از اين آيه يك حكم كلی فهميد كه شامل همه زمانها و مكانها باشد و آن اينكه جنگ ميان اسلام و كفر همواره ادامه دارد تا وقتی كه حاكميت خدا در زمين تحقق پيدا كند.

در عين حال اسلام يك دين صلح است و با ديگران فقط به خاطر عقيده شان نمی جنگد، بلكه در حال فتنه انگيزی دشمن، به جهاد با آنها فرمان می دهد و اگر دشمن دست از فتنه انگيزی بردارد ومايل به صلح باشد، اسلام نيز آن را می پذيرد و صلح را بهتر از جنگ می داند. در آيات زير در عين حال كه به مسلمانان دستور می دهد كه هر چه می توانند نيرو و ساز و برگ نظامی تهيّه كنند و توان رزمی خود را بالا ببرند، خاطر نشان می سازد كه اگر دشمن پيشنهاد صلح بدهد، آن را بپذيريد:

(وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِه عَدُوَّ اللّهِ وَ عَدُوَّكُمْ وَ اخَرينَ مِنْ دُونِهِمْ لا تَعْلَمُونَهُمُ اللّهُ يَعْلَمُهُمْ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَیْ ءٍ فی سَبيلِ اللّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لا تُظْلَمُونَ وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها وَ تَوَكَّلْ عَلَی اللّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّميعُ الْعَليمُ) (انفال60-61)

«و برای آنان هر چه می توانيد نيرو و مركب تهيه كنيد تا با آن دشمن خدا و دشمن خود و كسانی جز آنها را كه نمی شناسيد و خدا آنها را می شناسد، بترسانيد و هرچه در راه خدا انفاق كنيد به تمامی به شما داده خواهد شد و هرگز به شما ستم نخواهد شد، و اگر مايل به صلح شدند، تو نيز به آن مايل باش و بر خدا توكل كن كه او شنوای داناست.»

در اسلام، با اينكه گاهی جنگ يك ضرورت است، بايد به صورت عادلانه باشد و از مسير عدالت خارج نشود:

(وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَانُ قَوْمٍ عَلیآ أَلاّ تَعْدِلُوا اِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی) (مائده 8)

«و دشمنی گروهی، شما را بر آن ندارد كه عدالت نكنيد، عدالت كنيد كه آن به پرهيزكاری نزديك تر است.»

حتی اگر مشركی كه دشمن شناخته شده اسلام است، به يكی از مسلمانان پناه آورد، بايد به او پناه داد و او را تا رسيدن به محل خود ياری كرد، تا فرصت شنيدن كلام خدا را داشته باشد:

(وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكينَ اسْتَجارَكَ فَأَجِرْهُ حَتّی يَسْمَعَ كَلامَ اللّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْلَمُونَ) (توبه6)

«و اگر يكی از مشركان از تو پناه بخواهد، به او پناه بده تا سخن خدا را بشنود، سپس او را به محل امن خود برسان، اين بدانجهت است كه آنان گروهی هستند كه نمی دانند.»

همچنين اسلام از هر فرصتی برای متوقف شدن جنگ استفاده می كند و مثلاً در چهار ماه از سال كه به آنها ماههای حرام گفته می شود و عبارتند از ماههای رجب و ذيقعده و ذيحجه و محرم، و عربها در آن جنگ نمی كردند، اسلام نيز جنگ را حرام می داند و اين سنت را كه به نفع صلح است محترم می شمارد.

## جنگ بدر

پس از تشريع حكم جهاد و اجازه يافتن مسلمانان به درگيری و جنگ با دشمنان، در سال دوم هجری جنگهايی ميان مسلمانان و كافران صورت گرفت كه مهم ترين آنها جنگ بدر بود و البته پيش از جنگ بدر، در هشت مورد گروههايی از مسلمانان تحت فرماندهی شخصی پيامبر و يا كسانی كه آن حضرت تعيين كرده بود آماده جنگ شدند كه جز در يك مورد كار به درگيری نكشيد، و در چهار مورد شخص پيامبر فرماندهی را به عهده داشت و آنها عبارت بودند از «غزوه ابوا»، و «غزوه بواط» و «غزوه عشيره» و «غزوه بدر اولی» كه در هيچ كدام درگيری رخ نداد و چهار مورد ديگر كه پيامبر شخصا در آنها شركت نداشت عبارت بودند از: «سريه عبيدة بن حارث» و «سريه حمزة بن عبدالمطلب» و «سريه سعد بن ابی وقاص» و «سريه عبداللّه بن جحش». (2)

تنها مورد از اين موارد هشتگانه كه كار به درگيری و كشتار كشيد، سريه عبداللّه بن جحش بود. او با هشت تن از مهاجران از سوی پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مأموريت يافته بود كه به نزديكی مكه در منطقه نخله برود و از وضع قريش و تحركات آنها باخبر شود و گزارش آن را به پيامبر بدهد، ولی او با يك قافله از قريش روبرو شد و به آن حمله كرد و بزرگ آن را كه عمرو حضرمی نام داشت كشت و دو نفر را اسير كرد و همراه با اسيران و اموال قافله به مدينه بازگشت. (3)

از آنجا كه اين حمله به دستور پيامبر نبود و اتفاقا در ماه رجب كه ماه حرام است اتفاق افتاده بود، كار عبداللّه بن جحش مورد رضايت پيامبر قرار نگرفت و پيامبر از پذيرفتن اموال مصادره شده آن قافله خودداری كرد و فرمود: من شما را به جنگ در ماه حرام دستور نداده بود.

هم مسلمانان و هم كفار قريش كه از جريان با خبر شده بودند كار عبداللّه بن جحش را كه در ماه حرام واقع شده بود مورد انتقاد قرار دادند و مشركان از آن بهره برداری تبليغاتی كردند. تا اينكه آيات زير نازل شد:

(يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِندَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا) (بقره 217)

«از تو درباره جنگيدن در ماه حرام می پرسند، بگو: جنگيدند در آن گناهی بزرگ است، ولی بازداشتن از راه خدا و كفر به او و بازداشتن از مسجدالحرام و بيرون كردن ساكنان آن از آنجا، نزد خدا گناهی بزرگتر است و فتنه از كشتن بزرگتر است، آنها همواره با شما می جنگند تا شما را اگر توانستند از دينتان برگردانند.»

در اين آيه ضمن اينكه بر حرمت جنگ در ماههای حرام تأكيد می كند و آن را گناهی بزرگ می شمارد، در پاسخ به تبليغات سوء مشركان اظهار می دارد كه درست است كه جنگ در ماه حرام گناهی بزرگ است (و جمعی از مسلمانان به اشتباه مرتكب آن شده اند.) ولی كارهايی كه مشركان می كنند مانند سدّ كردن راه خدا و كفر به او و سدّ كردن راه مسجدالحرام و اخراج مردم آنجا از آن، گناهی بس بزرگتر است و از اين گذشته فتنه انگيزی كه مانع رسيدن پيام اسلام به گوش مردم می شود از قتل هم بدتر است. مشركان با فتنه گريهای خود می خواستند مسلمانان را از دينشان برگردانند.

در آيه بعدی، كسانی را كه اين كار را كرده بودند، مؤمنانی مهاجر و مجاهد معرفی می كند كه رحمت پروردگارشان را اميد داشتند، يعنی كار آنها از روی سوء نيت نبوده است و در پايان آيه دو صفت غفور و رحيم از صفات خدا را می آورد كه به آمرزيده شدن آن مسلمانان دلالت می كند:

(إِنَّ الَّذينَ امَنُوا وَ الَّذينَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فی سَبيلِ اللّهِ أُولئآِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللّهِ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحيمٌ) (بقره 218)

«كسانی كه ايمان آورده اند و كسانی كه هجرت كرده اند و در راه خدا جهاد نموده اند، اينان رحمت خدا را اميد دارند و خداوند آمرزنده و مهربان است.»

پس از نزول اين آيات، پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم غنائمی را كه عبداللّه بن جحش آورده بودند پذيرفت و آن را ميان مسلمانان تقسيم كرد.

پس از اين درگيريهای متعدد و محدود، زمينه برای جنگی بزرگ آماده شد و آن جنگ بدر بود كه در هفدهم رمضان سال دوم هجرت اتفاق افتاد.

شروع جنگ به اين صورت بود كه در سال دوم هجرت گزارش به مدينه رسيد كه يك كاروان تجارتی به سركردگی ابوسفيان از شام عازم مكه است. پيامبر طلحة بن عبداللّه و سعيدبن زيد را برای كسب اطلاع از مسير كاروان و تعداد نگهبانان و نوع كالاهای همراه آن اعزام كرد و آنها پس از انجام مأموريت اطلاعات لازم را در اختيار پيامبر گذاشتند (4) و معلوم شد كه كاروان، چهل نفر محافظ دارد و هزار شتر مال التجاره را حمل می كنند و ارزش كالاها حدود پنجاه هزار دينار است. (5)

كفار قريش تمام ثروتهای مسلمانان مهاجر را كه در مكه برجای گذاشته بودند، مصادره كرده بودند، جاداشت كه با حمله به اين كاروان و ضبط كالاهای آن، از كفار قريش تقاص گرفته شود. اين بود كه پيامبر در هشتم ماه رمضان سال دوم هجری «عبداللّه بن ام مكتوم» را برای نماز و «ابولبابه» را برای اداره شهر جانشين خويش كرد (6) و خود با سيصد و سيزده نفر برای حمله به آن كاروان تجارتی از مدينه بيرون آمد. از اين سپاه، هفتاد و چهار نفر از مهاجران و بقيه از انصار بودند و دو اسب و هفتاد شتر داشتند. (7)

به هرحال اين سپاه مسير خود را طی می كرد كه ابوسفيان از اين حركت مسلمانان باخبر شد و بی درنگ شخصی به نام «ضمضم بن عمرو» را مأمور كرد كه سوار شتر تندرو شود و به مكه برود و از قريش برای حفظ كالاهای تجارتی كمك بخواهد. ضمضم به مكه رسيد و در حالی كه گوش شتر خود را بريده و بينی او را شكافته بود و پيراهن خود را پاره كرده بود، فرياد می زد كه مردم! كالاهای تجارتی شما در خطر است و محمد و ياران او می خواهند آنها را غارت كنند. الغوث! الغوث! (8)

مردم مكه و صاحبان كالاها وقتی از مطلب باخبر شدند برای دفاع از كاروان تجارتی دست به جمع آوری فوری نيرو و تجهيزات زدند و تمام جنگجويان آنها آماده نبرد شدند. اين گروه كه حدود هزار نفر با تمام ابزار جنگی بودند به سوی مدينه روانه شدند. البته همه آنها با ميل و رغبت حاضر به اين كار نبودند، بلكه بعضيها از روی چشم هم چشمی و برای خودنمايی از خانه های خود خارج شده بودند، جنانكه می فرمايد:

(وَ لا تَكُونُوا كَالَّذينَ خَرَجُوا مِنْ دِيارِهِمْ بَطَرًا وَ رِئآءَ النّاسِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبيلِ اللّهِ وَ اللّهُ بِما يَعْمَلُونَ مُحيطٌ) (انفال47)

«و مانند كسانی نباشيد كه از خانه های خود با سرمستی و برای نشان دادن خود به مردم بيرون شدند و از راه خدا باز می داشتند و خدا به آنچه انجام می دهند احاطه دارد.»

سپاه اسلام در محلی به نام «ذفران» اردو زده بود (9) و منتظر رسيدن كاروان تجارتی بود، ناگهان به پيامبر اسلام خبر رسيد كه سپاه بزرگ قريش از مكه خارج شده، رهسپار مدينه هستند. مسلمانان آمادگی درگيری با چنين سپاهی را نداشتند و فقط می خواستند با كاروان تجارتی درگير شوند، ولی چاره ای نداشتند جز اينكه با سپاه مكه روبرو شوند؛ ولی پيامبر به عنوان يك رهبر شايسته خواست با مردم مشورت كند و آنها نظر خود را بگويند، و اين يك دستور الهی بود كه در كارها با مردم مشورت كند و پس از آن تصميم بگيرد:

(وَ شاوِرْهُمْ فِی الاْءَمْرِ فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَی اللّهِ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلينَ) (آل عمران 159)

«و با آنان در كار مشورت كن، و چون تصميم گرفتی بر خدا توكل نما كه همانا خداوند توكل كنندگان را دوست دارد.»

اين بود كه پيامبر از اصحاب خود پرسيد كه آيا به مصاف سپاه مكه بروند و يا به مدينه بازگردند؟

ابوبكر و عمر اظهار نظر كردند و عمر مصلحت را در اين ديد كه به مدينه برگردند و سخنانی گفت كه يأس آور بود؛ ولی مقداد گفت: ای پيامبر دلهای ما با شماست و آن چه را كه خداوند به تو دستور داده در پيش گير، پيامبر از اين سخن مقداد خوشحال شد. (10) در اين باره آيات زير نازل شد:

(كَمآ أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَ اِنَّ فَريقًا مِنَ الْمُؤْمِنينَ لَكارِهُونَ \* يُجادِلُونَكَ فِی الْحَقِّ بَعْدَ ما تَبَيَّنَ كَأَنَّما يُساقُونَ اِلَی الْمَوْتِ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ) (انفال 6-5)

«همچنانكه پروردگارت تو را به حق از خانه ات بيرون كرد و همانا گروهی از مؤمنان ناخوشنود بودند، با تو درباره حق پس از آنكه آشكار شده بود، ستيز می كردند، گويا كه به سوی مرگ كشيده می شوند در حالی كه می نگريستند.»

پيامبر بار ديگر از مردم نظر خواهی كرد، در اين هنگام سعدبن معاذ كه از انصار بود به پاخاست و گفت: گويا ما را اراده كرده ای. پيامبر فرمود: بلی. او گفت: يا رسول اللّه ما به تو ايمان آورده ايم و آيين تو حق است. ما با تو پيمان بستيم و هر تصميمی بگيری از تو پيروی می كنيم. سوگند به خدايی كه تو را مبعوث كرده است اگر وارد دريا شوی ما نيز چنين می كنيم، ما را به دستور خدا به هر نقطه ای كه صلاح می دانی بفرست.

سخنان سعد پيامبر را بسيار خوشحال كرد و در حق او دعا نمود و فرمان حركت را صادر كرد (11) و مسلمانان را نيز مژده پيروزی داد.

در عين حال مسلمانان مايل بودند كه با كاروان تجارتی درگير شوند، چون نيرو و اسلحه كمتری داشتند، ولی خداوند اراده كرده بود كه با سپاه اعزامی از مكه روبرو شوند، زيرا پيروزی بر آنها كه توان بيشتری داشتند و تقريبا سه برابر مسلمانان بودند قدرت و شوكت مسلمانان را به همگان نشان می داد و قبايل عرب از قدرت دفاعی مسلمانان حساب می بردند. در اين باره در ادامه آيات قبلی چنين می خوانيم:

(وَ اِذْ يَعِدُكُمُ اللّهُ اِحْدَی الطّآئِفَتَيْنِ أَنَّها لَكُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنَ غَيْرَ ذاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَ يُريدُ اللّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِماتِه وَ يَقْطَعَ دابِرَ الْكافِرينَ) (انفال7)

«و هنگامی كه خداوند يكی از آن دو گروه را به شما وعده داد كه نصيب شما خواهد شد (با شما درگير خواهد شد) و شما دوست می داشتيد آن گروهی كه قدرتی ندارد برای شما باشد و خدا می خواست حق را با كلمات خود به اثبات برساند و ريشه كافران را قطع كند.»

پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از راههای گوناگون كسب خبر می كرد و حركت سپاه دشمن را زير نظر داشت، اين يكی از شيوه های پيامبر بود كه در جنگها به اطلاعات و اخبار اهميت بسيار می داد و مسلمانان را از فاش كردن اسرار خودی برحذر می داشت و اين دستور خدا بود كه مسلمانان بايد هر خبری را كه می شنوند آن را فاش نكنند و فقط در اختيار فرماندهان خود بگذارند، قرآن كريم در اين باره به مسلمانان هشدار می دهد:

(وَ إِذا جأَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الاْءَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذاعُوا بِه وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَ إِلیآ أُولِی الاْءَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ) (نساء83)

«و چون آنان را خبری از ايمنی و ترس برسد آن را فاش می كنند، در حالی كه اگر آن را به پيامبر و يا فرماندهان خود گزارش می كردند، آن را كسانی از آنها كه اهل نظرند می دانستند.»

تمام توجه پيامبر با خبرهايی كه به دست آورده بود، به سوی سپاه قريش بود كه از مكه حركت كرده بودند و ديگر توجهی به كاروان تجارتی نداشت. بدين ترتيب ابوسفيان از موقعيت پيش آمده استفاده كرد و كاروان تجارتی را از منطقه نفوذ مسلمانان عبور داد و به سران سپاه مكه پيغام داد كه كاروان از خطر گذشت و شما از همان راه كه آمديد برگرديد؛ ولی سران سپاه اين نظر را نپسنديدند و مخصوصاً ابوجهل می گفت: به خدا سوگند برنمی گرديم تا به بدر وارد شويم، او می خواست قدرت قريش را به مسلمانان نشان بدهد. (12)

دو سپاه در منطقه ای به نام بدر روبروی هم قرار گرفتند و مسلمانان در قسمت پايين «العدوة الدنيا» و سپاه قريش در قسمت بالا «العدوة القصوی» قرار داشتند.

برای پيامبر در بالای تپه سايبانی به عنوان «عريش» يا قرارگاه فرماندهی ساختند تا پيامبر به ميدان نبرد مسلط باشد. (13) قرآن كريم موقعيت دو سپاه و كاروان تجارتی را چنين ترسيم می كند:

(اِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيا وَ هُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوی وَ الرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَواعَدْتُمْ لاَخْتَلَفْتُمْ فِی الْميعادِ وَ لكِنْ لِيَقْضِیَ اللّهُ أَمْرًا كانَ مَفْعُولاً) (انفال42)

«و هنگامی كه شما در كناره نزديكتر بوديد و آنان در كناره دورتر بودند و سواران (كاروان تجارتی) پايين تر از شما بودند و اگر با آنها وعده می گذاشتيد در وعده گاه با يكديگر اختلاف می كرديد ولی اين كار برای آن بود كه خداوند كاری را كه مقرر شده بود به انجام رساند.»

دشمن در يك زمين سفت و در كنار آب قرار داشت ولی مسلمانان در يك زمين شنزار و دور از آب بودند و شرايط برای مسلمانان دشوار بود وكاروان تجارتی هم كه ابوسفيان آن را رهبری می كرد در پايين از دو سپاه قرار داشت و در دسترس مسلمانان نبود.

شرايط برای مسلمانان آنچنان دشوار بود كه خداوند می فرمايد: اگر شما با يكديگر وعده گذاشته بوديد، در وعده گاه با هم اختلاف می كرديد؛ يعنی اگر اين وضع را می دانستيد و وعده جنگ می گذاشتيد، بعضی ازشما حاضر نمی شد كه در اين شرايط و موقعيت نامطلوب با دشمن بجنگد و ميان خود دچار اختلاف می شديد؛ ولی اين كار از پيش تعيين شده بود و خدا می خواست آنچه را كه مقرر كرده به انجام برساند.

خدا مقرر كرده بود كه سپاه اسلام در شرايط دشوار باشد و در عين حال بر دشمن پيروز گردد تا بر همگان معلوم شود كه خداوند مسلمانان را ياری می كند.

در آيه بعد اظهار می دارد كه هنگام رودررويی با دشمن، خداوند آنها را در چشم شما و شما را در چشم آنها اندك نشان می داد:

(وَ إِذْ يُريكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فیآ أَعْيُنِكُمْ قَليلاً وَ يُقَلِّلُكُمْ فیآ أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِیَ اللّهُ أَمْرًا كانَ مَفْعُولاً) (انفال44)

«و هنگامی كه آنان را وقتی با آنها روبرو شديد در چشم شما و شما را در چشم آنان اندك می نمود تا خداوند كاری را كه مقرر شده بود به انجام رساند.»

اين به سبب كاری بود كه خداوند مقرر كرده بود و آن پيروزی مسلمانان برمشركان بود. اينكه دشمن در چشم مسلمانان اندك می نمود باعث تقويت روحی آنان می شد و اينكه مسلمانان در چشم دشمن اندك می نمود سبب می شد كه آنها به مسلمانان اهميتی ندهند و از تمام توان خود استفاده نكنند.

البته اينكه دشمن مسلمانان را اندك ديد، در آغاز نبرد و هنگام روبرو شدن دو سپاه بود؛ ولی پس از شروع نبرد و هنگام جنگ، خداوند سپاه مسلمانان را در چشم دشمن زياد جلوه گر ساخت و آنها گمان كردند كه مسلمانان دو برابر آنها هستند:

(قَدْ كانَ لَكُمْ ايَةٌ فی فِئَتَيْنِ الْتَقَتا فِئَةٌ تُقاتِلُ فی سَبيلِ اللّهِ وَأُخْری كافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْیَ الْعَيْنِ وَ اللّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِه مَنْ يَشآءُ) (آل عمران 13)

همانا برای شما در دو گروهی كه رو در رو شدند نشانه ای وجود دارد؛ گروهی در راه خدا می جنگيد و گروه ديگر كافر بود. آنها را آشكارا دو برابر خود می ديدند و خدا هر كس را كه بخواهد با ياری خود كمك می كند.

يكی ديگر از امدادهای غيبی خداوند بر مسلمانان اين بود كه شب جنگ خداوند آرامش خاصی به مسلمانان داد و بارانی باريد و تشنگی مسلمانان رفع شد و با آن خود را شست و شو دادند و وسوسه های شيطان از آنها زدوده شد؛ چون بعضی ها در كمك خدا ترديد می كردند ولی آثار آن را به روشنی ديدند. (14) قرآن در اين باره می فرمايد:

(إِذْ يُغَشّيكُمُ النُّعاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمآءِ مآءً لَيُطَهِّرَكُمْ بِه وَ يُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطانِ وَ لِيَرْبِطَ عَلی قُلُوبِكُمْ وَ يُثَبِّتَ بِهِ الأَقْدامَ) (انفال 11)

«هنگامی كه خدا از جانب خود برای آرامش شما خواب خوشی را بر شما چيره كرد و از آسمان آبی نازل كرد تا شما را با آن پاك كند و پليدی شيطان را از شما دور سازد و دلهايتان را آرام و گامهايتان را استوار كند.»

صبح روز بعد دو سپاه آماده جنگ شدند و سپاه قريش از تعداد سپاه اسلام اطلاعی نداشت. آنها شخصی به نام عميربن وهب را كه در تخمين زدن مهارت داشت مأمور كردند كه تعداد سپاهيان را تخمين بزند. وی سپاه اسلام را در حدود سيصد نفر گزارش داد ولی گفت: احتمال دارد كه در پشت تپه ها سربازان ديگری هم كمين كرده باشند و نيز از روحيه بسيار بالای آنها خبر داد. (15) اين گزارش رعب و وحشت فراوانی در دلهای سران قريش انداخت و بعضی از آنها خواستند از جنگ منصرف شوند و به مكه برگردند ولی گروهی كه طرفدار جنگ با مسلمانان بودند، با سخنان تحريك آميز خود ديگران را وادار به آغاز نبرد كردند.

اسود مخزومی به تنهايی به سپاه مسلمانان حمله كرد و به دست حمزه كشته شد (16) و كشته شدن او جنگ را قطعی كرد.

پس از اين جريان كه در روز جمعه هفدهم ماه رمضان سال دوم هجرت اتفاق افتاد (17) سه تن از جنگجويان قريش به نامهای عتبه و شيبه و وليد از سپاه خود جدا شدند و به سوی ميدان آمدند واز مسلمانان مبارز طلبيدند. پيامبر اسلام سه نفر از انصار را كه از جوانان مدينه بودند به مصاف آنها فرستاد ولی آنها قبول نكردند و آنان را هم شأن خود ندانستند، اين بار پيامبر علی بن ابی طالب عليه‌السلام و حمزه و عبيده را كه هر سه از قريش بودند برای اين كار نامزد كرد. علی توانست وليد را كه دايی معاويه بود بكشد و حمزه نيز شيبه را به قتل رسانيد و عبيده هم عتبه را كشت. (18)

پس از اين جريان، حمله عمومی از سوی دو سپاه آغاز شد و پيامبر ضمن اينكه سپاه خود را فرماندهی می كرد دست به درگاه خدا برداشت و دعا كرد و از خدا پيروزی مسلمانان را درخواست نمود و عرضه داشت خدايا اگر امروز اين گروه هلاك شوند ديگر در روی زمين كسی تو را پرستش نخواهد كرد. پيامبر مشتی ريگ برداشت و به سوی دشمن انداخت و جنگ شروع شد. (19)

در اين جنگ مسلمانان از روحيه بسيار بالايی برخوردار بودند و اين به سبب امدادهای غيبی بود و همانگونه كه پيامبر وعده داده بود خداوند مسلمانان را به طور مستقيم ياری كرد و هزار فرشته برای كمك به آنها فرستاد و فرشتگان با افزودن بر سياهی لشكر و تقويت روحی آنان سپاه اسلام را ياری كردند:

(إِذْ تَسْتَغيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجابَ لَكُمْ أَنّی مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلاآئِكَةِ مُرْدِفينَ وَ ما جَعَلَهُ اللّهُ إِلاّ بُشْری وَ لِتَطْمَئِنَّ بِه قُلُوبُكُمْ وَ مَا النَّصْرُ إِلاّ مِنْ عِنْدِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ عَزيزٌ حَكيمٌ) (انفال9ـ10)

«هنگامی كه شما از خدا طلب كمك می كرديد، پس خدا به شما پاسخ داد كه همانا من شما را با هزار فرشته كه در رديف هم می آيند كمك می كنم، و خدا آن كار را جز برای شادمانی شما و اينكه دلهايتان آرامش گيرد انجام نداد. و پيروزی جز از جانب خدا نيست، همانا خداوند عزيز و حكيم است.»

در آيه ديگر نيز از امداد فرشتگان به مسلمانان در جنگ بدر خبر داده است:

(وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلاثَةِ الافٍ مِنَ الْمَلاآئِكَةِ مُنْزَلينَ بَلیآ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هذا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ الافٍ مِنَ الْمَلاآئِكَةِ مُسَوِّمينَ) (آل عمران123-125)

«و همانا خداوند شما را در بدر ياری داد در حالی كه شما ناتوان بوديد. پس، از خدا پروا كنيد شايد از او سپاسگزاری نماييد. هنگامی كه به مؤمنان می گفتی: آيا شما را كفايت نمی كند اينكه پروردگارتان شما را به سه هزار فرشته كه فرستاده شوند، ياری دهد؟ آری اگر صبر كنيد و پرهيزگاری نماييد و دشمنان با اين شتابی كه دارند بر سر شما فرود آيند، پروردگارتان با پنج هزار فرشته نشاندار ياريتان می كند.»

توجه كنيم در آيه قبلی، از هزار فرشته و در اين آيه از سه هزار و پنج هزار فرشته سخن گفته شده است، ما تصور می كنيم كه فرشتگان كمك كننده همان هزار فرشته بودند و در آيه سوره آل عمران تصريح نشده كه سه هزار يا پنج هزار فرشته در جنگ شركت كرده اند بلكه آيه بيانگر اين مطلب است كه در صورت لزوم، خداوند سه هزار و يا پنج هزار برای ياری مسلمانان خواهد فرستاد.

چون در اين آيه می پرسد كه آيا كافی نيست كه خدا سه هزار فرشته بفرستد، اين بدان معنا نيست كه حتما سه هزار فرشته فرستاده است (دقت كنيد).

مطلب ديگر اينكه از اين آيات معلوم نمی شود كه فرشتگان مستقيما در جنگ شركت كردند. ظاهر اين است كه آنها فقط مسلمانان را تقويت روحی كردند؛ اين مطلب از آيه زير استفاده می شود:

(اِذْ يُوحی رَبُّكَ اِلَی الْمَلائآِكَةِ أَنّی مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذينَ آمَنُوا سَأُلْقی فی قُلُوبِ الذَّينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْناقِ وَ اضْرِبوُا مِنهْمُ كُلَّ بَنانٍ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ شآقُّوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ يُشاقِقِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ فَاِنَّ اللّهَ شَديدُ الْعِقابِ) (انفال12-13)

«هنگامی كه پروردگارت به فرشتگان وحی كرد كه من با شما هستم، پس كسانی را كه ايمان آورده اند ثابت قدم كنيد، بزودی در دلهای كسانی كه كافر شدند وحشت خواهم انداخت پس بالای گردنها را بزنيد و از آنها هرانگشتی را بزنيد. آن بدانجهت است كه آنها با خدا و پيامبرش ستيز كردند و هر كس با خدا و پيامبرش ستيز كند، همانا خداوند سخت كيفر دهنده است.»

البته بعضی ها معتقدند كه در جنگ بدر فرشتگان به طور مستقيم و مباشر در جنگ شركت كردند، ولی ظاهر آيه بر آن دلالت ندارد.

در اين نبرد مسلمانان بر سپاه قريش پيروز شدند و آنها را تار و مار كردند و بسياری از آنها پا به فرار گذاشتند. اگرچه چهارده نفر از مسلمانان شهيد شدند ولی تلفات سپاه قريش به هفتاد نفر می رسيد (20) كه چند تن از سران قريش در ميان آنها بودند. همچنين هفتاد نفر از آنان اسير شدند. (21)

پيروزی مسلمانان در اين جنگ از مجرای عادی و طبيعی غير ممكن می نمود؛ چون هم از نظر تعداد، بسيار اندك بودند و هم وسايل و ابزار جنگ نداشتند و جز دو اسب و چند شمشير در اختيار آنان نبود؛ بنابراين، اين پيروزی غير عادی بود و از طريق كمكهای غيبی صورت می گرفت، و خداوند، فرشتگان خود را برای كمك به مسلمانان به ميدان جنگ فرستاد و در دل دشمن رعب و وحشت انداخت و آنان از نظر روحی تضعيف شدند.

اين يك نوع دخالت مستقيم و مباشر خداوند در جنگ بود:

(فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لكِنَّ اللّهَ قَتَلَهُمْ وَ ما رَمَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ وَ لكِنَّ اللّهَ رَمی وَ لِيُبْلِیَ الْمُؤْمِنينَ مِنْهُ بَلاآًء حَسَنًا اِنَّ اللّهَ سَميعٌ عَليمٌ) (انفال 17)

«پس شما آنها را نكشتيد بلكه خدا آنها را كشت و آنگاه كه انداختی، در حقيقت، تو نينداختی بلكه خدا انداخت و تا مؤمنان را با آزمايشی نيكو از سوی خود آزمايش كند، همانا خداوند شنوا و داناست.»

در اين آيه خاطرنشان می سازد كه اين شما نبوديد كه آنهارا كشتيد بلكه در واقع خداوند آنها را كشت، و خطاب به پيامبر اسلام می فرمايد: وقتی تو آن ريگها را به سوی دشمن انداختی، در واقع تو نينداختی بلكه خدا بود كه انداخت، و بدينگونه از دخالت مستقيم خود خبر می دهد.

البته كسی كه اقدام به كشتن دشمن كرد مسلمانان بودند و كسی كه آن ريگها را به سوی دشمن انداخت پيامبر اسلام بود؛ ولی آنكه كار اصلی را كرد خدا بود و مسلمانان و پيامبر فقط يك واسطه بودند.

در ادامه آيه اظهار می دارد كه اين كمكهای غيبی به خاطر هدفهای ويژه ای انجام گرفت؛ از جمله اينكه خدا می خواست مسلمانان را با يك آزمون نيكو آزمايش كند. امتحانهای خدا گاهی به صورت كمبودها، كاستيها و بلاهاست و گاهی هم به شيوه كمكها و نعمتهاست كه اگر از اين سنخ باشد به آن آزمايش نيكو گفته می شود.

پيامبر جنازه های شهدای بدر را در همان محل دفن كرد و اجساد كشته شدگان دشمن را نيز در چاهی قرار داد. سپس بر سر آن چاه نامهای سران كفر را كه كشته شده بودند بر زبان آورد و فرمود: ای عتبه، ای شيبه، ای اميه، ای ابوجهل! آيا شما آنچه را كه خداوند وعده كرده بود يافتيد؟ من آنچه را كه خدا وعده كرده بود يافتم. از اصحاب گفتند: يا رسول اللّه با كسانی كه مرده اند سخن می گوييد؟

پيامبر فرمود: آنها سخن مرا می شنوند ولی قدرت پاسخ دادن ندارند. (22)

در اين جنگ غنائم بسياری به دست مسلمانان افتاد ولی آنها بر سر تقسيم غنائم با يكديگر اختلاف پيدا كردند كه با دخالت پيامبر مسأله حل شد و پيامبر طبق آيه خمس، يك پنجم غنائم را به عنوان حاكم اسلامی برای خود برداشت و بقيه را ميان رزمندگان تقسيم كرد، برخی از اين غنائم حكم «انفال» داشت كه در فقه برای خود عنوان خاصی دارد و در آيه نخست از سوره انفال حكم آن بيان شده است.

شهدای جنگ بدر چهارده نفر بودند كه شش نفر از آنها از مهاجرين و هشت نفر از انصار بودند. شهدای مهاجرين عبارت بودند از: عُبيدة بن حارث، عُمير بن ابی وقّاص، عُمير بن عبدودّ، عاقل بن ابی بكير، مِهجع غلام عمر و صفوان بن بيضاء؛ شهدای انصار عبارت بودند از: مبشّربن عبدالمنذر، سعدبن خيثمه، حارثة بن سراقه، عوف بن عفراء، مُعوّذبن عفراء، عُمير بن حُمام، رافع بن مُعلّی و يزيد بن حارث. (23)

تعداد كسانی كه مسلمانان آنها را اسير گرفتند هفتاد نفر بودند (24) و پس از پايان جنگ پيامبر اعلام نمود كه اگر كسان آنها فديه بدهند می توانند آنها را بخرند و آزاد كنند.

همچنين در اين جنگ بود كه اعلام شد هر يك از اسيرانی كه باسواد هستند، با ياد دادن سواد به ده نفر از كودكان مسلمان، آزاد می شوند. (25)

بسياری از اسيران با دادن فديه آزاد شدند كه از جمله آنها عبّاس عموی پيامبر و ابوالعاص داماد پيامبر (همسر زينب دختر پيامبر) بود كه با دادن گردنبند حضرت خديجه آزاد شد. (26) پس از آزادی اسيران با دادن فديه، خداوند در آيات زير، هم در صدد ارشاد و هدايت آنهاست و هم از احتمال خيانت آنها خبر می دهد:

(يآ أَيُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِمَنْ فیآ أَيْديكُمْ مِنَ الْأَسْریآ اِنْ يَعْلَمِ اللّهُ فی قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمّآ أُخِذَ مِنْكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحيمٌ وَ اِنْ يُريدُوا خِيانَتَكَ فَقَدْ خانُوا اللّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَ اللّهُ عَليمٌ حَكيمٌ) (انفال70-71)

«ای پيامبر! به اسيرانی كه در دستان شماست بگو: اگر خدا در دلهای شما خيری بداند بهتر از آنچه از شما گرفته شده به شما می دهد و شما را می آمرزد و خدا آمرزنده بخشايشگر است. و اگر بخواهند بر تو خيانت كنند، همانا آنها پيشتر به خدا خيانت كرده اند پس شما را بر آنان چيره كرد و خدا دانای فرزانه است.»

يكی از موضوعاتی كه در حاشيه جنگ بدر بايد به آن توجّه كرد، پيمان شكنی بعضی از يهود در جريان جنگ بود. آنها علی رغم پيمان عدم تعرضی كه با پيامبر بسته بودند، در جنگ بدر به مشركان مكه كمك كردند و اسلحه در اختيار آنها گذاشتند و چون با اعتراض مسلمانان روبرو شدند تعهّد دادند كه ديگر تكرار نكنند ولی در جنگ خندق اين پيمان شكنی تكرار شد و اين آيات درباره پيمان شكنی مكرر يهود نازل گرديد و خدا آنان را بدترين جنبندگان ناميد:

(اِنَّ شَرَّ الدَّوآبِّ عِنْدَ اللّهِ الَّذينَ كَفَرُوا فَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ \* اَلَّذينَ عاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُوُنَ عَهْدَهُمْ فی كُلِّ مَرَّةٍ وَ هُمْ لا يَتَّقُونَ) (انفال55-56)

«همانا بدترين جنبندگان نزد خداوند كسانی هستند كه كافر شدند و ايمان نمی آورند. كسانی كه از آنها پيمان گرفتی و سپس آنها پيمان خود را هر بار می شكنند و آنها پروايی نمی كنند.»

در آيه بعد برای مقابله با پيمان شكنی يهود چنين می فرمايد:

(فَاِمّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِی الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ وَ اِمّا تَخافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيانَةً فَانْبِذْ اِلَيْهِمْ عَلی سَوآءٍ اِنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ الْخآئِنينَ) (انفال57-58)

«پس اگر در جنگ آنها را يافتی آنها را از پشت سريهايشان جدا كن باشد كه پند گيرند. و اگر از خيانت گروهی ترسيدی برای همسانی با آنها (پيمانشان را) به سوی آنها بيفكن كه خدا خائنان را دوست ندارد.»

در اين آيه درباره اين گونه كافران دو حكم می دهد: يكی اينكه اگر در جنگ به اين كافران پيمان شكن دست پيدا كردی آنها را تار و مار كن و آنها را از پشت سريهايشان جدا ساز؛ يعنی آنها را در هم بكوب بگونه ای كه پشت سريهای آنها هم نتوانند به آنها كمك كنند.

اين دستورالعمل برای آن است كه اگر كافری كه با مسلمانان پيمان صلح بسته در صف دشمنان اسلام قرار گيرد و با آنها بجنگد ديگر احترامی ندارد و بايد سخت كيفر بيند و مسلمانان بايد چنين كافری را سركوب كنند تا عبرتی برای ديگران باشد و ديگران از آن پندهای لازم را بگيرند.

اين حكمی است كه درباره كافران پيمان شكنی كه با مسلمانان وارد جنگ شده اند داده شده است در اينجا نيازی نيست كه مسلمانان اول پيمان خود را لغو كنند و سپس آنها را بكشند چون پيمان خود بخود لغو شده است.

ديگر اينكه كسانی از كافران بودند كه با مسلمانان پيمان داشتند و وارد جنگ با آنها نشده بودند ولی دست به توطئه های پی در پی می زدند كه مغاير با پيمان صلح بود و اقدامات آنها نشان می داد كه آنها درصدد شكستن پيمان هستند.

درباره اين گروه در آيه بعدی حكم ديگری می دهد و آن اينكه اگر بيم آن داشتيد كه گروهی خيانت كنند و پيمان خود را بشكنند و به شما ضربه بزنند، شما پيمان خود را با آنان لغو كنيد و اين لغو پيمان را به اطلاع آنها برسانيد تا هر دو از نظر اينكه تعهدی نسبت به يكديگر نداريد همسان و مساوی شويد و پس از اعلام نقض پيمان می توان بر ضد آنها اقدام كرد و تا لغو پيمان اعلام نشده نمی توان كاری كـرد.

اين حكم نشان دهنده نهايت عدالت خواهی اسلام و انسانی بودن احكام آن است و مسلمانان نبايد در برابر گروهی كه پيمانی با آنها دارند حتی اگر آنها توطئه كنند، بدون اعلام قبلی اقدامی بر ضد آنها بكنند، بلكه اول بايد لغو پيمان را به آنها ابلاغ نمايند و سپس هر كاری كه صلاح بود انجام بدهند، چون اگر چنين نكنند به پيمان خود خيانت كرده اند و خداوند خائنان را دوست ندارد.

## بيرون كردن يهود بنی قينقاع از مدينه

با پايان يافتن جنگ بدر، قدرت و عظمت مسلمانان در منطقه پيچيد و گروههايی از يهود بر مسلمانان حسد كردند. يك قبيله از يهود كه بنی قينقاع نام داشتند شيطنت و فتنه گری را آغاز كردند. آنها اهل زراعت و كشاورزی نبودند بلكه شغلشان بازرگانی و زرگری بود. (27) آنها در حالی دست به توطئه می زدند كه با پيامبر پيمان عدم تعرض امضا كرده بودند و چون پيامبر احساس كرد كه آنها در صدر خيانت به مسلمانان و توطئه چينی هستند، آنها را جمع كرد و به آنان فرمود:

«ای گروه يهود، شما هم مسلمان شويد، به خدا سوگند كه شما خود می دانيد كه من پيامبر خدا هستم، مسلمان شويد پيش از آنكه خداوند بر شما همان كند كه بر قريش كرد.» آنها گفتند: ای محمد درگيری با آنها تو را مغرور نكند، تو به يك گروه نادان غلبه كردی و ما به خدا سوگند كه اهل جنگيم و اگر با ما بجنگی خواهی دانست با افرادی مثل ما نجنگيده ای. (28)

پس از اين گفتگو بود كه آيه زير نازل گرديد: (29)

(قُلْ لِلَّذينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ اِلی جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمِهادُ) (آل عمران 12)

«به آنها كه كافر شدند بگو: بزودی مغلوب خواهيد شد و به جهنم رانده خواهيد شد و چه بد جايگاهی است.»

پس از اظهارات يهود بنی قينقاع كه نشانی از عداوت و پيمان شكنی داشت حادثه ای رخ داد كه بر دامنه دشمنی افزود و آن اين بود كه زنی از مسلمانان به بازار بنی قينقاع رفت و نزد زرگری نشست تا زيور آلات او را تعمير كند.

در همين حال مردی از يهود دامن او را به بالای پيراهنش سنجاق كرد و هنگامی كه او بلند شد بدن او ديده شد و يهوديان خنديدند و اين بر مسلمانی كه آنجا بود گران آمد و آن يهودی را كه چنين كرده بود كشت و يهوديان ديگر هم آن مسلمان را كشتند. (30)

اين جريانها آغازی بود بر پايان صلح و سازش ميان مسلمانان و يهود بنی قينقاع و بدينگونه پيمان شكنی و خيانت آنان آشكار شد.

طبق يك آيه كه پيش از اين هم آورديم، وقتی گروهی از غير مسلمانان كه با مسلمانان پيمان بسته اند، پيمان خود را بشكنند، ديگر آن پيمان خود به خود باطل شده است ولی مسلمانان پيش از هر اقدامی بايد نقض پيمان را به آنان اعلام كنند.

پيامبر برای دفع شرّ آنان سپاه اسلام را آماده كرد و پرچم را به حمزة بن عبدالمطلب سپرد و خانه ها و دژهای بنی قينقاع را محاصره نمود و اين محاصره كه از پانزده شوال سال دوم هجرت شروع شده بود تا پانزده روز يعنی تا اول ماه ذيقعده به طول انجاميد: (31)

بالاخره يهود بنی قينقاع به ناچار به حكم پيامبر گردن نهادند و در اين ميان عبداللّه بن اُبیّ كه يكی از منافقان بود و تظاهر به اسلام می كرد، درباره آنان پيش پيامبر وساطت كرد چون او از قبيله خزرج بود و بنی قينقاع و خزرجيان از قديم هم پيمان بودند، او در اين وساطت اصرار نمود و گفت: من كسی هستم كه از حادثه ها می ترسم و بالاخره پيامبر از كشتن آنان صرف نظر كرد. (32) و اين آيه درباره عبداللّه بن اُبیّ نازل شد: (33)

(فَتَرَی الَّذينَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسارِعُونَ فيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشیآأَنْ تُصيبَنا دآئِرَةٌ فَعَسَی اللّهُ أَنْ يَأْتِیَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِه فَيُصْبِحُوا عَلی مآ أَسَرُّوا فیآ أَنْفُسِهِمْ نادِمينَ) (مائده 52)

«كسانی را كه در دلهايشان بيماری است، می بينی كه در كار آنها (كافران) می شتابند، می گويند: بيم آن داريم كه حادثه ای به ما برسد، اميد است كه خداوند پيروزی يا كاری از پيش خود فراهم آورد و آنها از آنچه در دل خود پنهان كرده اند پشيمان شوند.»

بر خلاف عبداللّه بن اُبیّ، عبادة بن صامت كه او نيز با بنی قينقاع هم پيمان بود، نزد پيامبر آمد و از پيمان آنها بی زاری جست و گفت: يا رسول اللّه من خدا و پيامبر و مؤمنان را دوست دارم و از پيمان اين كافران بی زارم. (34)

پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دستور داد يهود بنی قينقاع از مدينه و جزيرة العرب اخراج شوند و اجرای اين حكم را بر عهده عبادة بن صامت گذاشت و آنان از مدينه اخراج شدند و در منطقه شام در محلی به نام «اذرعات» سكونت كردند. (35)

به دنبال اين حادثه، قبايل ديگر يهود سرجای خود نشستند و موقتا دست از توطئه برداشتند و البته چنان كه خواهيم ديد بعدها هرگاه فرصتی به دست آوردند به توطئه بر ضدّ اسلام ادامه دادند.

يكی از يهوديانی كه پس از جنگ بدر آشكارا به دشمنی با اسلام برخاست شخصی به نام كعب بن اشرف بود. او شاعری توانا بود و در هجو پيامبر اسلام شعر می گفت و با دست و زبانش مسلمانان را اذيت می كرد. او پس از پيروزی مسلمانان در جنگ بدر، خيلی ناراحت شد و به مكه رفت و با سرودن اشعاری آنان را به انتقام جويی از مسلمانان تشويق كرد، او دوباره به مدينه بازگشت وقتی پيامبر خدا از بازگشت او آگاه شد، گفت: خدايا ما را از شرّ ابن اشرف حفظ كن و فرمان داد كه او را بكشند و گروهی از مسلمانان او را كشتند و يهوديان ديگر ترسيدند و ساكت شدند. (36) اين آيه درباره كعب بن اشرف نازل شده است: (37)

(وَ لَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذينَ أَشْرَكُوآا أَذًی كَثيرًا) (آل عمران 146)

«و از كسانی كه پيش از شما به آنان كتاب داده شد و از كسانی كه شرك ورزيدند آزار بسيار خواهيد شنيد.»

## غزوه غطفان

بيست و پنج ماه از هجرت پيامبر گذشته بود و مسلمانان سرخوش از پيروزيهای پی درپی و بخصوص در جنگ بدر، توان رزمی خوبی را پيدا كرده بودند، در اين حال به پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خبر رسيد كه گروهی از دو قبيله ثعلبه و محارب هم دست شده اند و قصد حمله به اطراف مدينه دارند و فرمانده اين گروه شخصی به نام دعثور بن حارث است.

پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برای دفع فتنه آنها نيروهای خود را بسيج كرد و با چهارصد و پنجاه نفر به سوی قرارگاه آنان حركت كرد و در بين راه مردی از قبيله ثعلبه را كه عازم مدينه بود نزد پيامبر آوردند و آن حضرت او را دعوت به اسلام كرد و او هم مسلمان شد و درباره سپاه دعثور بن حارث اطلاعاتی در اختيار آن حضرت گذاشت از جمله اينكه گفت: آنها وقتی شما را ببينند به كوهها پناه خواهند برد.

پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وقتی به قرارگاه آنان رسيد، كسی از آنها را نديد و آنها بالای كوهها بودند. در آنجا دره ای بود و پيامبر برای حاجتی به آن سوی دره رفت در همان حال باران شديدی باريد و دره پر آب شد، دعثور از فرصت پيش آمده استفاده كرد و از بالای كوه نزد پيامبر آمد و بالای سر او ايستاد و مغرورانه گفت: ای محمد اكنون كيست كه تو را از دست من نجات بدهد؟ پيامبر فرمود: خدا! در اين حال جبرئيل بر سينه او زد و پای او لغزيد و شمشيز از دستش افتاد و اين بار پيامبر آن شمشير را برداشت و فرمود: اكنون چه كسی تو را نجات خواهد داد؟ گفت: هيچ كس و در همان حال مسلمان شد و پيامبر شمشير او را به او داد و غائله بدون جنگ خاتمه يافت. (38)

درباره اين حادثه و اينكه خداوند جان پيامبرش را از شر دشمن نجات داد اين آيه نازل شد. (39)

(يآ أَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوآا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ عَلَی اللّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ) (مائده 11)

«ای كسانی كه ايمان آورده ايد، به ياد آوريد نعمت خدای را بر خويش، آنگاه كه گروهی قصد كردند كه به سوی شما دست بگشايند و اودستهای آنان را از شما باز داشت و از خدا پروا كنيد و مؤمنان بايد بر خدا توكل كنند.»

## جنگ احد

پس از جنگ بدر كه بزرگان قريش در آن كشته و يا اسير شدند و مشركان شكست سختی را تحمل كردند، شهر مكه را يكپارچه غم و اندوه فرا گرفت و مشركان مكه در غم از دست دادن عزيزان خود و شكست مفتضحانه ای كه خورده بودند، بسيار خشمگين شدند.

آنها به فكر انتقام بودند و چيزی جز انتقام آنها را آرام نمی كرد. لذا دور هم جمع شدند و با يكديگر مشورت كردند و رای همه بر اين قرار گرفت كه بر ضد مسلمانان وارد جنگی تازه شوند تا بتوانند انتقام شكست خود را بگيرند. آنها نخست هزينه جنگ را تهيه كردند و با فروش مال التجاره های خود مبلغ كلانی را به اين كار اختصاص دادند. (40) قرآن كريم از اين اقدام آنها چنين خبر می دهد:

(اِنَّ الَّذينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبيلِ اللّهِ فَسَيُنْفِقُونَها ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَ الَّذينَ كَفَرُوآا اِلی جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ) (انفال 36)

«همانا كسانی كه كافر شدند اموال خود را انفاق می كنند تا از راه خدا بازدارند؛ بزودی آن را انفاق خواهند كرد و سپس برای آنها حسرتی خواهد بود. آنگاه مغلوب خواهند شد؛ و كسانی كه كفر ورزيدند به سوی جهنم برانگيخته خواهند شد.»

مشركان برای تحريك مردم به شركت در جنگ، از هر وسيله ای استفاده كردند آنها به شاعرانی چون ابوعزّه جُمحی و مُسافع بن عبد مناف، پولهايی دادند و آنها در ميان قبايل با خواندن شعرهای تحريك كننده مردم را به شركت در جنگ دعوت كردند.

همچنين برای آنكه سربازان از جبهه جنگ فرار نكنند بعضی از زنان را هم همراه خود بردند كه از جمله آنها هند زن ابوسفيان بود. (41)

مشركان سه هزار نفر مرد جنگی فراهم كردند كه هفتصد زره و دويست اسب و سه هزار شتر و پانزده نفر از زنان همراه آنان بودند. (42)

هر چند كه سران قريش مانند ابوسفيان و صفوان بن اميه و عكرمه تلاش می كردند كه خبر اين بسيج عمومی به گوش محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نرسد ولی عباس بن عبدالمطلب كه در مكه بود و مخفيانه مسلمان شده بود، به وسيله نامه ای رسول خدا را از تصميم قريش آگاه كرد و مسلمانان از حركت سپاه قريش با خبر شدند. (43)

مسلمانان خود را آماده نبرد كردند و پيامبر دو نفر از اصحاب خود را به نامهای انس و مونس فرزندان فضاله برای تحقيق درباره دشمن به بيرون مدينه فرستاد؛ آنها پس از بازگشتن گزارش دادند كه قريش در عريض پای كوه عينين هستند. (44)

پيامبر خدا اصحاب خود را گرد هم آورد تا درباره چگونگی جنگ و دفاع از مدينه با آنها مشورت كند، البته نظر خود پيامبر اين بود كه مسلمانان از مدينه بيرون نروند و در شهر بمانند و اجازه دهند كه دشمن وارد شهر شود آنگاه آنها را تارومار سازند و زنها هم از پشت بامها به دشمن حمله كنند.

بزرگان مهاجر و انصار اين نظر ار تأييد كردند ولی بسياری از جوانها كه شور جوانی آنها را فرا گرفته بود و شوق شهادت بر سر داشتند و در جنگ بدر شركت نكرده بودند با اين نظر مخالفت كردند و گفتند: بهتر است به سراغ دشمن برويم تا خيال نكنند كه از آنها می ترسيم. چون اكثريت مسلمانان با اين نظر موافق بودند، پيامبر نيز آن را پذيرفت و در روز جمعه پيامبر لباس جنگ پوشيد و از خانه اش بيرون آمد.

پيامبر سپاه خود را آماده ساخت و پرچم انصار را به دست اسيد بن حضير و حباب بن منذر و پرچم مهاجران را به دست علی بن ابی طالب داد: (45)

(وَ اِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّیُ الْمُؤْمِنينَ مَقاعِدَ لِلْقِتالِ وَ اللّهُ سَميعٌ عَليمٌ) (آل عمران 121)

«و هنگامی كه بامدادان از نزد خانواده ات بيرون شدی تا مؤمنان را در جايگاههای مخصوص برای جنگ جای بدهی و خدا شنوا و داناست.»

در محلی به نام «شوط» بين مدينه و احد، منافقان به سركردگی عبدالله بن اُبیّ از سپاه جدا شدند اينان حدود يك سوم سپاه بودند. آنها به بهانه اينكه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سخن جوانان را پذيرفته و از مدينه بيرون رفته است، از آنجا برگشتند و در پاسخ كسانی كه آنها را به جنگ می خواندند، گفتند: ما می دانيم كه جنگی رخ نخواهد داد. (46) دو قبيله بنی حارثه از اوس و بنی سلمه از خزرج هم خواستند برگردند كه خدا استوارشان كرد:

(اِذْ هَمَّتْ طآئِفَتانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلا وَ اللّهُ وَلِيُّهُما وَ عَلی اللّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ) (آل عمران122)

«هنگامی كه دو گروه از شما خواستند سستی كنند در حالی كه خداوند ياور آنها بود و بايد مؤمنان بر خدا توكل كنند.»

در اين هنگام پيامبر، جوانان كمتر از پانزده سال را كه عبارت بودند از اسامة بن زيد و عبدالله بن عُمر و زيدبن ثابت و بَرأبن عازب و عمروبن حَزم و اُسيدبن ظُهير و عَرابة بن اوس و زيدبن ارقم و نُعمان بن بشير و ابوسعيد خُدری به مدينه بازگرداند و به آنها اجازه جنگ نداد. (47)

صبح روز بعد پيامبر در دامنه كوه احد صف آرايی كرد و احد را پشت سر و مدينه را روبروی خود قرار داد و عبدالله بن جبير را با پنجاه نفر تيرانداز بر شكاف كوه عينين گذاشت و به آنها دستور داد كه چه ما پيروز شويم و چه شكست بخوريم، شما همين جا بمانيد و اين تنگه را حفظ كنيد ونگذاريد دشمن از پشت سر بر ما هجوم آورند حتی اگر كشته شديم به ما ياری نكنيد و اگر غنايمی به دست آورديم برای جمع آوری آن به ما ملحق نشويد و در هر حال اين محل را ترك نكنيد. (48)

از آن طرف سپاه قريش نيز در برابر مسلمانان در دامنه احد صف آرايی كردند فرماندهی ميمنه به عهده خالدبن وليد و فرماندهی ميسره به عهده عكرمة بن ابی جهل بود و پرچم به دست طلحة بن ابی طلحه قرار داشت. (49)

به هر حال دو لشكر در دامنه احد درگير شدند و زنان قريش به رهبری هند همسر ابوسفيان با دف زدن و ترانه خواندن سربازان قريش را تحريك می كردند. (50) در همان آغاز درگيری، طلحة بن ابی طلحه پرچمدار قريش به شمشير علی بن ابی طالب سرش شكافت و پرچم را برادر او عثمان بن ابی طلحه برداشت و حمزه او را كشت، پس از او برادران ديگر طلحه پرچم را برمی داشتند و يكی يكی كشته می شدند تا اينكه يازده نفر از پرچمداران قريش كشته شدند و اين، روحيه سپاه قريش را سخت تضعيف نمود به طوری كه سپاه قريش پا به فرار گذاشتند و شكست آنان قطعی به نظر می رسيد و مسلمانان با كمترين تلفاتی نزديك بود پيروزی را به دست آورند، آنهابا فرار سپاه قريش به جمع آوری غنائم جنگی پرداختند و سپاه را تعقيب نكردند. (51)

از طرف ديگر آن گروه پنجاه نفری كه پيامبر آنها را در تنگه كوه قرار داده بود و از بالا ناظر صحنه شكست قريش بودند، خيال كردند كه كار تمام شده است.

بعضی از آنها گفتند: ديگر چرا اينجا بمانيم؛ دشمن شكست خورده و برادران ما به جمع غنيمت مشغولند ما هم به آنها بپيونديم. بعضی از آنها گفتند: مگر يادتان رفته كه پيامبر چه دستور داد. او فرمود كه نگذاريد از پشت سر بر ما حمله كنند و به هيچ وجه اين محل را ترك نكنيد. پس ما بايد تا دستور ثانوی در همين جا بمانيم.

ولی اكثريت آن پنجاه نفر با هدف رسيدن به غنائم جنگی و مال دنيا، آن محل را ترك كردند و به ميدان نبرد سرازير شدند و فقط عبدالله بن جبير كه فرمانده آنان بود با ده نفر در آنجا ماندند. (52)

اما جنگ هنوز پايان نيافته بود، پرچم قريش را عمره دختر علقمه به دست گرفت و فراريان را به مقاومت تشويق كرد. (53) مهمتر اينكه خالدبن وليد و عكرمه با جمعی از سپاه قريش كوه را دور زدند و از آن تنگه وارد شدند و عبدالله بن جبير و ده نفر همراه او را كشتند و از پشت بر مسلمانان تاختند (54) و بدينگونه سرنوشت جنگ عوض شد و كار بر مسلمانان دشوار گرديد.

قرآن كريم نافرمانی اين گروه را عامل شكست پس از پيروزی اوّليه معرفی می كند:

(وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللّهُ وَعْدَهُ اِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِاِذْنِه حَتّیآ اِذا فَشِلْتُمْ وَ تَنازَعْتُمْ فِی الْاَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مآ أَراكُمْ ما تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُريدُ الدُّنْيا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُريدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَ لَقَدْ عَفا عَنْكُمْ وَ اللّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَی الْمُؤْمِنينَ) (آل عمران 152)

«خداوند وعده خود را به شما راست گفت. هنگامی كه به اذن او آنها را نابود می كرديد تا اينكه سست شديد و در كار به نزاع برخاستيد؛ و پس از آنكه به شما آنچه را دوست داشتيد نشان داد، شما نافرمانی كرديد. كسانی از شما آهنگ اين دنيا كرده بود و كسانی از شما آهنگ آخرت كرده بود. سپس شما را از آنها منصرف كرد تا شما را امتحان كند و همانا شما را عفو كرد و خدا بر مؤمنان، صاحب احسان است.»

اين يك آزمايش الهی بود تا مؤمنان واقعی از ديگران متمايز گردند و در عين حال خداوند نخواست به سبب اين خطا آن گروه از مؤمنان را به كلی طرد كند، چون اين كار عواقب نامطلوبی داشت و لذا آنان را عفو كرد و در اين آيه از بخشيده شدن آنها خبر داده تا آنان بيش از اين روحيّه خود را از دست ندهند.

پس از اين چرخش ناگهانی كه در اثر نافرمانی و دنيا پرستی برخی از مسلمانان صورت گرفت دشمن به نزديكی پيامبر رسيد و با پرتاپ سنگ او را زخمی كردند و دندان پيشين پيامبر شكست، و صورت او مجروح شد و خون بر چهره اش جاری گرديد. (55)

در اين ميان مصعب بن عمير به دست ابن قمئه ليثی شهيد شد و چون او شباهتی به پيامبر داشت ابن قمئه گمان كرد كه پيامبر را كشته است و به قريش گفت: محمّد را كشتم. (56) و در ميان دو لشكر شايعه كشته شدن پيامبر پيچيد و بسياری از مسلمانان فرار كردند و بعضی از فراريان می گفتند: عبداللّه بن ابیّ را واسطه قرار دهيم كه از ابوسفيان برای ما امان بگيرد. (57) در آيه زير خداوند مسلمانان را مورد عتاب قرار می دهد و به آنها گوشزد می كند كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فقط يك پيام رسان است و اگر او بميرد آيا شما به جاهليت برمی گرديد؟

(وَ ما مُحَمَّدٌ اِلاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَاِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلیآ أَعْقابِكُمْ) (آل عمران 144)

«و محمد جز يك پيامبر نيست كه پيش از او پيامبران، گذشته اند. پس آيا اگر او بميرد يا كشته شود، شما بر پشت سر خود برمی گرديد؟»

فراريان به سوی كوه بالا می رفتند و تنها علی بن ابی طالب و ابودجانه و دو سه نفر ديگر از جمله زنی به نام نسيبه پيش پيامبر ماندند و از او دفاع كردند. (58) تا جايی كه علی بن ابی طالب عليه‌السلام شصت و چند زخم برداشت. (59) جانفشانی آن حضرت آنچنان بود كه در روز احد اين صدا شنيده شد:

«لا سيف إلاّ ذوالفقار لا فتی إلاّ علی» (60)

پيامبر فراريان را صدا می زد ولی آنها به سخن پيامبر اعتنا نمی كردند. قرآن در اين باره می فرمايد:

(اِذْ تُصْعِدُونَ وَ لا تَلْوُونَ عَلیآ أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فآی أُخْراكُمْ فَأَثابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ) (آل عمران 153)

«هنگامی كه دور می شديد و بر كسی توجه نمی كرديد و پيامبر در پشت سرتان شما را می خواند. پس شما را با اندوهی روی اندوهی مجازات كرد.»

در حمله مجدد سپاه قريش، افراد بسياری از مسلمانان كشته شدند كه تعداد آنها را حدود هفتاد نفر می نويسند؛ (61) گروهی از آنها در همان صحنه جنگ كشته شدند و پس از جنگ هم در همانجا مدفون گرديدند و چند تن ديگر هم زخمی بودند كه به مدينه انتقال داده شدند و در مدينه به شهادت رسيدند و در قبرستان بقيع دفن شدند.

از جمله كسانی كه در اين جنگ به شهادت رسيد حمزة بن عبدالمطلب عموی پيامبر بود كه به وسيله نيزه غلام هند به نام وحشی شهيد شد. هند بر سر جنازه حمزه آمد و او را مُثله كرد و جگر او را بيرون كشيد و تكه هايی از آن را خورد (62) و بعدها به او هند جگرخوار می گفتند.

با پايان يافتن جنگ، ابوسفيان سپاه قريش را در كنار كوه جمع كرد و صدا زد اين روز در مقابل روز بدر و دستور داد سپاهيان چنين شعار بدهند: اعل هبل اعل هبل يعنی ای بت هبل بلند باشی! پيامبر هم به سربازان خود دستور داد كه شعار بدهند الله اعلی و اجل يعنی خدا بزرگتر و با عظمت تر است.

ابوسفيان شعار خود را عوض كرد و گفت: نحن لنا العزی و لا عزی لكم ما بت عزی داريم و شما نداريد. پيامبر دستور داد مسلمانان چنين شعار دادند: الله مولانا و لامولی لكمخدا مولای ماست و شما مولا نداريد. (63)

ابوسفيان سپاه خود را جمع كرد و آهنگ مكه نمود و به مسلمانان گفت سال ديگر باز هم با شما جنگ خواهيم نمود. (64) اينكه ابوسفيان به جنگ ادامه نداد تا كار را يكسره كند، به اين جهت بود كه سپاه قريش هم ناتوان شده بودند و جمعی از آنان كشته و جمعی زخمی شده بودند و قدرت جنگيدن را از دست داده بودند.

در عين حال پس از آنكه مسافتی از مدينه دور شده بودند بعضی از آنان به ابوسفيان گفتند كه ما بايد كار محمد را يكسره می كرديم و حتی خواستند برگردند و مجداداً حمله كنند ولی بعضی از آنها گفتند كه اكنون سپاه محمد خود را جمع و جور كرده اگر برگرديد شايد شكست بخوريد و خداوند رعب مسلمانان را بر دل آنها انداخت:

(سَنُلْقی فی قُلُوبِ الَّذينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمآ أَشْرَكُوا بِاللّهِ ما لَمْ يُنَزِّلْ بِه سُلْطاناً وَ مَأْواهُمُ النّارُ وَ بِئْسَ مَثْوَی الظّالِمينَ) (آل عمران 151)

«بزودی در دل كسانی كه كافر شدند هراس خواهيم افكند به سبب آنكه برای خدا چيزی را كه دليلی بر آن نفرستاده، شريك قرار داده اند و جايگاه آنها آتش است و چه بد است جايگاه ستمكاران.»

طبق اين آيه خداوند برای حفظ دين خود، در دلهای كافران و مشركان رعب و وحشتی قرار داد و آنها را كه فاتح ميدان نبرد بودند دچار چنان حالتی از ترس و هراس كرد كه با اينكه فاتح بودند جنگ را رها كردند و رفتند آنها می توانستند مسلمانان را به كلی قلع و قمع كنند و به مدينه يورش برند و شهر را غارت كنند و حتی پيامبر را دستگير كنند و يا بكشند ولی رعب و وحشتی كه خدا بر دل آنها انداخته بود، باعث شد كه آنها سراسيمه صحنه احد را ترك كردند و به مكه باز گشتند.

مسلمانان از اين شكست اندوهگين شدند و آنها كه فرار كرده بودند پشيمان گشتند و خدا آنها را بخشيد. بخشوده شدن آنها در اين آيه آمده است:

(اِنَّ الَّذينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعانِ اِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطانُ بِبَعْضِ ما كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللّهُ عَنْهُمْ اِنَّ اللّهَ غَفُورٌ حَليمٌ) (آل عمران 155)

«كسانی از شما كه روز برخورد دو گروه، پشت كردند، همانا شيطان آنها را به خاطر بعضی از كارهايی كه كرده بودند، لغزانيد و هر آينه خدا آنها را عفو كرد كه خدا آمرزنده بردبار است.»

## تحليل قرآن از جنگ احد و پی آمدهای آن

قرآن كريم در سوره آل عمران در آيات متعددی به بيان وقايع جنگ احد و پی آمدهای آن و تحليل برخی از حوادث جنگ پرداخته است و ما بخشهايی از آن آيات را به مناسبت بيان حوادث جنگ آورديم، اكنون برخی ديگر از آن آيات را كه در واقع تحليلی از جريان جنگ و پيامدهای آن است با هم می خوانيم:

1- پس از پايان جنگ آن گروه از مسلمانان كه جانفشانی كرده بودند و يا اگر ضعف نشان داده بودند به درستی توبه كرده بودند و خدمت پيامبر رسيده بودند، به يك آرامش روحی لذت بخشی رسيده بودند و خدا آنچنان به آنان آرامش داده بود كه آنها را خواب شيرينی ربوده بود و همگی به خواب خوشی رفته بودند و اين يك آرامش بعد از طوفان و راحتی بعد از غمهای بسيار بود كه از جانب خدا به آنها رسيده بود و رحمت خدا آنها را نوازش می داد.

در مقابل اين گروه، افراد ضعيف الايمان بودند كه آرامش نداشتند و فقط در فكر حفظ جان خود بودند و برای آنان نابودی و يا بقای اسلام مطرح نبود. آنها درباره خدا گمان بد و ناروايی داشتند و قضاوتشان بر اساس معيارهای دوره جاهليت بود.

اين دوگانگی را در روحيه مسلمانان پس از جنگ احد در آيه زير می خوانيم:

(ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُعاساً يَغْشی طائِفَةً مِنْكُمْ وَ طآئِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجاهِلِيَّةِ) (آل عمران 154)

«سپس بر شما آرامشی نازل كرد كه خوابی سبك گروهی از شما را فرا گرفت و گروهی فقط جانشان برايشان مهم بود. آنها درباره خدا گمان ناروايی چون گمان جاهليت داشتند.»

گروه دوم يعنی همان مسلمانان ضعيف الايمان بر اساس رسوبات فكری جاهليت گمان می كردند كه اگر پيامبر براستی از جانب خداست نبايد پيروان او شكست می خوردند.

اينها از سنتهای الهی كه حاكم بر تاريخ است خبر نداشتند و يا آنها را غلط تفسير می كردند. اينها نمی دانستند كه شكست و پيروزی برای خود عواملی دارد و جبهه حق هنگامی پيروز می شود كه عوامل پيروزی را در خود داشته باشد و از جمله آنها ايمان و تقوا و مجاهدت در راه دين است، در چنين صورتی است كه خداوند نيز اين جبهه را ياری می دهد. البته با وجود اين، پيروزی نهايی از آنِ حق پرستان است. ديگر اينكه گاهی شكست برای جبهه حق برای آزمايش پيروان حق است تا معلوم شود كه آيا آنها در هر حالی از حق طرفداری می كنند يا نه؟

2- به طوری كه پيشتر گفتيم در جنگ احد پيروزی اوليه نصيب مسلمانان گرديد، ولی با نافرمانی گروهی از مسلمانان و رها كردن بی موقع سنگر خود، سرنوشت جنگ عوض شد و مسلمانان شكست خوردند و از مقابل دشمن فرار كردند. در اين آيه فرار مسلمانان را سبب يابی می كنند و علت آن را روشن می سازد و می فرمايد:

(اِنَّ الَّذينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعانِ اِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطانُ بِبَعْضِ ما كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللّهُ عَنْهُمْ اِنَّ اللّهَ غَفُورٌ حَليمٌ) (آل عمران 155)

«كسانی از شما كه روز برخورد دو گروه، پشت كردند، همانا شيطان آنها را به خاطر بعضی از كارهايی كه كرده بودند، لغزانيد و هر آينه خدا آنها را عفو كرد كه خدا آمرزنده بردبار است.»

از اين آيه چنين استفاده می شود كه ارتكاب گناهی باعث ارتكاب گناهی ديگر می شود و چون كسی گناهی را مرتكب شد زمينه در وجود برای ارتكاب گناهان ديگر فراهم می گردد و شيطان به او مسلط می شود واو را به هر گناهی وادار می سازد.

چنين می نمايد كه آن گروه از مسلمانان كه در جنگ احد فرار كردند، قبلاً مرتكب گناهانی شده بودند و اين باعث ضعف ايمان آنها شده بود و لذا شيطان به آسانی آنها را لغزانيد و گناه بزرگی چون فرار از جنگ دامنگير آنها شد.

با وجود اين گناه بزرگ، خداوند آنها را بخشيد و از گناه آنها درگذشت تا دچار نوميدی نشوند وفرصتی ديگر برای اصلاح نفس در آنها به وجود آيد و آنها بتوانند بدون دغدغه اين كار فضاحت بار، بارديگر به آغوش پرمهر اسلام برگردند و ايمان و استقامت خود را نشان بدهند. در اين آيه پس از بيان عفو عمومی فراريان از جنگ اضافه می كند كه همانا خداوند آمرزنده و بردبار است و با اين گناهان، بندگان خود را رها نمی كند و به كمك آنها می آيد.

3- پس از پايان جنگ احد، مسلمانان انتظار داشتند كه پيامبر به خاطر فرار و سستی آنها در جنگ، به آنها عصبانی شود ولی ديدند كه پيامبر با ملايمت و مهربانی با آنها روبرو شد و اين در تقويت روحی آنها بسيار مؤثر بود و سبب جلب و جذب بيشتر آنها به اسلام شد. و اين يكی از الطاف الهی بر پيامبر بود و با رحمتی از جانب خدا و با كمك او پيامبر چنين مهربان و خوش اخلاق بود:

(فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَليظَ الْقَلْبِ لاَنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فِی الْاَمْرِ فَاِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَی اللّهِ اِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلينَ) (آل عمران 159)

«به سبب بخشايشی از خداوند با آنها ملايمت كردی و اگر درشتخوی سخت دل بودی، البته از پيرامون تو پراكنده می شدند. پس، از آنها درگذر و برای آنها طلب آمرزش كن و با آنها در كار مشورت نما و چون تصميم گرفتی پس بر خدا توكل كن. همانا خداوند توكل كنندگان را دوست دارد.»

يكی از عوامل مهم پيشرفت اسلام اخلاق والای پيامبر و حسن معاشرت او با مردم بود. به تعبير قرآن، اخلاق پيامبراسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بزرگ بود و او «خلق عظيم» داشت اگر بخواهيم نمونه هايی از اخلاق حسنه پيامبر را ذكر كنيم كتابی مستقل می شود. او همواره خيرخواه مسلمانان بود و مانند يك طبيب دلسوز و مهربان با گنهكاران امت رفتار می كرد و اگر بر كسی آسيبی می رسيد ناراحت می شد و غم او را غم خود می دانست.

ضمنا در اين آيه پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مأمور می شود كه در كارها با مردم مشورت كند و پس از آن تصميم نهائی را خودش بگيرد، پيامبر همواره با مسلمانان مشورت می كرد و نظر آنان را محترم می شمرد.

4 - خداوند ضمن دلداری دادن به مؤمنان و تقويت روحيه آنان، برخی از سنتهای الهی را كه حاكم بر تاريخ است ياد آور می شود تا مؤمنان علاوه بر بازيابی روحيه پر نشاط خود كه قبل از جنگ داشتند، بتوانند از اين شكست پلی برای پيروزيهای بعدی بسازند. آيات زير بيان كننده نكات مهم و برجسته ای در اين مورد است:

(وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الْاَعْلَوْنَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ اِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَ تِلْكَ الْاَيّامُ نُداوِلُها بَيْنَ النّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللّهُ الَّذينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدآءَ وَ اللّهُ لا يُحِبُّ الظّالِمينَ وَ لِيُمَحِّصَ اللّهُ الَّذينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكافِرينَ) (آل عمران139-141)

«و سستی نكنيد و غمگين نباشيد كه شما برتريد اگر مؤمن باشيد. اگر شما را آسيبی رسيده است آن قوم را نيز آسيبی همانند آن رسيده و اين روزها را ميان مردم می گردانيم و تا خداوند كسانی را كه ايمان آورده اند، معلوم سازد و از شما گواهانی برگيرد. و خدا ستمگران را دوست نمی دارد. و خدا كسانی را كه ايمان آورده اند خالص كند و كافران را نابود سازد.»

در اين آيات برای تسلاّی خاطر و تقويت روحيه مسلمانان چندين مطلب اساسی گفته شده، از جمله اينكه مسلمانان نبايد سست يا غمگين شوند، چون اگر ايمان داشته باشند همواره برتری و پيروزی از آنِ آنها خواهد بود و اين يكی از سنتهای خدا در تاريخ است كه ملتی را كه به آرمانهای خود باور داشته باشند و قاطعانه و بدون نشان دادن سستی در راه آن مبارزه كنند پيروز می گرداند. بنابراين مسلمانان هم، به شرط داشتن ايمانی محكم همواره ملتی برتر و فاتح خواهند بود.

آنگاه در مقام دلداری مسلمانان، به آنها گوشزد می كند كه درست است شما در اين جنگ آسيبها ديدند و كسانی از شما شهيد و كسانی زخمی شدند ولی بايد بدانيد كه دشمنان شما نيز به اندازه شما آسيب ديده اند آنها نيز كشته و زخمی دادند.

پس از اين دلداری، به يكی ديگر از سنتهای الهی در كل تاريخ بشری اشاره می كند تا مسلمانان به خود مغرور نباشند و خود را تافته ای جدا بافته از ديگران ندانند و بدانند كه برای رسيدن به پيروزی و ايجاد جامعه ای برتر بايد تلاش كنند و ايمان داشته باشند. آن سنت مهم الهی همان «مداوله» است كه در اين آيه آمده است.

منظور از «مداوله» اين است كه شكست و پيروزی دست به دست می گردد و هر جمعی طعم تلخ شكست را می چشد، منتهی بعضی از جوامع در مقابل شكست خودشان را می بازند و از بين می روند و بعضی ديگر بر مقاومت خود می افزايند و نه تنها از بين نمی روند بلكه آن شكست را سكّوی پرش خود قرار می دهند و با تجربه جديدی وارد ميدان می شوند.

در آيه شريفه از اين موضوع به صورت «ايام» نام برده شده است. «يوم» علاوه بر معنای متعارف خود به مقدار زمانی گفته می شود كه حادثه ای در آن اتفاق افتاده باشد. عربها هر حادثه مهمی را كه اتفاق افتاده، يك «يوم» می نامند مانند «يوم فجار»، «يوم احد» و... كه مجموعاً به «ايام العرب» شهرت يافته است.

در اين آيه متذكر می شود كه اين «يوم» ها كه با شكستها و پيروزيها همراه می باشد همواره ميان اقوام و ملل در حال گردش است واين يكی از سنتهای خداست.

قرآن كريم با يادآوری اين مطلب، به جامعه ها اميد و حركت می بخشد و مقرّر می دارد كه پيروزی در ملك هيچ كس نمی باشد، بنابراين دليلی بر يأس وجود ندارد. آنان كه اكنون در اوج پيروزی هستند، بزودی حركت ايّام آنها را به پايين می كشد و آنها كه اكنون ضعيف و ناتوان و شكست خورده اند، روزی به پيروزی می رسند و با اين تذكّر، به آنها كه شاهد پيروزی را در آغوش كشيده اند هشدار می دهد كه به خود مغرور نباشند و در مقابل، به آنها كه شكست خورده اند نويد می دهد كه دچار يأس و نوميدی نشوند...

بنابراين طرح مسأله مداوله، حركت آفرين و اميدساز و در عين حال هشداری به قدرتمندان است.

در دنباله آيه شريفه منافع و آثار «مداوله» بيان می شود و اين مطلب مورد بحث قرار می گيرد كه هدف از اين كار چيست و چرا هر قومی بايد روزی طعم تلخ شكست را بچشد؟

برای اين موضوع چهار هدف را ذكر می كند، ولی منحصر در آن نمی داند، زيرا در بيان اين هدفها مطلب با حرف «واو» شروع می شود (وليعلم) واين امر می رساند كه مسأله «مداوله» آثار و نتايج بسياری دارد كه فهم مردم نمی تواند همه آنها را درك كند و از ميان آنها فقط چهار نتيجه بيان می شود:

الف ـ آشكار شدن ايمان مؤمنان: اين شكست باعث می شود كه افراد با ايمان شناخته شوند و از آنها كه ايمان ندارند متمايز گردند. در اينجا تعبير قرآن اين است كه تا خدا بداند كه مؤمنان چه كسانی هستند، ولی بايد توجه داشت كه علم خداوند مانند علم ما نيست، بلكه تعلّق علم او به يك چيزی، عين وقوع آن چيز است؛ يعنی وقتی علم خداوند به چيزی تعلّق يافت آن چيز بيدرنگ وجود پيدا می كند. بنابراين منظور اين است كه ايمان مؤمنان قبلاً ناشناخته بود و اكنون مورد تعلّق علم الهی قرار گرفت و ظهور پيدا كرد و برای همه روشن گرديد كه مؤمن كيست.

ب ـ گرفتن گواهان: يكی ديگر از هدفهای مورد نظر، تربيت افرادی نخبه و نمونه است كه وجود آنها الگو برای ديگران باشد كه چگونه در هنگام سختيها و شدائد تا سرحدّ بذل جان مقاومت نشان می دهند تا ارزشهايی را كه به آن اعتقاد دارند حفظ كنند. چنين افرادی چه كشته شوند و چه در حال حيات باشند گواهان و حجّتهايی برای ساير مردم هستند، چنانكه در آيه ديگری می خوانيم:

(لِتَكُونُوا شُهَدآءَ عَلَی النّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهيدًا) (بقره 143)

«تا شما گواهان بر مردم باشيد و پيامبر نيز گواه شما باشد.»

البته بعضی گفته اند كه در آيه مورد بحث آنجا كه می فرمايد (وَيَتَّخِذَ مِنكُمْ شُهَدَاءَ)، منظور همان كشته شدگان در راه خدا هستند و معنی آيه اين است كه خداوند می خواهد از شما قربانيانی بگيرد، اما چنين احتمالی بعيد به نظر می رسد، زيرا ظاهراً كلمه شهيد در قرآن هيچ كجا به معنی مقتول در راه خدا استعمال نشده است (اگر چه در روايات و دعاها به اين معنی استعمال شده است) و از اين گذشته سياق آيه و تعبيری كه در آن آمده است با اين مطلب سازگار نيست؛ زيرا تعبير (اتخاذ شهيد) تناسبی با اين معنی ندارد، بلكه بيشتر با همان معنای شاهد گرفتن و نمونه ارائه كردن مناسبت دارد.

ج ـ از بين بردن ناخالصيهای مؤمنان: هدف ديگری كه قرآن برای «مداوله» مطرح می كند ريختن ناخالصيها است، به اين معنی كه مؤمنان با اين شكستها پخته تر و در كوره ناكاميها و تلخيها ذوب شوند و طلای وجودشان از آلودگيها و شائبه ها جدا گردد و با بصيرتی بيشتر و تجربه ای جديدتر به ميدان بيايند.

البته اين امر غير از آشكار شدن ايمان مؤمنان و ظهور گروه با ايمان است. منظور اين است كه همان مؤمنانی كه ايمانشان به مرحله ظهور رسيد، از نظر مراحل ايمان به جايگاه والايی برسند و آنچنان باشند كه خدا می خواهد.

د ـ نابودی تدريجی كافران: يكی ديگر از آثار و خواصّ مداوله اين است كه در اثر همين شكستها و پيروزيها و در طول حركت مداوم تاريخ، به تدريج كافران از بين می روند و بساط كفر برچيده می شود و اين نتيجه نهايی مداوله و شكستها و پيروزيهای متناوب است؛ زيرا همانگونه كه در بالا گفته شد مداوله سبب قوی تر شدن جبهه ايمان و ريختن ناخالصيهای مؤمنان می شود و اين مساوی است با ضعيف تر شدن جبهه كفر و از بين رفتن تدريجی آن.

اين مطلب امری مسلّم و حتمی است كه اگر چه هزاران سال هم طول بكشد، سرانجام، كفر و ظلم نابود خواهد شد و حكومت زمين به دست صالحان خواهد افتاد.

5 - قرآن كريم درباره شهداء راه خدا حقيقت مهم و قابل تأمل و تعمقی را بيان كرده و آن اينكه شهيدان در واقع نمرده اند بلكه آنها به نوعی زندگی می كنند:

(وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلُوا فی سَبيلِ اللّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيآءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحينَ بِمآ اتيهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِه وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلاّ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ) (آل عمران 169-170)

«و كسانی را كه در راه خدا كشته شده اند مردگان مپندار بلكه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. آنان به آنچه خداوند از فضل خود به آنها داده شادمان هستند و درباره كسانی كه پشت سرشان هستند و هنوز به آنها ملحق نشده اند خوشحالی می كنند به اينكه نه بيمی بر آنان است و نه آنها اندوهگين می شوند.»

حال بايد ديد كه منظور از اين زندگی چيست؟ و آنها چگونه پس از كشته شدن وجدايی روح از بدن باز زنده اند؟

اينكه كسی بگويد منظور، زنده بودن نام و ياد آنهاست و آنها در دلهای مردم زنده اند، سخن درستی نگفته است چون اين يك امر اعتباری است و نفعی به حال شهيد ندارد و ديگر اينكه در آيه شريفه گفته است كه شما زنده بودن آنها را درك نمی كنيد در حالی كه ما زنده بودن ياد و نام آنها را به خوبی درك می كنيم، پس معلوم می شود كه منظور از حيات و زندگی، آن نيست بلكه نوعی از زندگی است كه بشر نمی تواند حقيقت آن را دريابد.

بنابراين، شهيدان براستی زنده اند ولی ما نوع و چگونگی زندگی آنان را درك نمی كنيم. اين يك نوع زندگی است كه با زندگی كنونی ما و زندگی عالم آخرت كه همه افراد بشر خواهند داشت متفاوت است و شهيدان آنچنان زنده اند كه نزد خدا روزی می خورند و از نعمتهای الهی برخوردارند و به آنچه به آنها داده شده شادمان و خوشحال هستند. و به ديگران كه هنوز به آنها نپيوسته اند مژده می دهند.

طبق اين آيه شهيدان نه تنها از روزی خدا برخوردارند و شادمان از اين برخورداری هستند، بلكه با رزمندگانی كه هنوز زنده اند تماس می گيرند و به آنها پيام می دهند ولی اين تماس يك جانبه است و رزمندگان كه هنوز در قفس تن هستند توانايی دريافت پيام آنها را ندارند.

ما همچنان كه چگونگی زنده بودن شهيدان را نمی دانيم از چگونگی پيام دادن آنها نيز بی اطلاعيم و نيز نمی دانيم كه آنها از فضل خدا چگونه برخوردار هستند ولی آنها حقايق مهم و برجسته ای هستند كه قرآن از آنها خبر داده است.

بدون شك اين حقايق در عالم ماده و حسّ نيست، زيرا به هر حال بشر آن را در می يافت بلكه اينها حقايقی در عالم مجردات و بيرون از حسّ و تجربه اند.

پس از پايان گرفتن جنگ احد و حركت مشركان به سوی مكه، پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جهت پيشگيری از حمله مجدّد آنها و برای نشان دادن اينكه مسلمانان با وجود سختی هايی كه كشيدند هنوز هم آماده دفاع از خود هستند، سپاه اسلام را گرد آورد و به دنبال مشركان مكه تا منطقه حمراء الاسد پيش رفت خبر اين حركت به گوش ابوسفيان رسيد و اين فكر را كه دوباره به مدينه برگردند و با مسلمانان بجنگند، كنار گذاشت. پيامبر با سپاه خود سه روز در حمراء الاسد ماند و سپس به مدينه بازگشت. (65)

دو ماه پس از جنگ احد هم قبيله بنی اسد، دست به توطئه زدند و پيامبر خدا يكصد و پنجاه نفر از سپاهيان اسلام را به فرماندهی ابوسلمة بن عبدالاسد به سوی آنان فرستاد و آنها سركوب شدند و غنائمی هم از آنان به دست آمد. (66) اين كار شوكت مسلمانان را كه پس از جنگ احد متزلزل شده بود تا حد زيادی استقرار داد.

## بيرون كردن يهود بنی نضير از مدينه

بيشتر مورخان از جمله ابن اسحاق و واقدی و ابن سعد، جريان بيرون راندن يهود بنی نضير از مدينه را پس از جنگ احد می دانند. (67) ولی بيهقی از ابن شهاب زهری نقل می كند كه اين حادثه پيش از جنگ احد و شش ماه بعد از جنگ بدر اتفاق افتاد. (68)

برخی ديگر از مورخان نيز همين عقيده را دارند. (69) ولی از آنجا كه مقدمات اين حادثه از جريان بئر معونه آغاز شده است، نظر ابن اسحاق و واقدی درست تر به نظر می رسد.

به هر حال پس از حادثه قتل عام مسلمانان در بئر معونه دو نفر از كسانی كه از اين حادثه جان سالم به در برده بودند، هنگام مراجعت به مدينه دو تن از افراد قبيله بنی عامر را كشتند، چون باعث به وجود آمدن ادثه بئر معومه قبيله بنی عامر بود.

اينان نمی دانستند كه پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين دو نفر را پناه داده است. پس از رسيدن به مدينه و روشن شدن جريانات پيامبر من اندوه بسيار در غم از دست دادن مسلمانانی كه به بنی عامر فرستاده بود، تصميم گرفت كه ديه اين دو نفر از بنی عامر را كه بی گناه كشته شده بودند بپردازد.

از آنجا كه يهود بنی نضير و قبيله بنی عامر هم پيمان بودند، پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همراه با چند تن از مسلمانان نزد بنی نضير رفت تا از آنان در پرداخت ديه آن دو نفر كمك مالی بگيرد، آنها قول كمك دادند و پيامبر به ديواری از خانه های آنان تكيه كرد و آنان مخفيانه توطئه ای را طرح ريزی كردند و قرار شد يك نفر بالای بام برود و سنگ بزرگی را بر سر پيامبر بكوبد تا كشته شود.

علاوه بر اينكه پيامبر از بگومگوها و رمز و اشاره های آنان به وجود توطئه پی برد، فرشته وحی نيز او را در جريان اين توطئه قرار داد و آن حضرت فورا محل را ترك كرد و به مدينه بازگشت، و همراهان او نيز قدری منتظر شدند و چون ديدند پيامبر برنگشت به مدينه رفتند. (70)

علاوه بر اين توطئه، توطئه ها و كارشكنيهای ديگر و تبادل نامه ميان بنی نضير و مشركان مكه نيز نقل شده است. (71) و در هر صورت، آنها با پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقض پيمان كرده بودند و حضور آنان در مدينه می توانست برای مسلمانان خطرساز باشد، اين بود كه پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم محمد بن مسلمه را به سوی آنان فرستاد و پيغام داد كه از مدينه بيرون روند و ديگر حق سكونت در مدينه را ندارند و برای اين كار ده روز به آنها مهلت داده شد كه اگر در اين مدت از مدينه خارج نشوند كشته خواهند شد.

آنها در خانه ها و قلعه هايشان ماندند و از سوی ديگر عبداللّه بن ابیّ سردسته منافقان به آنان پيغام داد كه از خانه هايتان بيرون نرويد و در قلعه هايتان بمانيد و مقاومت كنيد، من دو هزار نفر از قوم خود و ساير عربها را به كمك شما می فرستم و هم پيمانان ديگرتان نيز از بنی قريظه و غطفان به شما كمك خواهند كرد.

(72) در نقل ابن هشام ازقول عبداللّه بن ابیّ اضافه شده كه ما شما را تسليم نمی كنيم و اگر جنگ كرديد در كنار شما می جنگيم و اگر از مدينه بيرون رفتيد همراه با شما بيرون می رويم، ولی چنين نكردند. (73)

قرآن كريم اين حركت ناشايست منافقان را چنين نقل می كند: (74)

(أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذينَ نافَقُوا يَقُولُونَ لاِِخْوانِهِمُ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَ لا نُطيعُ فيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَ إِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَ اللّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ لَئِنْ أُخْرِجُوا لا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَ لَئِنْ قُوتِلُوا لا يَنْصُرُونَهُمْ وَ لَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الاْءَدْبارَ ثُمَّ لا يُنْصَرُونَ) (حشر 11-12)

«آيا منافقان را نديدی كه به برادران كافرشان از اهل كتاب می گفتند: اگر شما را بيرون كردند، هر آينه با شما بيرون می رويم و درباره شما هيچ كس را فرمان نمی بريم و اگر با شما جنگ كردند شما را ياری می كنيم، و خدا گواهی می دهد كه آنان دروغگويند.

اگر اخراج شوند، با آنان بيرون نمی روند واگر جنگيده شوند آنان را كمك نخواهند كرد و اگر هم ياری كنند به آنان پشت می كنند و آنگاه ياری نشوند.»

در اين آيات، خداوند منافقان را برادران يهود می خواند و اعلام می دارد كه اين منافقان عُرضه و توانايی آن را ندارند كه به قولشان عمل كنند و قطعا به آن عمل نخواهند كرد و چنين هم شد و منافقان هرگز به كمك يهود بنی نضير نشتافتند و اين در حالی بود كه آنان در انتظار ياری اينان بودند.

يهود بنی نضير در قلعه های خود ماندند و از مدينه كوچ نكردند و مهلت ده روزه تمام شد، پيامبر با لشكر خود به سوی آنان حركت كرد و پرچم را به علی عليه‌السلام داد. (75) آنان با تيرها و سنگها در قلعه های خود آماده نبرد بودند و بر خلاف انتظارشان هيچ كس از هم پيمانانشان حتی يهود بنی قريظه هم به آنان ياری نكرد.

پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پانزده روز آنان را محاصره كرد و چون آنان دلبستگی فراوانی به نخلستانهای خود داشتند، پيامبر دستور داد آنها را قطع كنند. (76) به گفته سهيلی قطع درختان برای بعضی از مسلمانان گران آمد و لذا خداوند اين آيه را نازل كرد و خاطرنشان ساخت كه اين كار به اذن خدا صورت گرفته است: (77)

(ما قَطَعْتُمْ مِنْ لينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوها قآئِمَةً عَلیآ أُصُولِها فَبِاِذْنِ اللّهِ وَ لِيُخْزِیَ الْفاسِقينَ) (حشر 5)

«آنچه از درختان خرما بريديد يا آنها را ايستاده بر ريشه هايشان واگذاشتيد، همه به خواست و فرمان خدا بود و تا بدكارانِ نافرمان را خوار سازد.»

از اين آيه فهميده می شود كه قطع درختان فوائد گوناگونی داشت از جمله اينكه فاسقان خوار شوند، اين مطلب از حرف واو در اوّل جمله «و ليخزی الفاسقين» استفاده می شود كه عطف به نامعلوم است و نشان می دهد كه فوائد ديگری هم بوده كه در اينجا ذكر نشده است. (78)

همچنين دستور داده شد كه خانه های آنان را كه در اطراف قلعه هايشان بود تخريب كردند و قطع درختان و تخريب خانه ها، به كلی بنی نضير را از ماندن در مدينه نا اميد كرد و دريافتند كه تصميم پيامبر در اخراج آنان كاملاً جدّی است و دچار رعب و وحشت شدند، اين بود كه پيشنهاد كوچ اجباری را پذيرفتند و آماده كوچ شدند، آنها در داخل قلعه خانه هايشان را خراب می كردند تا سالم به دست مسلمانها نيفتد. (79) آنها فقط مجاز بودند كه هر كدام يك بار شتر همراه خود ببرد و لذا هرچه در توان شتر بود به آن بار كردند و همراه با ششصد شتر در حالی كه دف و دايره می زدند مدينه را ترك كردند، برخی به سوی خيبر كه محل زندگی يهوديان بود و برخی به سوی شام رفتند. (80)

اخراج بنی نضير از مدينه و برخی از جزئيات اين حادثه در اين آيه بيان شده است:

(هُوَ الَّذیآ أَخْرَجَ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ مِنْ دِيارِهِمْ لأَوَّلِ الْحَشْرِ ما ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوآا أَنَّهُمْ مانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللّهِ فَأَتيهُمُ اللّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْديهِمْ وَ أَيْدِی الْمُؤْمِنينَ فَاعْتَبِرُوا يآ أُولِی الأَبْصارِ) (حشر 2)

«اوست آن كه كسانی از اهل كتاب را كه كفر ورزيدند، در نخستين بيرون راندن دسته جمعی از خانه هايشان بيرون راند. شما گمان نداشتيد كه بيرون روند و آنها پنداشتند كه قلعه هايشان بازدارنده آنها از خداوند است، پس خداوند از جايی كه گمان نمی بردند به سراغشان رفت و در دلهايشان رعب و وحشت انداخت، خانه هايشان را به دست خودشان و به دست مؤمنان خراب می كردند، پس ای صاحبان بينش عبرت بگيريد.»

در اين كه منظور از «اول الحشر - نخستين كوچ دسته جمعی» در اين آيه چيست، احتمالات گوناگونی گفته شده وآنچه مناسب تر به نظر می رسد، وجهی است كه ابوالفتوح از مرّه همدانی نقل كرده و آن اينكه كوچ آنان از مدينه به خيبر نخستين كوچ وكوچ بعديشان كوچ از خيبر به شام بود (كه در سال هفتم هجرت پس از جنگ خيبر اتفاق افتاد.) (81)

با اخراج و اجلای يهود بنی نضير از مدينه، اموال و زمينهای كشاورزی آنها در اختيار پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قرار گرفت كه هر جوری بخواهد در آن تصرف كند. اين اموال كه بدون جنگ به غنيمت مسلمانان درآمد عنوان «فيئ» دارد كه از نظر فقهی مخصوص پيامبر به عنوان حاكم اسلامی است و مسلمانان ديگر در آن حق ندارند مگر اينكه پيامبر با صلاحديد خودش چيزی را به كسی بدهد، در اين باره آيه زير نازل شد:

(وَ مآ أَفآءَ اللّهُ عَلی رَسُولِه مِنْهُمْ فَمآ أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لا رِكابٍ وَ لكِنَّ اللّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلی مَنْ يَشآءُ وَ اللّهُ عَلی كُلِّ شَیْ ءٍ قَديرٌ) (حشر 6)

«و آنچه را كه خدا از آنان (بنی نضير) به عنوان غنيمت عايد پيامبرش گردانيد شما (برای آن) نه اسبی تاختيد و نه شتری، ولی خداوند پيامبرانش را بر هر كس كه بخواهد چيره می كند و خدا بر هر چيز تواناست.»

هر چند اين اموال در اختيار پيامبر است ولی در آيات بعدی محل مصرف آن را ذكر می كند، از جمله اينكه اين اموال به كسانی داده می شود كه به مدينه هجرت كرده اند و خانه ها و اموالشان را در آنجا گذاشته اند:

(لِلْفُقَرآءِ الْمُهاجِرينَ الَّذينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ أَمْوالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللّهِ وَ رِضْوانًا وَ يَنْصُرُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُآ أُولئآِكَ هُمُ الصّادِقُونَ) (حشر 8)

«اين اموال برای فقيران مهاجری است كه از خانه و كاشانه و اموال خودشان بيرون رانده شده اند، در حالی كه فضل الهی و خوشنودی اورا می طلبند و خدا و رسولش را ياری می كنند، و آنان راستگويانند.»

پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اموال بازمانده از بنی نضير را ميان مهاجران كه در مدينه زمين و ثروتی نداشتند قسمت كرد و به دو نفر از انصار هم كه فقير بودند سهمی داد ولی به بقيه انصار چيزی نداد. (82) و اين از اختيارات آن حضرت بود و مصلحت را در آن ديده بود، در عين حال در اين باره با انصار مشورت كرد و آنها از اين تقسيم اعلام رضايت كردند و پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم انصار و اولاد انصار را دعا كرد. (83)

## غزوه ذات الرقاع

در سال چهارم هجرت پس از جريان بنی نضير، دو حادثه ديگر هم اتفاق اتفاد، يكی از آنها غزوه ذات الرقاع و ديگری بدر الموعد بود. دو ماه بعد از اخراج بنی نضير به پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خبر دادند كه دو طائفه از قبيله غطفان به نامهای محارب و بنی ثعلبه در صددند كه به مدينه حمله كنند، رسول خدا با گروهی از مسلمانان به سوی نجد حركت كرد و تا جايی به نام نخل پيشرفت كه در آنجا درختی به نام ذات الرقاع بود، ولی جنگی اتفاق نيفتاد. (84) و پيامبر و سپاهيانش پس از چند روز به مدينه مراجعت كردند، در اين جنگ مسلمانان از حمله ناگهانی دشمن خوف داشتند و لذا پيامبر با آنان نماز خوف خواند. (85)

در قرآن كريم به مسلمان دستور داده شده كه درموقعيت جنگی در صورتی كه در معرض حمله دشمن باشند نمازهای روزانه خود را به صورت قصر و با كيفيت مخصوص بخوانند كه به آن نماز خوف گفته می شود: (86)

(وَ إِذا كُنْتَ فيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلوةَ فَلْتَقُمْ طآئِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوآا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرآئِكُمْ وَ لْتَأْتِ طآئِفَةٌ أُخْری لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَ لْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكُمْ فَيَميلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً واحِدَةً) (نساء 102)

«و چون در ميان آنان (سپاهيان) باشی و برای آنان نماز برپا كنی، پس گروهی از ايشان بايد با تو برخيزند و سلاح خويش برگيرند و چون سجده كردند، پس بايد در پشت سر شما باشند و گروهی ديگر كه نماز نگزارده اند بيايند و با تو نماز بخوانند و بايد كه احتياط كنند و سلاح خود برگيرند، كافران دوست دارند كه شما از سلاحها و كالاهای خويش غافل شويد تا يكباره بر شما بتازند.»

## غزوه بدرالموعد

يكی ديگر از غزوات پيامبر كه آن هم بدون درگيری و خونريزی پايان يافت غزوه بدر الموعد يا بدر الاخری است و آن چنين بود كه ابوسفيان پس از پايان گرفتن جنگ احد مسلمانان را تهديد كرده بود كه سال ديگر در همين موقع دوباره به جنگ شما خواهم آمد چون آن موعد مقرر رسيد، پيامبر برای نشان دادن قدرت مسلمانان خواست پيش دستی كند و پيش از آمدن سپاه ابوسفيان به منطقه بدر كه وعده گاهشان بود برود.

پيامبر و مسلمانان مقدمات حركت به سوی بدر را فراهم كردند.

در اين هنگام شخصی به نام نعيم بن مسعود از مدينه به مكه رفت و ابوسفيان از وی اخبار مدينه را پرسيد، او گفت: در حالی مدينه را ترك كرده است كه مسلمانان آماده حركت به سوی بدر بودند، ابوسفيان كه آرزو می كرد مسلمانان به آنجا نروند و او هم نرود و درگيری نباشد ولی همه جا شايع شود كه مسلمانان به وعده گاه نيامدند، او به نعيم بن مسعود گفت كه به مدينه برگردد و مسلمانان را از قدرت قريش بترساند و آنان را وادار كند كه به بدر نروند و قول داد كه اگر موفق شود بيست شتر به او بدهد.

نعيم بن مسعود به سرعت به مدينه بازگشت و به طور مرتب تواناييهای قريش را به رخ مسلمانان كشيد و توصيه كرد كه به بدر نروند، در اين هنگام بعضی از مسلمانان سست شدند و سخن نعيم را تصديق كردند، خبر به پيامبر رسيد آن حضرت به رفتن اصرار كرد و فرمود اگر كسی هم نيايد خودم به تنهايی می روم، (87) سخن پيامبر رعب و وحشت را از مسلمانان برطرف كرد و آنان از روی علاقه حاضر به رفتن شدند و بر ايمانشان افزوده شد و پيامبر دستور حركت داد و پرچم سپاه را به علی بن ابی طالب عليه‌السلام سپرد. (88)

آنها به منطقه بدر رفتند و در آن زمان آنجا بازاری برپا بود، هشت روز ماندند و خبری از ابوسفيان نشد و ابوسفيان با لشكر خود تا مرالظهران آمد ولی چون خشكسالی بود ترجيح داد كه از همانجا بازگردد و برگشت و مسلمانان سود بسياری از بازار بدر بردند و بدون درگيری به مدينه بازگشتند. (89) خداوند درباره ايجاد رعب و وحشت توسط نعيم بن مسعود در ميان مسلمانان و تسليم شدن آنان و رفتن به وعدگاه و سود بردن از آنجا چنين می فرمايد:

(اَلَّذينَ قالَ لَهُمُ النّاسُ إِنَّ النّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزادَهُمْ ايمانًا وَ قالُوا حَسْبُنَا اللّهُ وَ نِعْمَ الْوَكيلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوآءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضْوانَ اللّهِ وَ اللّهُ ذُو فَضْلٍ عَظيمٍ) (آل عمران/173-174)

« كسانی كه مردم به آنها گفتند كه مردم (مكه) برای جنگ با شما گرد آمده اند از آنها بترسيد، ولی بر ايمانشان افزود و گفتند: خدا ما را بس است و نيكو پشتيبانی است، پس با نعمت و فزونی و بخششی از خدا بازگشتند در حالی كه هيچ بدی و گزندی به ايشان نرسيد و خوشنودی خدا را پيروی كردند و خدا صاحب فضل بزرگ است.»

## جنگ احزاب

حوادث پيشين، از جنگ بدر گرفته تا درگيريهای مسلمانان با قبايل اطراف مدينه و اخراج يهود بنی قينقاع و بنی نضير از مدينه، سبب شد كه دشمنان اسلام از مشركان و يهوديان و برخی از قبايل عرب، در تلاش همه جانبه بر ضد مسلمانان همنوا شوند و برای شكستن قدرت اين دشمن مشترك اتحادی بزرگ تشكيل دهند.

كسانی كه در ايجاد اين اتحاد پيشقدم شدند سران يهود بنی نضير بودند كه به خيبر تبعيد شده بودند. گروهی از آنان از جمله سلاّم بن ابی الحُقيق و حُيیّ بن اخطب و هودة بن قيس از يهوديان بنی نضير و بنی وائل به مكه رفتند و با قريش وارد مذاكره شدند و آنان را به جنگ با پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دعوت كردند و گفتند كه ما نيز در كنار شما خواهيم بود تا او را از ميان ببريم.

قريش به آنان گفتند: ای گروه يهود! شما اهل كتاب و علم هستيد، ما با محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اختلاف داريم، شما بگوييد كه آيا دين ما بهتر است يا دين او؟ يهوديان برای جلب رضايت قريش گفتند: دين شما بهتر از دين اوست. (90) و اين در حالی بود كه از نظر دينی هيچ گونه وجه اشتراكی ميان يهود و مشركان نبود. بلكه يهود وجود اشتراك بسياری با اسلام داشت ولی آنان به جهت دشمنی با پيامبر اسلام حاضر شدند از باورهای خود دست بردارند و بت و بت پرستی را تأييد كنند تا موافقت مشركان را به دست آورند، قرآن كريم درباره آنان چنين می فرمايد:

(أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذينَ أُوتُوا نَصيبًا مِنَ الْكِتابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطّاغُوتِ وَ يَقُولُونَ لِلَّذينَ كَفَرُوا هآؤُلاآءِ أَهْدی مِنَ الَّذينَ امَنُوا سَبيلاً أُولئآِكَ الَّذينَ لَعَنَهُمُ اللّهُ وَ مَنْ يَلْعَنِ اللّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصيرًا) (نساء 51-52)

«آيا نديدی كسانی را كه به آنان بهره ای از كتاب داده شده است كه به «جبت» و «طاغوت»، (معبودهای باطل) ايمان می آورند و درباره كافران می گويند كه اينان از كسانی كه ايمان آورده اند، ره يافته ترند، آنان كسانی هستند كه خدا بر آنان لعنت كرده و هر كس را كه خدا لعنت كند، برای او ياوری نخواهی يافت.»

مشركان مكه كه خودشان همواره در فكر نابود كردن اسلام بودند، موافقت خود را با سران يهود اعلام كردند، آنگاه سران يهود نزد عيينة بن حصين رئيس قبيله غطفان رفتند و موافقت او را هم برای جنگ با پيامبر اسلام جلب كردند. (91)

بدينگونه اتحاد بزرگی بر ضد اسلام شك گرفت و قريش و هم پيمانانشان همراه با قبيله بزرگ غطفان با تمام ساز و برگ نظامی كه داشتند به سوی مدينه حركت كردند و يهود نيز از خيبر به سوی اين شهر رهسپار شدند، شايد تا آن زمان در جزيرة العرب چنين وحدت و بسيج عمومی ديده نشده بود، مورخان تعداد سپاه نيروهای ائتلاف را ده هزار نفر تخمين زده اند. (92)

حركت اين سپاه عظيم به سوی مدينه به پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گزارش شد و آن حضرت اصحاب خود را گرد آورد و با آنان در جهت مقابله با اين سپاه مشورت نمود، هر كدام چيزی گفتند و سلمان عرض كرد: يا رسول اللّه ما در سرزمين خودمان فارس، هرگاه كه از طرف دشمن مورد تهديد قرار می گرفتيم دور شهرمان خندق می كنديم، اگر صلاح می دانيد همين كار را انجام دهيم، نظر سلمان با تحسين تمام پذيرفته شد. (93)

پيامبر همراه با اصحاب خود، محل كندن خندق را شناسايی كردند و آن در قسمت شمالی مدينه و كنار كوه سلع بود، چون قسمتهای ديگر شهر حصار داشت. (94) و سپاه عظيم دشمن نمی توانست از آن قسمتها به شهر حمله كند و تنها قسمت آسيب پذير شهر همان طرف كوه سلع بود، پيامبر دستور داد كه در آن قسمت خندقی كنده شود.

اين بود كه همه مسلمانان در حفر خندق شركت داشتند و حتی خود آن حضرت هم كار می كرد. (95) گاهی بعضی از مسلمانان بدون اجازه گرفتن از پيامبر حفر خندق را رها می كردند و به دنبال كارهای خصوصی خود می رفتند، چون اين كار باعث بی نظمی هايی در كار می شد، خداوند دستور داد كه هر كدام از مؤمنان كه كار لازمی داشت از پيامبر اجازه بگيرند و دنبال كارشان بروند: (96)

(قَدْ يَعْلَمُ اللّهُ الَّذينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِواذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذينَ يُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهآ أَنْ تُصيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصيبَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ) (نور 62)

«براستی خداوند كسانی از شما را كه پنهانی و در پناه يكديگر خود را كنار می كشند، می شناسد، پس آنان كه از فرمان او سرپيچی می كنند، بايد بترسند كه بلايی به آنها برسد يا گرفتار عذابی دردناك شوند.»

به هر حال خندق در عرض شش روز به عمق قامت انسان كنده شد و پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روز هشتم ماه ذيقعده سپاه خود را در كنار خندق آماده كرد و در اين ميان ابوسفيان حُيیّ بن اخطب را به سوی يهود بنی قريظه كه داخل مدينه بودند و با مسلمانان پيمان همكاری داشتند، فرستاد و از آنان خواست كه با نيروهای ائتلاف همكاری كنند.

آنها در آغاز، اين پيشنهاد را نپذيرفتند ولی پس از اصرار حُيیّ بن اخطب بالاخره قبول كردند و پيمان خود با مسلمانان را شكستند. (97)

وضعيت بحرانی بود و كار بر مسلمانان سخت دشوار شده بود، آنها از بيرون به وسيله سپاه عظيم ائتلاف تهديد جدی می شدند و از داخل مدينه هم بنی قريظه به صورت خطری بزرگ درآمده بودند، قرآن كريم وضعيت دشوار و نگرانی و اضطراب مسلمانان را در اين زمان چنين ترسيم می كند:

(إِذْ جأُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَ إِذْ زاغَتِ الأَبْصارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللّهِ الظُّنُونَا هُنالِكَ ابْتُلِیَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزالاً شَديدًا) (احزاب/10-11)

«هنگامی كه از بالا و پايين بر شما هجوم آوردند و چشمها خيره شد و دلها به گلوها رسيد و به خدا گمانها برديد، در آنجا مؤمنان آزمايش شدند و سخت به لرزه افتادند.»

همانگونه كه در پايان آيه آمده، بعضی از مسلمانان كه ايمان ضعيفی داشتند سخت وحشت كردند و ايمانشان متزلزل شد، چون از يك سو پيامبر به آنان وعده پيروزی داده بود و از سوی ديگر می ديدند كه از بالا و پايين و درون و بيرون در معرض خطر جدی هستند و نيروی مسلمانان قابل مقايسه با نيروی عظيم دشمن نيست و اين براستی آزمون سختی بود.

چيزی كه روحيه مسلمانان را پيش از پيش تضعيف می كرد تبليغات سوء منافقان بود كه درون جامعه اسلامی زندگی می كردند و در باطن به اسلام عقيده نداشتند، آنها فرصتی يافته بودند كه از موقعيت به دست آمده استفاده كنند و به مسلمانان ضربه بزنند، آنها مسلمانان را از خطری كه پيش آمده به سختی می ترسانيدند و حتی آنان را تشويق می كردند كه مدينه را ترك كنند كه جای ماندن نيست، گاهی برخی از آنان بهانه می آوردند و از پيامبر اجازه می خواستند كه صحنه جنگ را ترك كنند و می گفتند: خانه های ما بی حفاظ است، وضعيت خاص منافقان در آن دوره بحرانی در قرآن كريم چنين بيان شده است:

(وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذينَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ما وَعَدَنَا اللّهُ وَ رَسُولُهُآ إِلاّ غُرُورًا وَ إِذْ قالَتْ طآئِفَةٌ مِنْهُمْ يآ أَهْلَ يَثْرِبَ لا مُقامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَ يَسْتَأْذِنُ فَريقٌ مِنْهُمُ النَّبِیَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنا عَوْرَةٌ وَ ما هِیَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُريدُونَ إِلاّ فِرارًا) (احزاب 12-13)

«و آنگاه كه منافقان و آنان كه در دلهايشان بيماری است، گفتند: خدا و پيامبرش به ما جز وعده فريبنده ندادند، و آنگاه كه گروهی از آنان گفتند: ای اهل مدينه شما را جای ماندن نيست، پس بازگرديد و گروهی از آنها از پيامبر رخصت رفتن می خواستند و می گفتند: خانه های ما بی حفاظ است و حال آنكه آنها بی حفاظ نبودند، اينان قصدی جز فرار نداشتند.»

كارشكنی و تضعيف روحيه مسلمانان از سوی منافقان را در جنگ احد هم ديديم، در آنجا سركرده منافقان يعنی عبداللّه بن اُبیّ با هم فكران خود از شركت در جنگ سرباز زدند و ديگران را نيز به ترك جنگ تشويق كردند واين بار نيز در شرايط دشواری كه برای مسلمانان پيش آمده بود، ضربه خود را زدند و مسلمانان را تشويق به رها كردن صحنه جنگ نمودند.

قرآن كريم در ادامه اين آيات، به پيامبر هشدار می دهد كه مراقب آنان باشد، چون اگر مشركان با اين منافقان تماس برقرار كنند، جز اندكی از آنان بقيه فتنه انگيزی خواهند كرد:

(وَ لَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطارِها ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لاَتَوْها وَ ما تَلَبَّثُوا بِهآ إِلاّ يَسيرًا) (احزاب 14)

«و اگر (سپاه كفار) از اطراف شهر بر آنان درآيند و سپس از آنان فتنه و آشوب خواسته شود، به سوی آن می روند و جز اندكی در آن درنگ نخواهند كرد.»

همچنين در ادامه همين آيات ضمن اينكه به منافقان هشدار می دهد كه فرار كردن سودی نخواهد داشت، خاطر نشان می سازد كه خداوند كسانی از شما را كه بر ضد اسلام تبليغ می كنيد می شناسد و سپس با روانشناسی خاصی حالتها و عكس العملهای آنان را در برابر حوادث بيان می كند:

(قَدْ يَعْلَمُ اللّهُ الْمُعَوِّقينَ مِنْكُمْ وَ الْقآئِلينَ لاِِخْوانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنا وَ لا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلاّ قَليلاً أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذا جآءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذی يُغْشی عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدادٍ أَشِحَّةً عَلَی الْخَيْرِ أُولئآِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللّهُ أَعْمالَهُمْ وَ كانَ ذلِكَ عَلَی اللّهِ يَسيرًا) (احزاب 18-19)

«همانا خداوند بازدارندگان از شما را می شناسد و نيز گويندگان به برادرانشان كه نزد ما بياييد، و جز اندكی از آنان در جنگ حاضر نشوند، آنان بر شما بخل می ورزند، پس چون ترسی پيش آيد آنان را بينی كه به تو می نگرند در حالی كه چشمهايشان از ترس می گردد، همچون كسی كه بيهوشی مرگ او را فرا گرفته باشد، و چون ترس از ميان برود با زبانهای تند و تيز به سبب بخلی كه بر مال خود دارند شما را می رنجانند، اينان ايمان نياورده اند، خداوند هم اعمال آنها را تباه می سازد و اين بر خدا آسان است.»

در برابر منافقان كه همواره سعی داشتند كه در ميان مردم شك و ترديد ايجاد كنند، مؤمنان واقعی هرگز در راست بودن وعده پيروزی كه پيامبر داده بود شك نكردند و ديدن آن سپاه بزرگ و احزاب كه برای جنگ با مسلمانان آمده بودند نه تنها در آنان ايجاد رعب و وحشت نكرد بلكه بر ايمان و مقام تسليم آنان افزود و با ايمانی محكم و اراده ای قوی خود را آماده نبرد با دشمنان اسلام كردند، خداوند از اين افراد چنين ياد می كند:

(وَ لَمّا رَأَ الْمُؤْمِنُونَ الاْءَحْزابَ قالُوا هذا ما وَعَدَنَا اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ما زادَهُمْ إِلاّآ ايمانًا وَ تَسْليمًا) (احزاب 22)

«و چون مؤمنان آن لشكرها را ديدند، گفتند: اين است آنچه خدا و پيامبرش ما را وعده داده اند و خدا و پيامبرش راست گفتند و بر آنان جز ايمان و تسليم نيفزود.»

در برابر خندقی كه حفر شده بود، سپاه دشمن زمينگير شدند و عملاً كارآيی خود را از دست دادند، چندين بار كسانی خواستند از خندق عبور كنند ولی با تيرهای مسلمانان مواجه شدند و برگشتند و محاصره مدينه حدود يك ماه طول كشيد (98) تا اينكه يك روز چند نفر با هم از خندق عبور كردند كه از جمله آنها عمرو بن عبدودّ بود كه در شجاعت و جنگجويی ميان عربها شهرت خاصی داشت و مايه اميد سپاه مشركان بود.

عمر بن عبدودّ با غرور تمام از مسلمانان مبارز طلبيد و كسی از آنان جرئت مقابله با او را نداشت، او سه بار سخن خود را تكرار كرد، بار سوم علی بن ابی طالب عليه‌السلام آماده نبرد با او شد و پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را دعا كرد و به سوی ميدان فرستاد، و علی عليه‌السلام با قدرت تمام ضربتی بر وی فرود آورد و عمرو در ميان ناباوری مشركان كشته شد. (99) و كشته شدن او ضربه سختی بر مشركان بود و روحيه آنان را به شدت در هم شكست و برای همين بود كه پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اين باره فرمود: «لضربة علی يوم الخندق افضل من عبادة الثقلين ـ يا ـ من اعمال امّتی الی يوم القيامة - ضربت علی در روز خندق بهتر از عبادت انس و جن ـ يا ـ بهتر از اعمال امت من تا قيامت است. (100)

چون اين ضربت سرنوشت جنگ را عوض كرد و دشمن را كه با تمام نيرو برای محو و نابودی اسلام كمر بسته بود خوار كرد و آنان را دچار ترديد ساخت به طوری كه به فكر انصراف از جنگ افتادند، بنابراين، علی عليه‌السلام سهمی عمده در بقای اسلام داشت.

عامل ديگری كه باعث شد روحيه مشركان هر چه بيشتر شكسته شود. طوفان تندی بود كه شب هنگام آنان را كوبيد و وسايل پخت غذا و ساير اسباب و اثاث آنها را در هم ريخت. (101)

همزمانی اين طوفان با كشته شدن شجاع ترين فرد سپاه بر تزلزل آنان افزود، همچنين نعيم بن مسعود كه در سپاه مشركان بود، در همان بحبوحه جنگ مسلمان شد و مخفيانه نزد پيامبر آمد و گفت كه چه كاری از وی ساخته است، پيامبر از وی خواست كه اتحاد ميان مشركان و بنی قريظه را برهم زند و او نيز چنين كرد و با صحبتهايی كه با مشركان و بنی قريظه كرد آنان را نسبت به يكديگر بدبين ساخت و مشركان تصور كردند كه بنی قريظه به آنان خيانت كرده است. (102)

همه اين عوامل سبب گرديد كه ديگر مشركان توان مقاومت نداشته باشند و از جنگ منصرف شوند، شب هنگام ابوسفيان با ياران خود سخن گفت و مخالفت بنی قريظه و بخصوص طوفان هولناكی را كه خيمه های آنان را در هم كوبيده بود مطرح كرد و پيشنهاد كوچ به سوی مكه داد و خود به راه افتاد و سپاه هم به دنبال او به راه افتادند، (103)

بامدادان اثری از مشركان در آن منطقه نمانده بود و محاصره مدينه كه پانزده تا بيست روز ادامه داشت به كلی از بين رفته بود. (104) و اين پيروزی بزرگی بود كه نصيب مسلمانان شد و مسلمانان آشكارا تحقق وعده های الهی را ديدند و كمكهای خداوند را به خوبی لمس كردند.

خداوند از كمكی كه در جنگ احزاب به مسلمانان كرد چنين ياد می كند:

(يآ أَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جآءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ ريحًا وَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْها وَ كانَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصيرًا) (احزاب 9)

«ای كسانی كه ايمان آورده ايد، نعمت خدا را بر خود به ياد آوريد، آنگاه كه لشكرهايی به (جنگ) شما آمد، پس ما بادی و لشكرهايی كه نمی ديديد بر آنها فرستاديم و خداوند به آنچه می كنيد بيناست.»

بدينگونه مشركان با همه تلاشی كه كرده بود و با همه خشمی كه داشتند، شكست خورده و سرخورده بازگشتند و مؤمنان بی آنكه به طور جدی وارد جنگ شوند پيروز شدند و اين سنت خداوند در تاريخ است كه هرگاه مؤمنان سستی نكنند و به وظيفه خود عمل نمايند پيروزی خداوند نصيب آنان خواهد بود و خدا از آنان حمايت خواهد كرد و جنگ احزاب نمونه ای از كمكهای مستقيم و مباشر خداوند بر مؤمنان بود چنانكه می فرمايد:

(وَ رَدَّ اللّهُ الَّذينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنالُوا خَيْرًا وَ كَفَی اللّهُ الْمُؤْمِنينَ الْقِتالَ وَ كانَ اللّهُ قَوِيًّا عَزيزًا) (احزاب 25)

«و خدا كافران را با خشمشان بازگردانيد در حالی كه به هيچ خيری (پيروزی و غنيمتی) نايل نشدند و خداوند مؤمنان را از جنگيدن كفايت كرد و خدا نيرومند و تواناست.»

و اين چنين بود كه بار ديگر امدادهای غيبی به سراغ مؤمنان آمد و آنها در اثر شايستگی هايی كه داشتند، نصرت الهی را تجربه كردند، همان نصرتی كه خداوند بر پيامبران و مؤمنان شايسته مقرر فرموده و وعده داده است كه در دنيا و آخرت آنان را ياری كند:

(إِنّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذينَ امَنُوا فِی الْحَيوةِ الدُّنْيا وَ يَوْمَ يَقُومُ الأَشْهادُ) (غافر 51)

«همانا ما پيامبران خود و كسانی را كه ايمان آورده اند در زندگی دنيا و آن روز كه گواهان برپا ايستند (روز قيامت) ياری می كنيم.»

## جنگ بنی قريظه

با پايان گرفتن نبرد احزاب و رفع خطر از مسلمانان، پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از سوی خداوند مأموريت يافت كه بی درنگ كار بنی قريظه را يكسره كند.

بنی قريظه در بحرانی ترين حالت و بدترين موقعيت، پيمان شكنی كردند و از پشت بر مسلمانان ضربه زدند و اين خيانت قابل گذشت نبود و بايد با آنها به شدت برخورد می شد، تا قبايل ديگری كه با پيامبر پيمان صلح بسته بودند، در شرائط خاصی پيمان شكنی نكنند و درس عبرت بگيرند.

پيامبر نماز ظهر را خواند و به مردم اعلام كرد كه نماز عصر در محله بنی قريظه خوانده خواهد شد، آنگاه پرچم را به دست علی بن ابی طالب عليه‌السلام داد و او را به سوی قلعه های يهود بنی قريظه فرستاد و خود نيز به دنبال او با سپاهيان اسلام به آن منطقه رهسپار گرديد. سپاه اسلام در برابر دژهای محكم بنی قريظه در كنار چاه آبی مستقر شدند و يهوديان تيرهايی به سوی مسلمانان پرتاب كردند و به پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ناسزا گفتند. (105)

مسلمانان قلعه های آنان را محاصره كردند و اين محاصره به گفته واقدی پانزده روز و به گفته ابن هشام بيست و پنج روز ادامه يافت. (106) و در اين مدت گاهی دو طرف به پرتاب سنگ و تيراندازی به سوی يكديگر می پرداختند.

يكی از سران بنی قريظه به نام كعب بن اسد آنان را جمع كرد و گفت: شما در موقعيّتی قرار گرفته ايد كه بايد يكی از سه كار را انجام دهيد، يا به محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ايمان بياوريد تا خود و خانواده هايتان در امان باشد و شما می دانيد كه او پيامبر برحق است و يا زنها و كودكانتان را بكشيد وخودتان به مسلمانان حمله كنيد كه اگر كشته شديد زنان و كودكانتان اسير آنان نباشند و يا همين امشب كه شنبه است مسلمانان را غافلگير كنيد و به آنان حمله كنيد، بنی قريظه هر سه پيشنهاد كعب را رد كردند (107) و به پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيغام دادند كه ابولبابة بن عبدالمنذر را كه در جاهليت از هم پيمانان بنی قريظه بود، نزد ما بفرست تا با او مشورت كنيم، پيامبر ابولبابه را فرستاد، آنها به ابولبابه گفتند: آيا به نظر تو ما خود را تسليم كنيم بهتر است؟ او گفت: آری، ولی اشاره به گلوی خود كرد، يعنی او همه شما را سر می برد.

ابولبابه بيرون آمد در حالی كه با خود می گفت: من به خدا و پيامبرش خيانت كردم و به جهت شرمندگی نزد پيامبر نيامد و مستقيما به مسجد پيامبر رفت و خود را به يكی از ستونهای مسجد بست و گفت: تا خدا توبه مرا نپذيرد مرا از اين ستون باز نكنيد.

وقتی اين خبر به پيامبر رسيد فرمود: اگر او نزد من آمده بود برای او طلب آمرزش می كردم ولی اكنون كه چنين كرده من او را از آن مكان آزاد نخواهم كرد مگر اينكه خداوند توبه اش را بپذيرد.

ابولبابه شش شب در آنجا بود تا بالاخره فرشته وحی نازل شد و قبولی توبه او را به پيامبر خدا ابلاغ كرد و اين آيه نازل شد: (108)

(وَ اخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صالِحًا وَاخَرَ سَيِّئًا عَسَی اللّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ) (توبه 102)

«و ديگرانی هستند كه به گناهان خود اعتراف كرده و كار شايسته را با كار ديگر كه بد است درآميخته اند، اميد است كه خدا توبه آنان را بپذيرد كه خدا آمرزنده و مهربان است.»

بر می گرديم به جريان بنی قريظه، آنها پس از چندين روز مقاومت اعلام كردند كه تسليم می شوند و به حكم پيامبر تن در می دهند، قبيله اوس از انصار نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفتند و گفتند: اينان دوستان ما بودند، همانگونه كه قبلاً درباره بنی قينقاع كه دوستان قبيله خزرج بودند وساطت عبداللّه بن اُبیّ را پذيرفتی اينان را هم به ما ببخش.

پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آيا راضی هستيد كه يك نفر از قبيله اوس درباره اينان حكم كند؟ گفتند: آری، فرمود: اين حكم را به عهده سعد بن معاذ می گذارم.

در آن زمان سعد بن معاذ كه در جنگ احزاب مجروح شده بود، در خيمه رفيده تحت معالجه قرار داشت، وقتی پيامبر او را درباره بنی قريظه حكم و داور قرار داد، اوسيان نزد او رفتند و او را سوار بر الاغی كردند و نزد پيامبر آوردند، آنها به سعد می گفتند: درباره دوستانت نيكی كن و او می گفت: وقت آن رسيده كه در كار خدا از سرزنش سرزنش كنندگان نترسم.

چون سعد نزد پيامبر و اصحاب آمد، حكمی كه راجع به بنی قريظه داد اين بود كه مردان آنها كشته شوند و اموالشان تقسيم گردد و خانواده هايشان اسير شوند.

پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: به خدا كه درباره آنان حكمی كردی كه خدا آن حكم را كرده است. (109)

درباره بنی قريظه حكم سعد معاذ كه همان حكم خدا بود به مرحله اجرا درآمد و بدينگونه آخرين پايگاه يهود در مدينه برچيده شد و مسلمانان كاملاً بر مدينه مسلط شدند و اموال و زمينهای بنی قريظه در اختيار مسلمانان قرار گرفت. قرآن كريم در دنبال صحبت از جنگ احزاب به جريان بنی قريظه می پردازد و می فرمايد:

(وَ أَنْزَلَ الَّذينَ ظاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ مِنْ صَياصيهِمْ وَ قَذَفَ فی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَريقًا تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَريقًا وَ أَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيارَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ وَ أَرْضًا لَمْ تَطَؤُها وَ كانَ اللّهُ عَلی كُلِّ شَیْ ءٍ قَديرًا) (احزاب 26-27)

«و كسانی از اهل كتاب را كه از آنها (احزاب) پشتيبانی می كردند، خداوند از قلعه هايشان فرود آورد و در دلهايشان بيم افكند، گروهی را می كشتيد و گروهی را اسير می گرفتيد و خداوند شما را وارثان زمينها و خانه ها و اموالشان و نيز زمينی كه هنوز بر آن گام ننهاده ايد قرار داد و خداوند بر هر چيزی تواناست.»

در اين آيه علاوه بر زمينها و خانه ها و اموال بنی قريظه، از زمينهايی ياد می كند كه هنوز مسلمانان به آنجا قدم نگذاشته اند وخدا آنها را وارثان آن زمينها هم كرد. بعضی از مفسران گفته اند كه منظور از آن سرزمين خيبر است كه بعدها مسلمانان آنجا را هم تصرف كردند. (110)

ولی می توان گفت كه منظور از آن تمام زمينهايی است كه مسلمانان بعدها آنجا را فتح كردند و يا فتح خواهند كرد.

اين يكی از سنتهای الهی حاكم بر تاريخ است كه بالاخره مؤمنان و صالحان وارثان زمين خواهند بود و تمام سرزمينها تحت حاكميت حق و حق پرستان خواهد بود، اين مطلبی است كه در كتابهای آسمانی و از جمله قرآن، از آن خبر داده شده است.

(وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الاْءَرْضَ يَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ) (انبياء 105)

«همانا در زبور علاوه بر قرآن نوشتيم كه زمين را بندگان صالح من به ارث خواهند برد.»

## جنگ بنی المصطلق

زمان وقوع اين جنگ را ابن سعد و واقدی سال پنجم می دانند و لذا آن را پيش از جنگ احزاب ذكر كرده اند. (111) ولی ابن هشام و برخی ديگر از مورخان آن را از حوادث سال ششم هجرت می دانند. (112) جريان از اين قرار بود كه حارث بن ابی ضرار رئيس قبيله بنی المصطلق قوم خود و بعضی از قبايل ديگر را برای حمله به مدينه و جنگ با مسلمانان بسيج كرد، گزارش كار او به پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد و آن حضرت بُريدة بن حُصيب را برای كسب اطلاعات به سوی آنها فرستاد، او پس از تحقيق نزد پيامبر آمد و خبر را تأييد كرد، پيامبر سپاهی را مهيا ساخت و به سوی بنی المصطلق حركت كرد.

گفته شده كه تعداد بسياری از منافقان كه در جنگهای پيشين شركت نكرده بودند، به طمع غنائم جنگی در اين جنگ شركت كردند. (113) و باعث به وجود آمدن حوادثی شدند و سوره منافقين درباره آنها نازل شد.

به هر حال سپاه اسلام به سوی بنی المصطلق حركت كرد و در كنار چاه آبی به نام «مريسع» با آنان روبرو شد، پيامبر آنان را به سوی اسلام دعوت كرد ولی آنها به سوی مسلمانان تير پرتاب كردند، پيامبر دستور حمله عمومی را صادر كرد و دو سپاه با هم درگير شدند و بنی المصطلق شكت خورد و تعدادی از كشته و تعدی اسير شدند و جنگ با پيروزی سپاه اسلام پايان يافت و مسلمانان فقط يك نفر شهيد دادند. (114)

پس از خاتمه جنگ دو تن از مسلمانان كه يكی مهاجر و ديگری از انصار بود بر سر برداشتن آب از چاه با هم اختلاف پيدا كردند و مرد انصاری زخمی شد و مسلمانان انصار را به كمك خود طلبيد و در مقابل مرد مهاجر هم مسلمانان مهاجر را به كمك خود طلبيد، در اين ميان عبداللّه بن اُبیّ سركرده منافقان از فرصت استفاده كرد و از مسلمانان مهاجر كه از مكه آمده بودند و به گمان او مزاحم اهل مدينه شده بودند بدگويی كرد و گفت: چون به مدينه برگشتيم، عزيزان، ذليلان را از شهر بيرون كنند. (115) منظور او از ذليلان مسلمانان مهاجر بود.

نزديك بود فتنه بزرگی ميان مسلمانان برپا شود و مهاجران و انصار رو در روی هم قرار گيرند، خبر به پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد و برای آرام كردن اوضاع فرمان حركت داد، سپاه اسلام و تمام روز را در حال حركت بودند و كاملاً خسته شدند و چون به مدينه رسيدند همه از خستگی به خواب رفتند، اين كار پيامبر برای آن بود كه بگومگوی مهاجر و انصار و سخنان عبداللّه بن اُبیّ از يادها برود. (116)

پسر عبداللّه كه مسلمان خوبی بود (117) نزد پيامبر آمد و گفت: شنيدم كه تصميم داريد پدرم را بكشيد، اگر چنين است اجازه بدهيد من خودم او را بكشم، چون می ترسم اگر مسلمان ديگری او را بكشد، به خاطر عاطفه پدری كينه آن مسلمان در دل من جای بگيرد و من راضی به آن نيستم، پيامبر فرمود: ما تصميم به قتل پدرت نگرفته ايم و تا وقتی كه با ماست مصاحبت او را گرامی می داريم. (118)

قرآن كريم سخن تفرقه افكنانه و منافقانه عبداللّه بن اُبیّ را كه نزديك بود فتنه بزرگی برپا كند، نقل می كند و از آن پاسخ می دهد:

(يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنآ إِلَی الْمَدينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الأَعَزُّ مِنْهَا الأَذَلَّ وَ لِلّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِه وَ لِلْمُؤْمِنينَ وَ لكِنَّ الْمُنافِقينَ لا يَعْلَمُونَ) (منافقون 8)

«می گويند: چون به مدينه بازگرديم، آن كه عزيزتر است آن را كه خوارتر است از آنجا بيرون كند، در حالی كه عزّت از آنِ خدا و پيامبر او و مؤمنان است، ولی منافقان نمی دانند.»

اين آيه در رديف آيات ديگر سوره منافقون است كه درباره منافقان و شگردهای آنان در كارشكنی و توطئه بر ضد اسلام و نيز بيان روحيات و رفتار گروهی آنان نازل شده است، در اين سوره برخی از ويژگی های منافقان بيان شده تا مسلمانان به خوبی آنان را بشناسند.

بعضی از اين ويژگيها عبارتند از:

1- آنها به دروغ گواهی می دهند كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيامبر خداست در حالی گواهی دروغ می دهند.

2- آنان برای رسيدن به هدفهايشان پيوسته سوگندهای دروغ می خورند.

3- دلهای آنان آماده پذيرش سخن حق نيست. گويا كه به آنان مهر زده اند.

4- قيافه های حق به جانبی دارند.

5- سخنان فريبنده می گويند.

6- رفتارشان آنچنان بی روح است كه گويا چوبهايی هستند كه به ديوار تكيه داده شده اند.

7- آنها همواره نگران و مضطربند و هر صدايی را به ضرر خود می پندارند.

8- دشمن واقعی آنها هستند كه بايد از آنان برحذر شد.

9- آنان در برابر اين پيشنهاد كه پيامبر برايشان طلب آمرزش كند، سرهايشان را می پيچانند و تكبر می كنند.

10- آنها سعی دارند كه مسلمانان را در مضيقه مالی قرار دهند تا از دور پيامبر پراكنده شوند.

11- آنها خودشان را عزيز و مؤمنان را ذليل می شمارند.

آنچه برشمرديم مضمون چندين آيه از سوره مباركه منافقون است كه پس از جنگ بنی المصطلق نازل شده است و برای اينكه خطر منافقان همواره در مد نظر مسلمانان باشد، مستحب است كه سوره منافقون هر هفته در يكی از ركعتهای نماز جمعه خوانده شود.

## سفر برای عمره و بيعت رضوان

پس از پيروزی بر بنی المصطلق، درگيريهای متعدد ولی محدودی ميان مسلمانان و قبايل اطراف مدينه درگرفت كه بسياری از آنها به صورت «سريه» بود، يعنی شخص پيامبر اسلام در آن شركت نداشت و گروهی را به فرماندهی يكی از مسلمانان برای سركوب مخالفان اعزام می كرد. اين اقدامات باعث گرديد كه مسلمانان بر منطقه تسلط پيدا كنند و امنيت نسبی برقرار شود.

با وضعيت مطلوبی كه پيش آمد، پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تصميم گرفت همراه با مسلمانان به زيارت خانه خدا برود و عمره به جای آورد و اين علاوه بر اينكه يك عبادت بود، اقتدار مسلمانان را نيز در حجاز به نمايش می گذاشت.

پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اول ماه ذيقعده سال ششم هجرت، همراه با هزار و چهارصد نفر (119) از مسلمانان عازم مكه شد، آنان مسلح نبودند و قربانی هايی همراه خود می بردند و اين به خوبی نشان می داد كه قصد جنگ ندارند و فقط برای انجام مناسك به مكه می روند و چون سفر آنها در ماه حرام بود، احتمال اينكه قريش با آنان وارد جنگ شوند اندك بود.

كاروان زيارتی مسلمانان به راه افتاد، آنها در بين راه با قبايل بدوی ميان مدينه و مكه روبرو می شدند و گاهی پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آنها را دعوت به همراهی می كرد ولی آنان سرباز می زدند و حاضر نبودند داراييها و خانواده خود را رها كنند و اساسا فكر می كردند كه پيامبر و همراهانش از اين سفر زنده بر نمی گردند، چون مسلح نيستند و به سوی دشمنانی می روند كه هنوز خاطره جنگ بدر در ميان آنها زنده است. (120) قرآن كريم درباره آنان می فرمايد:

(سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الاْءَعْرابِ شَغَلَتْنآ أَمْوالُنا وَ أَهْلُونا فَاسْتَغْفِرْ لَنا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ ما لَيْسَ فی قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللّهِ شَيْئًا إِنْ أَرادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كانَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبيرًا بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلیآ أَهْليهِمْ أَبَدًا وَ زُيِّنَ ذلِكَ فی قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا) (فتح/11-12)

«واپس ماندگان از باديه نشينان خواهند گفت: مالها و زنان و فرزندانمان ما را سرگرم كرده، پس برای ما آمرزش بخواه، به زبانهايشان چيزی می گويند كه در دلهايشان نيست، بگو: اگر خدا درباره شما زيانی يا سودی بخواهد، كيست كه برای شما در برابر خدا، توانايی انجام كاری را داشته باشد؟ بلكه خداوند از آنچه می كنيد آگاه است، بلكه پنداشتيد كه پيامبر و مؤمنان هرگز به نزد كسان خويش باز نخواهند گشت و اين پندار در دلهايتان آراسته شد و گمان بد برديد و مردمی هلاك شده گشتند.»

اين گروه كه دعوت پيامبر را برای همراهی با او نپذيرفتند، مسلمانان سست ايمانی بودند كه از ترس كفار قريش به پيامبر نپيوستند، در مقابل، مسلمانانی بودند كه به وعده های خدا و پيامبر ايمان كامل داشتند و با اين باور با روحی آرام و قلبی مطمئن و بدون دغدغه و نگرانی پيامبر را همراهی می كردند. خداوند ضمن ستايش از آنان به آنان اطمينان می دهد كه لشكرهای آسمان و زمين از آنِ خداوند است:

(هُوَ الَّذیآ أَنْزَلَ السَّكينَةَ فی قُلُوبِ الْمُؤْمِنينَ لِيَزْدادُوآا إِيمانًا مَعَ إِيمانِهِمْ وَ لِلّهِ جُنُودُ السَّمواتِ وَ الاْءَرْضِ وَ كانَ اللّهُ عَليمًا حَكيمًا) (فتح4)

«اوست كه آرامش را در دلهای مؤمنان فرود آورد تا ايمانی بر ايمان خويش بيفزايند. و خدای راست لشكرهای آسمانها و زمين و خدا دانا و فرزانه است.»

پيامبر و همراهان كه در مسجد شجره احرام بسته بودند به سوی مكه روان شدند و منزل به منزل به مكه نزديكتر می شدند، تا اينكه اين خبر به قريش رسيد، آنها پس از انجام مشورتهايی تصميم گرفتند كه از ورود پيامبر و مسلمانان به مكه جلوگيری كنند. (121)

گرفتن چنين تصميمی برای آنان دشوار بود، چون آنها به طور سنتی نبايد از ورد حجاج به مكه جلوگيری كنند و لذا يكی از بزرگان مكه به نام حليس بن علقمه تهديد كرد كه اگر مانع ورود مسلمانان به مكه شوند با آنها خواهد جنگيد.

ولی قريش او را قانع كردند كه به اين تصميم احترام بگذارد. (122) قريش تصور می كردند كه ورود مسلمانان به مكه به حيثيت آنان لطمه خواهد زد.

پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برای آنكه در بين راه، با قريش روبرو نشود از راههای غير متعارفی حركت می كرد تا اينكه به «حديبيه» (123) كه تقريبا بيست كيلومتر از مكه فاصله دارد، رسيد و در آنجا اقامت كرد. مشركان افرادی نزد پيامبر فرستادند و از وی خواستند كه برگردد و اعلام داشتند كه از ورود آنان به مكه جلوگيری خواهند كرد. (124)

پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چند تن و از جمله عثمان بن عفان را نزد قريش فرستاد و به آنان پيغام داد كه برای جنگ نيامده، بلكه برای انجام مناسك حج آمده است. عثمان سه روز در مكه ماند و مسلمانان خبری از او نداشتند، علاوه بر عثمان چند تن ديگر از مسلمانان با اجازه پيامبر به مكه رفته بودند، شايع شد كه عثمان و ديگر مسلمانان كشته شده اند. (125)

اين اخبار نگران كننده باعث شد كه پيامبر جهت تحكيم موقعيت خود و ايجاد روحيه مقاومت در مسلمانان، آنان را به بيعت مجدد بخواند، مسلمانان اين دعوت را اجابت كردند و با آن حضرت بيعت كردند و متعهد شدند كه هرگز فرار نكنند. اين بيعت در زير درختی انجام گرفت و به آن بيعت شجره و نيز بيعت رضوان گفته می شود. (126) علت نامگذاری آن به رضوان اين بود كه خداوند رضايت و خوشنودی خود را از اين بيعت اعلام نمود:

(لَقَدْ رَضِیَ اللّهُ عَنِ الْمُؤْمِنينَ إِذْ يُبايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ ما فی قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكينَةَ عَلَيْهِمْ وَ أَثابَهُمْ فَتْحًا قَريبًا وَ مَغانِمَ كَثيرَةً يَأْخُذُونَها وَ كانَ اللّهُ عَزيزًا حَكيمًا) (فتح 18-19)

«همانا خداوند از مؤمنان خوشنود شد، آنگاه كه با تو در زير آن درخت بيعت می كردند، پس آنچه را در دلهايشان بود، دانست، پس آرامش را بر آنان فرود آورد و آنان را پيروزی نزديكی پاداش داد و نيز غنيمتهای بسياری كه می گيرند و خدا توانا و فرزانه است.»

قرآن كريم به اين بيعت اهميت فراوانی می دهد، چون به نگرانيها و شك و ترديدهای مسلمانان در آن مقطع حساس و سرنوشت ساز خاتمه می داد و يكپارچگی و اتحاد مؤمنان و وفاداری آنان به پيامبر را تضمين می كرد و مشركان قريش را كه ناظر اين جريان بودند به رعب و وحشت می انداخت و لذا قرآن علاوه بر آيه ای كه خوانديم در آيه ديگری بيعت مسلمانان با پيامبر را بيعت با خدا اعلام می كند:

(إِنَّ الَّذينَ يُبايِعُونَكَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللّهَ يَدُ اللّهِ فَوْقَ أَيْديهِمْ) (فتح 10)

«همانا كسانی كه با تو بيعت می كنند جز اين نيست كه با خدا بيعت می كنند، دست خدا بالای دستشان است.»

## صلح حديبيه

پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پس از بيعت مسلمانان با او، هنوز در حديبيه در انتظار آمدن فرستادگان خود به مكه بود كه بالاخره آمدند و معلوم شد كه قريش به هيچ وجه اجازه ورود مسلمانان به مكه و انجام مناسك حج را نمی دهند و اين در حالی بود كه دويست سوار به فرماندهی خالد بن وليد از سوی قريش در اطراف حديبيه مراقب اوضاع و احوال مسلمانان بودند. (127)

بالاخره سهيل بن عمرو از طرف قريش با پيامبر ديدار كرد و پس از گفتگوهايی قرار شد ميان مسلمانان و مشركان مكه پيمان صلحی امضا شود و مسلمانان از همانجا به مدينه برگردند و سال بعد به زيارت خانه خدا بروند.

كاتب اين پيمان علی بن ابی طالب عليه‌السلام بود وقتی او در آغاز اين مكتوب نوشت: بسم اللّه الرحمن الرحيم، سهيل بن عمرو اعتراض كرد و به جای آن «باسمك اللّهم» نوشته شد. و نيز وقتی نوشت كه اين پيمانی است ميان قريش و محمد رسول اللّه ، باز نماينده قريش اعتراض كرد كه ما محمد را به عنوان رسول خدا نمی شناسيم، پيامبر به خاطر مصالح اسلام دستور داد «رسول اللّه » را از كنار نام او پاك كند. و علی عليه‌السلام گفت: يا رسول اللّه من جرئت آن را ندارم و شما خودتان پاك كنيد و خود پيامبر پاك كرد و فرمود: يا علی چنين وضعی برای تو هم پيش خواهد آمد. (128)

بالاخره پيمان صلح نوشته شد و دو طرف به رعايت موارد زير متعهد شدند:

1- جنگ ميان دو طرف تا ده سال متوقف می شود تا مردم از تعرض به يكديگر خودداری كنند.

2- هر كس از قريش بدون اجازه ولیّ خود نزد محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آيد بايد برگرانيده شود ولی اگر كسی از همراهان محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نزد قريش برود برگردانيده نشود.

3- طرفين به يكديگر خيانت نخواهند كرد و با مخالفان يكديگر همكاری نخواهند كرد.

4- هر قبيله ای آزاد است كه با محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و يا قريش هم پيمان شود.

5- محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و همراهانش در آن سال وارد مكه نخواهند شد و آنها می توانند سال ديگر به مكه وارد شوند و سه روز در آن اقامت كنند. (129)

مفاد برخی از اين مواد برای مسلمانان ناراحت كننده بود و لذا افرادی از آنان به پيامبر اعتراض كردند و از جمله عمر به سختی و تندی اعتراض كرد. (130) ولی اين پيمان برای مسلمانان بسيار سودمند بود و تا ده سال فكر آنها از طرف بزرگترين دشمن خود راحت می شد.

و سال بعد هم می توانستند به راحتی برای انجام مناسك حج به مكه بروند و قريش آنها را به رسميت شناخته بود. پيامبر با اين پيمان به نتيجه ای رسيد كه با جنگهای متعدد به آن دست نيافته بود و به حق بايد آن را پيروزی بزرگی برای مسلمانان دانست و لذا درباره همين واقعه سوره مباركه فتح بر پيامبر نازل شد و خداوند از آن به عنوان يك پيروزی آشكار ياد كرد: (131)

(إِنّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحًا مُبينًا) (فتح 1)

«همانا تو را پيروز كرديم، پيروزی درخشانی.»

به گفته سيوطی اين سوره به هنگام مراجعت پيامبر از حديبيه به مدينه در منطقه كراع الغميم نازل شد و چون پيامبر خدا آن را بر مردم خواند شخصی گفت: يا رسول اللّه واقعا اين يك پيروزی بود؟

حضرت فرمود: سوگند به كسی كه جان محمد در دست اوست، كه آن يك پيروزی بود. و از براء نقل می كند كه بعدها می گفت: شماها فتح مكه را فتح می دانيد ولی ما فتح اصلی را روز حديبيه می دانيم. (132)

و به گفته واقدی، در اسلام فتحی بزرگتر از حديبيه نبود. (133)

خداوند در آيات ديگر همين سوره صلح حديبيه را يك كار خدايی معرفی می كند و خاطر نشان می سازد كه اين خدا بود كه شما را در دل مكه بر مشركان پيروز كرد بی آنكه درگيری رخ بدهد، هر چند كه آنان شما را از ورود به مسجد الحرام و قربانی كردن بازداشتند:

(وَ هُوَ الَّذی كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَ كانَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصيرًا هُمُ الَّذينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ الْهَدْیَ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ) (فتح 24-25)

«و اوست كسی كه در دل مكه پس از پيروز كردن شما بر آنان، دستهای آنان را از شما و دستهای شما را از آنان بازداشت و خداوند به آنچه می كنيد همواره بيناست، آنها بودند كه كفر ورزيدند و شما را از مسجد الحرام بازداشتند و نگذاشتند قربانی آماده شده به محلّش برسد.» (134)

يكی از دغدغه های بعضی از مسلمانان در جريان صلح حديبيه كه آنان را دچار ترديد می كرد اين بود كه پيش از آنكه مسلمانان از مدينه خارج شوند، پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آنان گفته بود كه در خواب ديده است كه او با مسلمانان وارد مسجدالحرام شده است و اين باعث خوشحالی مسلمانان شده بود و گمان كرده بودند كه اين اتفاق در همان سال اتفاق خواهد افتاد. (135)

ولی چون آنها پس از جريان صلح حديبيه از رفتن به مكه مأيوس گشتند، درباره خواب پيامبر دچار شبهه شدند و منافقان با سخنان وسوسه انگيز خود به اين شك و ترديدها بيشتر دامن زدند، خداوند در پاسخ اين شبهه در آيه ای از همين سوره فتح، تذكر می دهد كه خواب پيامبر راست است و اين خواب سال ديگر تحقق خواهد يافت و شما با امنيت كامل وارد مسجدالحرام خواهيد شد: (136)

(لَقَدْ صَدَقَ اللّهُ رَسُولَهُ الرُّءْيا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شآءَ اللّهُ امِنينَ مُحَلِّقينَ رُؤُسَكُمْ وَ مُقَصِّرينَ لا تَخافُونَ فَعَلِمَ ما لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذلِكَ فَتْحًا قَريبًا) (فتح 27)

«به تحقيق خدا رؤيای پيامبر خود را تحقق بخشيد، قطعا شما به خواست خدا به مسجدالحرام داخل خواهيد شد، در حالی كه در امنيت هستيد و سرها را تراشيده و ناخنها را (به عنوان تقصير) گرفته ايد و هيچ ترسی نداريد، پس خدا چيزی را می داند كه شما نمی دانيد و جز اين پيروزی، برای شما پيروزی نزديكی قرار داده است.»

تحقق رؤيای پيامبر در سال هفتم صورت گرفت و مسلمانان با امنيت و آسودگی خاطر وارد مسجدالحرام شدند و مناسك خود را به جای آوردند كه در تاريخ به آن «عمرة القضا» گفته می شود. ضمنا در پايان همين آيه خداوند وعده پيروزی نزديك را داد كه منظور از آن پيروزی در جنگ خيبر بود كه شرح آن خواهد آمد.

## هجرت زنان مسلمان به مدينه

يكی از مواد صلحنامه حديبيه اين بود كه اگر كسی از مردم مكه مسلمان شود و بدون اجازه ولیّ خود به مدينه رود بايد پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را برگراند و به ولیّ خود تحويل دهد، پيامبر به اين پيمان متعهد بود.

پس از جريان حديبيه چندين نفر از زنان مسلمان از جمله ام كلثوم دختر عقبه از مكه به مدينه هجرت كردند و قريش كسانی نزد پيامبر فرستادند و استرداد آنها را خواستار شدند، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در پاسخ آنان فرمودند: پيمان ما در مورد مردان است نه زنان و زن مسلمان بر شوهر كافر حرام است، و زنان مهاجر را تحويل مشركان مكه نداد. (137) و اين دستور وحی بود و خداوند درباره زنان مهاجر چنين فرمود:

(يآ أَيُّهَا الَّذينَ امَنُوآا إِذا جآءَكُمُ الْمُؤْمِناتُ مُهاجِراتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللّهُ أَعْلَمُ بِايمانِهِنَّ فَاِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِناتٍ فَلا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَی الْكُفّارِ لا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَ لا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ) (ممتحنه 10)

«ای كسانی كه ايمان آورده ايد، چون زنان با ايمان مهاجر، نزد شما آيند آنها را بيازماييد، خدا به ايمان آنها داناتر است، پس اگر آنان را با ايمان دانستيد، ديگر ايشان را به سوی كافران بازنگردانيد، نه آن زنان بر ايشان حلالند و نه آنان بر اين زنان حلالند.»

به طوری كه ملاحظه می فرماييد، شرط نگهداری زنان مهاجر اين است كه آنان آزمايش شوند و چون معلوم شد كه واقعا مسلمان هستند، به آنان پناه داده شود.

اين دستور برای جلوگيری از سوء استفاده های برخی از زنان مكه بود كه ممكن بود از شوهرانشان بدشان آيد و برای رهايی از آنان به مدينه بيايند و انگيزه آنها ايمان و اسلام نباشد.

## جنگ خيبر (138)

اجتماع يهوديان بسياری در خيبر با كينه های مربوط به سه قبيله يهودی بنی قينقاع و بنی نضير و بنی قريظه، خطر بزرگی برای مسلمانان به شمار می آمد و آنجا همواره مركز توطئه بود، آنان با بعضی از قبايل اطراف مانند قبيله بنی سعد و غطفان بر ضد مسلمانان پيمان بسته بودند. (139) چاره ای جز آن نبود كه پيامبر با يهود خيبر بجنگد تا حكومت اسلامی از شرّ آنان راحت شود.

پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مسلمانان را برای جنگ با يهود خيبر فرا خواند و مسلمانان با ميل و رغبت اين دعوت را پذيرفتند، زيرا كه خداوند در جريان صلح حديبيه به آنان وعده فتح داده بود كه بزودی انجام خواهد شد و در آن غنيمتهای بسياری نصيب مسلمانان خواهد گرديد، خداوند اين وعده را به مسلمانانی كه در بيعت رضوان شركت كرده بوند داده بود:

(فَأَنْزَلَ السَّكينَةَ عَلَيْهِمْ وَ أَثابَهُمْ فَتْحًا قَريبًا وَ مَغانِمَ كَثيرَةً يَأْخُذُونَها وَ كانَ اللّهُ عَزيزًا حَكيمًا) (فتح 18-19)

«پس بر آنان (مسلمانان) آرامش نازل كرد و آنان را با يك پيروزی نزديك پاداش داد و نيز غنيمتهای بسياری كه می گيرند و خدا توانا و فرزانه است.»

حتی برخی از افراد سست ايمان كه از ترس قريش در جريان حديبيه با پيامبر همراهی نكرده بودند، برای شركت در جنگ خيبر اعلام آمادگی كردند، اينها همانهايی بودند كه در سفر پيامبر و مسلمانان به سوی حديبيه گفته بودند كه پيامبر و مسلمانان زنده برنمی گردند و قريش آنها را خواهد كشت.

(آيه 12 از سوره فتح كه قبلاً آورديم.) اكنون كه به فكر غنيمتهای جنگی و به دست آوردن ثروتهای كلان يهود خيبر می خواستند در جنگ خيبر شركت كنند، پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آنان را نپذيرفت و اين دستور خدا بود:

(سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلی مَغانِمَ لِتَأْخُذُوها ذَرُونا نَتَّبِعْكُمْ يُريدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلامَ اللّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونا كَذلِكُمْ قالَ اللّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنا بَلْ كانُوا لا يَفْقَهُونَ إِلاّ قَليلاً) (فتح 15)

«تخلف كنندگان هنگامی كه به سوی غنيمتها می رويد كه آنها را بگيريد، خواهند گفت: بگذاريد ما هم همراه شما باشيم، آنها می خواهند سخن خدا را دگرگون سازند، بگو: هرگز با ما همراهی نمی كنيد، خدا از پيش چنين گفته است، پس خواهند گفت: بلكه شما بر ما حسد می بريد، بلكه جز اندكی از آنان نمی فهمند.»

آنها با گستاخی تمام دربرابر سخن پيامبر كه فرمود خدا چنين خواسته است گفتند: شما به ما حسد می كنيد و نمی خواهيد در آن غنائم سهمی داشته باشيم و اين از بی خردی آنان بود. پيامبر اعلام كرد: فقط كسی كه نيت جهاد داشته باشد با ما همراهی كند. (140)

به هر حال، پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سپاه اسلام را به سوی خيبر حركت داد در حالی كه پرچم را به دست علی بن ابی طالب عليه‌السلام داده بود. (141)

سپاه اسلام يهود خيبر را غافلگير كردند و قلعه های آنان را يكی پس از ديگری فتح كردند، در يكی از قلعه ها مقاومت شديد بود و پيامبر گروهی را به فرماندهی ابوبكر به آنجا فرستاد و آنها از صبح تا شب در كنار قلعه ماندند و موفق به پيروزی نشدند، روز بعد اين كار به فرماندهی عمر تكرار شد و او نيز نتوانست كاری انجام دهد، اين بار پيامبر فرمود: فردا پرچم را به دست كسی خواهم داد كه خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را دوست دارند. خداوند به دست او فتح می كند و او فرار كننده نيست.

و صبح روز سوّم پرچم را به دست علی بن ابی طالب عليه‌السلام سپرد و او با سپاه حركت كرد و آن قلعه را فتح كرد و درِ قلعه را از جا كند و آن را سپر قرار داد. (142) ابو رافع می گويد: ما هشت نفر بوديم كه تلاش كرديم تا آن در را برگردانيم ولی نتوانستيم. (143) همچنين در اين جنگ مرحب خيبری شجاع ترين مرد يهود به دست علی عليه‌السلام كشته شد و با كشته شدن او پيروزی مسلمانان حتمی شد. (144)

بدين گونه قلعه های خيبر سقوط كرد و يهود خيبر تسليم شدند و قرار شد كه آنها در زمينهای خود كار كنند و سالانه مقداری از محصول خود را به مدينه بفرستند. (145)

در اين جنگ غنيمتهای بسياری به دست مسلمانان افتاد و پيامبر خدا آنها را ميان مسلمانان تقسيم كرد و اين چنين بود كه وعده خدا تحقق يافت. در آيه زير از تحقق يافتن اين وعده بی آنكه دشمن به مسلمانان آسيبی برسانند، خبر می دهد:

(وَعَدَكُمُ اللّهُ مَغانِمَ كَثيرَةً تَأْخُذُونَها فَعَجَّلَ لَكُمْ هذِه وَ كَفَّ أَيْدِیَ النّاسِ عَنْكُمْ وَ لِتَكُونَ ايَةً لِلْمُؤْمِنينَ وَ يَهْدِيَكُمْ صِراطًا مُسْتَقيمًا) (فتح 20)

«خداوند به شما غنيمتهای بسياری را وعده داده كه می گيريد و اين را زود به شما ارزانی داشت و دستهای مردم را از شما بازداشت و تا نشانه ای برای مؤمنان باشد و شما را به راهی راست هدايت كند.»

پس از تسليم يهود خيبر، يهود فدك نيز كه در آن نزديكی بودند بدون مقاومت تسليم شدند و سرزمين آنها خالصه پيامبر گرديد و پيامبر بعدها آن را به دخترش فاطمه عليه‌السلام داد. (146)

## جنگ ذات السلاسل

درباره اين جنگ منابع اهل سنت با منابع شيعه اختلافهای بسياری دارند، طبق منابع اهل سنت، پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرماندهی اين جنگ را به عمرو بن عاص داد و سيصد نفر از مسلمانان را به سوی جمعی از قبيله بلیّ و قضاعه كه قصد حمله به مدينه را داشتند فرستاد و سپس ابوعبيده جراح و ابوبكر و عمر را با نيروهای كمكی فرستاد و آنها به عمرو عاص ملحق شدند و مسلمانان پس از يك درگيری بر دشمن پيروز شدند. (147) اين جنگ در منطقه ای به نام «سلاسل» واقع شد و به همين جهت نام آن ذات السلاسل است. (148)

ولی در منابع شيعه جريان اين جنگ به گونه ای ديگر گزارش شده و در پايان گزارش آمده است كه سوره مباركه «والعاديات» پس از خاتمه اين جنگ و در وصف سواركاران مسلمان نازل شده است.

شيخ مفيد گزارش نسبتا مفصلی از اين جنگ دارد كه خلاصه آن چنين است:

گروهی از عربها در وادی الرمل گرد هم آمدند و تصميم گرفتند كه به مدينه حمله كنند. اين خبر به پيامبر رسيد، آن حضرت مسلمانان را جمع كرد و اين خبر را به اطلاع آنان رسانيد و آنان را به جنگ با اين دشمنان فرا خواند، پيامبر گروهی از مسلمانان را به فرماندهی ابوبكر به جنگ آنان فرستاد و آنان شكست خورده برگشتند، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جمعی را به فرماندهی عمر فرستاد، آنها هم شكست خورده بازگشتند، پيامبر ناراحت شد، عمرو عاص گفت: من به جنگ آنها می روم و از راه خدعه وارد می شوم، پيامبر موافقت كرد ولی او نيز شكست خورده برگشت.

پيامبر چند روزی درنگ كرد و سپس علی عليه‌السلام را فراخواند و مأموريت سركوبی سركشان وادی الرمل را به او داد و ابوبكر و عمر و عمرو عاص را هم همراه او كرد.

علی عليه‌السلام از راهی ديگر رفت به گونه ای كه دشمن خيال كرد كه او به جای ديگری می رود، ولی شبانه كمين كرد و طرف صبح به آنان حمله كرد و سواركاران مسلمان بر سر آنان ريختند و آنها را شكست دادند. و سوره العاديات درباره همين جنگ و سواركاران مسلمانان بر پيامبر نازل شد: (149)

(وَ الْعادِياتِ ضَبْحًا فَالْمُورِياتِ قَدْحًا فَالْمُغيراتِ صُبْحًا فَأَثَرْنَ بِه نَقْعًا فَوَسَطْنَ بِه جَمْعًا إِنَّ الإِْنْسانَ لِرَبِّه لَكَنُودٌ وَ إِنَّهُ عَلی ذلِكَ لَشَهيدٌ وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَديدٌ) (العاديات 1-8)

«سوگند به اسبان دونده كه نفس نفس می زدند، سوگند به اسبانی كه (با سُم خود) آتش می جهاندند، سوگند به هجوم آوران سپيده دم كه با آن گرد و غبار پراكنده كردند و در ميان دشمن ظاهر شدند كه هر آينه انسان پروردگار خود را ناسپاسی می كند و خود بر آن آگاه است و او علاقه شديدی به مال دارد.»

البته هدف اين سوره بيان برخی از روحيات انسان است و اينكه انسان همواره به خاطر مال دوستی شديدی كه دارد، به نعمتهای خدا ناسپاسی می كند، ولی برای تأكيد مطلب سوگندهايی خورده كه مربوط به سواركاران در جنگ ذات السلاسل است و اين، ارزش و اهميت كار آنان را نشان می دهد.

## سريه اسامة بن زيد

پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پس از مراجعت از جنگ خيبر گروهی از مسلمانان را به فرماندهی اسامة بن زيد به سوی قبيله ای از يهود فرستاد تا آنها را به سوی اسلام و يا دادن جزيه دعوت كنند و اگر نپذيرفتند با آنان بجنگند. آنان در بين راه با مردی به نام مرداس روبرو شدند كه مسلمان شده بود ولی ايمان خود را از قوم خود پنهان می كرد.

او گوسفندان بسياری داشت گوسفندانش را در شكاف كوهی جای داد و پيش مسلمانان آمد و به آنها سلام كرد و با گفتن لااله الاالله محمد رسول الله مسلمان بودن خود را به آنان اظهار نمود ولی اسامة بن زيد خيال كرد كه او دروغ می گويد و برای حفظ مال خود اظهار اسلام می كند، لذا مسلمان بودن او را نپذيرفت و او را كشت و گوسفندانش را به غنيمت گرفت.

چون اين خبر به پيامبر رسيد ناراحت شد و اسامه را بازخواست كرد. و اين آيه نازل شد:

(يآ أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوآا اِذا ضَرَبْتُمْ فی سَبيلِ اللّهِ فَتَبَيَّنُوا وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقیآ اِلَيْكُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَياةِ الدُّنْيا فَعِنْدَ اللّهِ مَغانِمُ كَثيرَةٌ كَذلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا اِنَّ اللّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبيراً) (نساء/94)

«ای كسانی كه ايمان آورده ايد، وقتی در راه خدا سفر می كنيد، اوضاع را بررسی كنيد و به كسی كه به شما سلام داد نگوييد كه مؤمن نيستی تا بدينوسيله بهره زندگی دنيا را بجوييد چون نزد خدا غنيمتهای بسياری وجود دارد. شما از پيش چنين بوديد و خدا بر شما منت نهاد، پس بررسی كنيد همانا خدا به آنچه می كنيد آگاه است.»

در اين آيه به مسلمانان دستور می دهد كه در اين گونه مواقع بيشتر دقت كنند و با تحقيق و جستجوی بيشتر، حقيقت را به دست آورند و بدون تحقيق خون انسانی را نريزند. می فرمايد: ای مؤمنان وقتی در راه خدا سفر می كنيد بيشتر تحقيق كنيد و به كسی كه به شما سلام می دهد نگوييد مسلمان نيستی.

بعد اضافه می كند كه شما با اين كار خود در پی كالای دنيا و مال و ثروت هستيد در حالی كه ثروتها نزد خداست. از اين جمله بر می آيد آنچه اسامه را وسوسه كرد كه آن مسلمان را بكشد، اموال و گوسفندان او بود. او خواست با كشتن آن شخص به غنايمی دست يابد و اين هدف پستی بود كه قرآن از آن انتقاد می كند و می فرمايد شما از پيش هم اين چنين بوديد تا اينكه خدا به وسيله اسلام بر شما منت گذاشت. در دوران جاهليت رسم اعراب بر اين بود كه به خاطر به دست آوردن غنيمتها می جنگيدند ولی در اسلام جنگ هدف والايی دارد و آن حاكميت دين خداست.

پس از اين مطالب، آنچه را كه در آغاز سخن آمده بود يك بار ديگر و برای تأكيد بيشتر تكرار می كند و می فرمايد: پس تحقيق كنيد و خدا به آنچه انجام می دهيد آگاه است.

## فتح مكه

اكنون كه پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر دشمنان خود يكی پس از ديگری و از جمله يهود خيبر پيروز شده بود، حكومت مدينه قدرت و توانايی آن را يافته بود كه مكه را هم فتح كند و اين آروزی بزرگ مسلمانان و شخص پيامبر بود كه شهر مكه در حوزه اقتدار مسلمانان درآيد.

اما چيزی كه مانع از حمله به مكه بود قرارداد صلح حديبيه بود كه طبق آن پيامبر به مدت ده سال با قريش پيمان عدم تعرض امضا كرده بود و پيامبر نمی توانست پيمان خود را بشكند.

اما چنين شد كه قريش خود يكی از مواد آن پيمان را نقض كرد، آن ماده اين بود كه هر قبيله ای حق دارد كه با مسلمانان و با قريش هم پيمان شود و در اين صورت آنها هم از تعرض طرف مقابل در امان خواهند بود.

پس از صلح حديبيه، قبيله خزاعه به پيمان پيامبر و قبيله بنی بكر به پيمان قريش درآمدند، اين دو قبيله از مدتها پيش با هم دشمنی داشتند، تا اينكه ميان اين دو قبيله جنگ تازه ای درگرفت و افرادی از قريش به بنی بكر كمك كردند و به تصور اينكه كمك آنها به بنی بكر از پيامبر اسلام پنهان خواهد ماند با قبيله خزاعه وارد جنگ شدند و گروهی از آنها را كشتند.

عمرو بن سالم به همراهی چهل تن از قبيله خزاعه به مدينه رفتند و جريان حمله بنی بكر به آنها و كمكی را كه قريش به بنی بكر كرده بود، به پيامبر گزارش دادند و طی اشعاری اظهار داشتند كه آنها ما را در حالی كه در ركوع و سجده بوديم كشتند. پيامبر به آنان وعده ياری داد. (150)

اين آغازی بود بر پايان صلحنامه حديبيه و با نقض آن از سوی قريش پيامبر می توانست به قريش حمله كند، از آن طرف كفار قريش كه از كار خود پشيمان شده بودند، ابوسفيان را به مدينه فرستادند و او خدمت پيامبر رسيد و ضمن عذرخواهی از آن جريان، تقاضای تجديد پيمان شد ولی پيامبر نپذيرفت. (151)

پيامبر همواره در آروزی فتح مكه بود و خداوند هم به هنگام بيرون شدن او از مكه وعده داده بود كه او را دوباره به مكه باز خواهد گردانيد:

(إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْانَ لَرآدُّكَ إِلی مَعادٍ) (قصص 85)

«كسی كه قرآن را برتو فرض كرده، يقينا تو را به بازگشتگاه (مكه) باز می گرداند.»

فرصت خوبی پيش آمده بود و پيامبر بی آنكه پيمان شكنی كند، می توانست مكه را به تصرف خود درآورد، اين بود كه دستور بسيج عمومی داد و از قبايل اطراف هم كه مسلمان شده بودند خواست كه در اين بسيج شركت كنند و البته منظور خود را به كسی اعلام نكرد و هدف از اين بسيج همگانی برای مسلمانان پوشيده بود. در عين حال بعضی از آنان حدس می زدند كه هدف پيامبر حمله به مكه است.

يكی از كسانی كه هدف پيامبر را حدس زده بودند، حاطب بن ابی بلتعه بود، او از مسلمانانی بود كه در جنگ بدر و بعضی ديگر از جنگها شركت كرده بود و ميان مسلمانان احترامی داشت، ولی علاقه او به بعضی از خويشاوندانش كه در مكه بودند او را وادار كرد كه طی نامه ای آمادگی پيامبر را برای حمله به مكه به قريش اطلاع دهد، او نامه را نوشت و به وسيله زنی به نام ساره به طور پنهانی به مكه فرستاد.

آن زن نامه را زير موهای خود مخفی كرد و به سوی مكه به راه افتاد، فرشته وحی پيامبر را از اين جريان آگاه كرد و آن حضرت به علی عليه‌السلام و زبير مأموريت داد كه خود را به آن زن برسانند و نامه را از او بگيرند، آن دو در حُليفه به او رسيدند و اثاث او را گشتند ولی چيزی نيافتند، علی عليه‌السلام فرمود: به خدا سوگند كه پيامبر دروغ نگفته و آن زن را تهديد كرد كه اگر نامه را ندهد او را تفتيش بدنی خواهد كرد و بالاخره او نامه را از لای موهای خود درآورد و به علی عليه‌السلام داد. آنها نامه را گرفتند و نزد پيامبر آوردند.

پيامبر حاطب را خواند و از وی بازخواست نمود. او سوگند خورد كه هيچ گونه تزلزلی در ايمان من به شما پديد نيامده، ولی چون خانواده ام در مكه است خواستم كاری كنم كه آنها به خانواده من مهربانی كنند. عمر پيشنهاد قتل حاطب را داد ولی پيامبر به سبب اينكه او از شركت كنندگان در جنگ بدر بود از وی درگذشت (152) و اين آيه درباره حاطب نازل شد:

(يآ أَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوّی وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيآءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَ قَدْ كَفَرُوا بِما جآءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ إِيّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهادًا فی سَبيلی وَ ابْتِغآءَ مَرْضاتی تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمآ أَخْفَيْتُمْ وَ مآ أَعْلَنْتُمْ وَ مَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوآءَ السَّبيلِ) (ممتحنه/1)

«ای كسانی كه ايمان آورده ايد، دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی مگيريد به طوری كه با آنها اظهار مودّت كنيد، در حالی كه آنان به حقيقتی كه به سوی شما آمده كافرند، پيامبر و شما را (از مكه) بيرون می كنند به اين جهت كه شما به خدا كه پروردگارتان است، ايمان آورده ايد (با آنها دوستی نكنيد) اگر برای جهاد در راه من و خشنودی من بيرون آمده ايد.

شما پنهانی با آنان دوستی می كنيد در حالی كه من آنچه را كه پنهان و يا آشكار می كنيد، می دانم. هر كس از شما چنين كند حتما از راه درست منحرف شده است.»

در اين آيه حاطب و ديگران را از هر گونه برقراری ارتباط پنهانی با دشمنان خدا منع می كند و خاطرنشان می سازد كه اگر شما واقعا اهل جهاد و خواستار خوشنودی خدا هستيد بايد از اين كار پرهيز كنيد وگرنه گمراه خواهيد شد.

در آيه بعد، روشن می سازد كه دشمن هرگز قابل اعتماد نيست و با همه امتيازاتی كه به آنها بدهيد، اگر به شما دست پيدا كنند با شما بدی خواهند كرد، چون آنها با باورهای شما مخالفند و دوست دارند كه شما هم به اسلام كافر شويد:

(إِنْ يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدآءً وَ يَبْسُطُوآا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُمْ بِالسُّوآءِ وَ وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ) (ممتحنه 2)

«اگر به شما دست يابند، دشمن شما می شوند و دستها و زبانهايشان را به بدی بر شما می گشايند و آرزو دارند كه كافر شويد.»

در ادامه آيات پس از بيان مطالب ديگر، از حضرت ابراهيم و مؤمنان به او ياد می كند كه به خاطر دينشان از قوم خود اعلام بی زاری كردند، آنگاه به مسلمانانی كه در مكه خويشاوندان كافری دارند و خواه و ناخواه در فكر آنها هستند، اين اميد را می دهد كه شايد درآينده عداوتها برداشته شود و با مسلمان شدن آنها بار ديگر دوستی ميان شما و آنها برقرار شود:

(عَسَی اللّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الَّذينَ عادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً وَ اللّهُ قَديرٌ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحيمٌ) (ممتحنه 7)

«اميد است كه خدا ميان شما و كسانی از آنان كه دشمنی داريد، دوستی برقرار كند و خدا تواناست و خدا آمرزنده مهربان است.»

اين پيش بينی پس از فتح مكه تحقق يافت و چنانچه خواهيم گفت، گروه گروه از كافران مسلمان شدند و خويشان خود را كه قبلاً مسلمان شده بودند در آغوش مهر كشيدند.

پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با هدف فتح مكه از مدينه بيرون شد در حالی كه ده هزار نفر از مسلمانان همراه او بودند و تلاش بر اين بود كه قريش از حركت اين سپاه آگاه نشوند و مسلمانان بتوانند آنها را غافلگير كنند، سپاه پس از طی مسافت به مرّ الظهران در كنار مكه رسيد در حالی كه قريش هيچ گونه اطلاعی از آن نداشت.

شب هنگام پيامبر دستور داد كه سپاه در آن اطراف پراكنده شوند و در نقاط بسياری آتش روشن كنند و آنها چنين كردند، مردم مكه با ديدن اين همه آتش در كنار شهر وحشت زده شدند و ابوسفيان با چند تن از قريش به سوی آتش رفتند تا از آن خبری به دست آوردند، ابوسفيان ناگهان با سپاه اسلام روبرو شد و در اين ميان با عباس عموی پيامبر برخورد كرد.

عباس از ابوسفيان خواست كه مسلمان شود، او تا فردا صبح مهلت خواست كه فكر كند، عباس او را نزد پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورد و او در همانجا اظهار اسلام كرد.

پيامبر از عباس خواست كه ابوسفيان را در محلی نگهدارد تا عظمت سپاه اسلام را ببيند، ابوسفيان پس از ديدن سپاه اسلام كه از برابر او رد می شدند، به عباس گفت: تاكنون چنين سپاهی را نديده ام، پادشاهی پسربرادرت چقدر بزرگ است! عباس گفت: اين پادشاهی نيست بلكه نبوت است. (153)

صبح روز بعد سپاه اسلام از چند نقطه وارد مكه شدند. سعد بن عباده كه پرچم سپاه اسلام را در دست داشت، صدا می زد، امروز روز انتقام است.

امروز خداوند قريش را خوار كرد، اين سخن به گوش پيامبر رسيد، فرمود: امروز روز رحمت است و خدا امروز قريش را عزيز كرد، آنگاه پرچم را از سعد گرفت و به پسرش قيس سپرد. (154)

به دستور پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اعلام شد كه هر كس در خانه اش بنشيند و يا در مسجدالحرام باشد و يا به خانه ابوسفيان برود در امان است. (155) دادن اين امتياز به ابوسفيان سبب شد كه او مردم را به تسليم شدن در برابر سپاه اسلام بخواند و بدينگونه مكه بدون مقاومت چندان تسليم شد.

پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با شكوه تمام و تكبير گويان وارد مسجدالحرام شد و پس از انجام طواف به سراغ بتها رفت. در آن زمان سيصد و شصت بت به ديوار كعبه آويخته بود، پيامبر با عصايی كه در دست داشت آنها را سرنگون می كرد و اين آيه را می خواند: (جاء الحق و زهق الباطل - حق آمد و باطل از بين رفت) (156) سپس علی بن ابی طالب عليه‌السلام را خواست و به او دستور داد كه بالای شانه های پيامبر برود و بت بزرگ قريش را كه در بالا نصب شده بود سرنگون كند و علی عليه‌السلام چنين كرد. (157)

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سران قريش را ديد كه در كنار كعبه ايستاده اند و در انتظار سرنوشت خود هستند. پيامبر همه آنها را مورد محبت قرار داد و آنها را عفو كرد و فرمود: من درباره شما سخنی را می گويم كه يوسف به برادرانش گفت، امروز سرزنشی برای شما نيست، خدا شما را می آمرزد، اذهبوا انتم الطلقا برويد كه شما آزاد شدگانيد. (158)

بدينگونه مكه به راحتی و بدون درگيری مهم فتح شد و پيامبر به آرزوی ديرينه خود رسيد.

پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پس از فتح مكه پانزده روز در مكه ماند و پس از تسلط بر اوضاع عتّاب بن اسيد را حاكم مكه كرد. (159)

فتح مكه نقطه عطف مهمی در تاريخ اسلام بود، پس از اين فتح بزرگ زمينه برای پذيرش اسلام آماده شد، چون قبايل عرب با فتح مكه به حقانيت اسلام پی بردند، آنها معتقد بودند كه اگر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مكه را فتح كند معلوم می شود كه بر حق است.

ابو زيد از يك نفر از قبيله بنی جرم نقل می كند كه می گفت: قبيله ما عقيده داشت كه اگر محمد بر قريش پيروز شود براستی كه او پيامبر است و چون خبر فتح مكه به ما رسيد، قوم خود را برای پذيرش اسلام آماده كردند. (160) اين بود كه گروه گروه از مردم مكه و اطراف به اسلام گرويدند و اسلام شوكت بيشتری يافت و اين نعمت بزرگی بود كه خداوند به پيامبر خود داد و لذا در سوره مباركه «نصر» پس از بيان كمك و پيروزی خداود كه شامل حال پيامبر و مسلمانان گرديد و اشاره به گرايش گروهی مردم به اسلام، از پيامبر می خواهد كه در برابر اين نعمت الهی خدا را تسبيح بگويد و عبادت كند: (161)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ (إِذا جآءَ نَصْرُ اللّهِ وَ الْفَتْحُ وَ رَأَيْتَ النّاسَ يَدْخُلُونَ فی دينِ اللّهِ أَفْواجًا فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ اسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كانَ تَوّابًا) (نصر 1-3)

«چون ياری خدا و پيروزی فرا رسيد و ديدی كه مردم دسته دسته در دين خدا درآمدند، پس به ستايش پروردگارت تسبيح بگوی و از او آمرزش بخواه كه او همواره توبه پذير است.»

اينكه در اين سوره به پيامبر دستور می دهد كه استغفار كند، بدان معنا نيست كه پيامبر گناهی مرتكب شده بود، بلكه استغفار خود يك نوع ذكر و عبادت است و انسان چه گناه بكند و چه نكند همواره بايد استغفار كند و اين به نحوی خواستن عذر تقصير در پيشگاه الهی و محكم كردن ارتباط با خدا و نوعی انقطاع الی اللّه است.

هر چند گروههای بسياری پس از فتح مكه مسلمان شدند و اسلام آنها هم پذيرفته شد، ولی هرگز ايمان آنها از نظر ارزش، با ايمان كسانی كه پيش از فتح و دوران سختی مسلمان شده بودند، همسنگ نبود.

خداوند در آيه زير تفاوت مرتبه و درجه آنها را خاطر نشان می سازد و در عين حال به هر دو گروه وعده نيكی می دهد:

(لا يَسْتَوی مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قاتَلَ أُولئآِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قاتَلُوا وَ كُلاًّ وَعَدَ اللّهُ الْحُسْنی وَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبيرٌ) (حديد 10)

«كسانی از شما كه پيش از فتح انفاق و جهاد كرده اند (با ديگران) يكسان نيستند، آنان از لحاظ درجه بزرگتر از كسانی هستند كه پس از فتح مكه انفاق و جهاد كردند، و خداوند به همه وعده نيكو داده است و خدا به آنچه می كنيد آگاه است.»

## بيعت زنان

پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پس از فتح مكه هفده روز در مكه ماند. (162) يكی از كارهای مهمی كه در اين مدت انجام گرفت، بيعت كردن مردم مكه با آن حضرت بود، پيامبر در محلی به نام «قرن مسفله» در مكه مستقر شد و مردم از كوچك و بزرگ و مرد و زن با آن حضرت بر اسلام و شهادت به يگانگی خداوند بيعت كردند. (163)

در روايت ديگری آمده كه آن حضرت با زنان در كنار كوه صفا جداگانه بيعت كرد و نيز روايت شده كه آن حضرت به هنگام بيعت زنان، با آنان دست نداد بلكه ظرف آبی خواست و دست خود را در آن فرو برد. سپس زنان دستهای خود را در آن فرو بردند. (164)

پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با زنان برای جهاد بيعت نكرد بلكه برای ايمان به خدا و رعايت يك سلسله اصول اخلاقی بيعت كرد، در آيه زير كه در جريان فتح مكه نازل شد، (165) موضوعاتی كه بايد زنان برای آن با پيامبر بيعت كنند چنين بيان شده است:

(يآ أَيُّهَا النَّبِیُّ إِذا جآءَكَ الْمُؤْمِناتُ يُبايِعْنَكَ عَلیآ أَنْ لا يُشْرِكْنَ بِاللّهِ شَيْئًا وَ لا يَسْرِقْنَ وَ لا يَزْنينَ وَ لا يَقْتُلْنَ أَوْلادَهُنَّ وَ لا يَأْتينَ بِبُهْتانٍ يَفْتَرينَهُ بَيْنَ أَيْديهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ وَ لا يَعْصينَكَ فی مَعْرُوفٍ فَبايِعْهُنَّ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللّهَ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ) (ممتحنه 12)

«ای پيامبر، چون زنان با ايمان نزد تو آيند كه با تو بيعت كنند كه چيزی را به خدا شريك قرار ندهند و دزدی نكنند و زنا نكنند و فرزندان خود را نكشند و درباره (بچه هايی كه) پيش دست و پای آنان است بهتان نزنند (آنها را به دروغ به شوهرانشان نسبت ندهند) و در كار نيك تو را نافرمانی نكنند، با آنان بيعت كن و از خدا برای آنان آمرزش بخواه. همانا خداوند آمرزنده مهربان است.»

## جنگ حنين

هر چند كه با فتح مكه بسياری از قبايل عرب مسلمان شدند، و يا دست از مخالفت با پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برداشتند، ولی دو قبيله مهم هوازن در وادی حنين و ثقيف در طائف خود را آماده جنگ با مسلمانان كرده بودند و پيامبر بلافاصله پس از فتح مكه سركوبی آنان را هدف خود قرار داد.

نخست با دوازده هزار نفر سپاهيان خود به سراغ هوازن رفت. بعضی از مسلمانان از كثرت و انبوهی سپاه ذوق زده شدند و آنها گمان می كردند كه هيچ قدرتی نمی تواند اين سپاه را شكست بدهد. از سوی ديگر سپاه هوازن به فرماندهی مالك بن عوف در وادی حنين كه تقريبا سی كيلومتر با مكه فاصله داشت، مستقر شده بود، در اين منطقه دره ها و تنگه های بسياری وجود داشت، آنان درون تنگه ها كمين كرده بودند (166) و با رسيدن سپاه اسلام، از هر سوی بر مسلمانان تاختند و بسياری از مسلمانان پا به فرار گذاشتند و پيامبر را تنها گذاشتند و تعداد اندكی همراه آن حضرت باقی ماندند كه از جمله آنها علی عليه‌السلام و عباس و فضل و ربيعه و چند تن ديگر بودند. سپاه اسلام در همان آغاز در حال شكست بود.

حارثة بن نعمان می گويد: پيامبر به من فرمود بنگر چند نفر از مسلمانان در حال جنگيدن هستند؟ من نگاه كردم و گفتم: فقط صد نفر!

پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از يكسو روی به جانب خدا كرد و از او طلب ياری نمود و از سوی ديگر به عباس عموی خود كه در آنجا بود و صدای بلندی داشت، فرمود: مسلمانان را ندا بده و او ندا داد و ا ز همه خواست كه برگردند، مسلمانان فراری گروه گروه برگشتند و مشغول نبرد شدند و پبامبر مشتی سنگريزه به سوی دشمن پرتاب كرد و فرمود: به خدای كعبه كه شكست خوردند. (167)

اين بار ورق برگشت و مسلمانان با قدرت تمام جنگيدند و كمك های غيبی هم به ياری آنان آمد و آنان پيروز ميدان نبرد شدند و دشمن را به سختی شكست دادند و اسيران و غنائم بسياری به دست آوردند. به گفته ابو الفدا، نام مركب پيامبر در جنگ حنين «دلدل» بود. (168)

قرآن كريم درباره جنگ حنين و غروری كه مسلمانان به جهت انبوهی تعداد سپاه داشتند و جرياناتی كه پيش آمد و فرستادن نيروهای غيبی به ياری مسلمانان چنين می فرمايد:

(لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّهُ فی مَواطِنَ كَثيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَ ضاقَتْ عَلَيْكُمُ الاْءَرْضُ بِما رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرينَ ثُمَّ أَنْزَلَ اللّهُ سَكينَتَهُ عَلی رَسُولِه وَ عَلَی الْمُؤْمِنينَ وَ أَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْها وَ عَذَّبَ الَّذينَ كَفَرُوا وَ ذلِكَ جَزآءُ الْكافِرينَ) (توبه 25-26)

«به راستی خداوند شما را در جاهای بسياری و در روز حنين ياری كرد به هنگامی كه افزونی شما، شما را به شگفتی واداشت ولی بر شما چيزی سودی نكرد و زمين با همه فراخی كه دارد بر شما تنگ آمد، سپس پشت كنان برگشتيد، آنگاه خداوند آرامش خود را بر پيامبرش و مؤمنان نازل كرد و لشكرهايی فرستاد كه شما آنها را نمی ديديد و كسانی را كه كافر بودند، عذاب كرد و اين سزای كافران است.»

در اين آيه، نخست از غرور مسلمانان به جهت بسياری جمعيتشان سخن می گويد واظهار می دارد كه اين فزونی جمعيت شما را سودی نكرد و آنچنان شكست خورديد كه زمين با تمام فراخی بر شما تنگ آمد و شما فرار كرديد، سپس از فرود آمدن آرامش و اطمينان خاطر به پيامبر و مؤمنان و نيز از آمدن فرشتگان به ياری آنان خبر می دهد.

توجه كنيم كه مسلمانان در مرحله اول جنگ كه با غرور و خودخواهی و سستی همراه بود، و در برابر دشمن پا به فرار گذاشتند، از ياری خدا و كمك فرشتگان بهره مند نشدند، امّا وقتی برگشتند و با اراده ای محكم و مجدّانه با دشمن جنگيدند، خداوند هم امدادهای غيبی را به سوی آنان فرستاد. بنابراين، خداوند تنها به كسانی ياری می كند كه در راه او كوشش كنند و از هيچ چيز دريغ نورزند، در چنين حالتی است كه از امدادهای غيبی بهره مند خواهند شد:

(يآ أَيُّهَا الَّذينَ امَنُوآ إِنْ تَنْصُرُوا اللّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدامَكُمْ) (محمد 7)

«ای كسانی كه ايمان آورده ايد اگر خدا را ياری كنيد خدا هم شما را ياری می كند و گامهايتان را استوار می دارد.»

پس از شكست قبيله هوازن پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برای سركوبی قبيله ثقيف به طائف رفت، سپاه اسلام پانزده روز طائف را محاصره كرد. گفته شده كه پيامبر برای كوبيدن حصار طائف منجنيق نصب كرده بود، ولی پس از درگيريهای متعددی، پيامبر طائف را رها كرد و به مدينه برگشت. (169)

## جنگ تبوك

در سال نهم هجرت سراسر حجاز تقريبا تحت حاكميت اسلام بود و قبايل گوناگون خواه و ناخواه اظهار اسلام می كردند، اما اين بار حكومت اسلامی از بيرون حجاز و از سوی حكومت روم تهديد می شد. در بعضی از مناطق تحت سيطره روم در شمال حجاز كه شامات ناميده می شد تحركاتی برای حمله به قلمرو مسلمانان به وقوع پيوست و بازرگانانی كه ميان مدينه و شام رفت و آمد می كردند به پيامبر اسلام گزارش دادند كه روميان سپاه بسياری را در شام آماده كرده اند و هر قل قبايل عربی ساكن در شام را هم با خود همراه كرده و خودش در شهر حمص است و آنها دشمنيترسناكتر از مسلمانان برای خود نمی دانند. (170)

پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اصحاب خود را برای جنگ با روميان فراخواند و اين در يك زمان نامناسبی بود، هوا بسيار گرم و وقت چيدن خرما بود و مسلمانان بايد محصول خود را رها می كردند و در آن هوای گرم مسافتی طولانی را می پيمودند، اين بود كه منافقان و بعضی از مسلمانان سست ايمان از پيامبر اجازه خواستند كه در جهاد شركت نكنند و بهانه های گوناگونی آوردند، ولی پيامبر برای امر جهاد بسيار جدی بود و نيروهای خود را جمع كرد و از قبايل اطراف هم كمك خواست و سپاهی متشكل از سی هزار نفر فراهم آورد. (171) و فرمان حركت داد و گروههايی از منافقان و مسلمانان سست ايمان از شركت در جهاد تخلف كردند و در مدينه ماندند.

در اين سفر، پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برای حساس بودن اوضاع مدينه و مراقبت از رفتار منافقان دستور داد علی عليه‌السلام در مدينه بماند، منافقان شايع كردند كه پيامبر از روی بی مهری علی را با خود نبرده است.

علی عليه‌السلام ناراحت شد و به سوی سپاه اسلام حركت كرد و در جرف در سه ميلی مدينه خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد و حرفهای مردم را بازگو كرد، پيامبر فرمود: دروغ گفته اند، همانا من تو را در آنچه پشت سرگذاشته ام جانشين خود قرار داده ام، آيا راضی نمی شوی كه نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی، مگر اينكه پس از من پيامبری نيست؟ علی عليه‌السلام به مدينه برگشت و پيامبر به راه خود ادامه داد. (172)

اين سخن پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشان دهنده شدت علاقه او به علی عليه‌السلام است و اينكه پيامبر، خود و علی عليه‌السلام را به موسی و هارون تشبيه می كند بيانگر مقام بلند علی عليه‌السلام است كه هيچ كس از اين امت به آن مقام و مرتبه نرسيد.

سپاه اسلام با دشواريهای فراوان و رنج و زحمت بسيار بالاخره به تبوك (173) رسيد، پيامبر بيست شب در آنجا بود و هرقل همچنان در حمص اقامت داشت. (174) و معلوم گرديد كه روميان از قصد جنگ منصرف شده اند و لذا پيامبر به مدينه بازگشت. هرچند مسلمانان در اين سفر رنجهای بسيار بردند، ولی اين آزمونی بزرگ بود و نشان داد كه مسلمانان در دشوارترين شرائط هم از اسلام حمايت می كنند و در عين حال چهره های منافقان به خوبی نمايان شد و جامعه اسلامی آنان را شناختند. همچنين پيامبر در طول مسير، پيمانهايی با بعضی از قبايل مرز نشين بست كه در تأمين امنيت منطقه نقشی مهم داشت.

## تحليلی از جنگ تبوك از نظر آيات قرآنی

در قرآن كريم در سوره توبه، آيات متعددی درباره جنگ تبوك نازل شده كه به بيان سختيها و دشواريهای اين جنگ و علت سستی برخی از مسلمانان و تخلف منافقان از آن می پردازد و با روانشانسی خاصی حالات و ويژگي های منافقان را بررسی می كند و پرده از چهره منافقان برمی دارد، ما اكنون آن بخش از آيات سوره توبه را كه مربوط به جنگ تبوك است در زير می آوريم و به تدبر در مضامين اين آيات شريفه می نشينيم:

## بسيج همگانی

(يآ أَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا ما لَكُمْ إِذا قيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فی سَبيلِ اللّهِ اثّاقَلْتُمْ إِلَی الاْءَرْضِ أَرَضيتُمْ بِالْحَيوةِ الدُّنْيا مِنَ الاْخِرَةِ فَما مَتاعُ الْحَيوةِ الدُّنْيا فِی الاْخِرَةِ إِلاّ قَليلٌ إِلاّ تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذابًا أَليمًا وَ يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَ لا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَ اللّهُ عَلی كُلِّ شَیْ ءٍ قَديرٌ) (توبه 39-38)

«ای كسانی كه ايمان آورده ايد، شما را چه شده است كه وقتی به شما گفته می شود كه در راه خدا بيرون رويد، شما بر زمين سنگينی می كنيد؟ آيا شما به جای آخرت به زندگی دنيا راضی شده ايد؟ كالای دنيا در آخرت جز چيز اندكی نيست اگر شما بيرون نرويد خدا شما را با عذابی دردناك عذاب خواهد كرد و گروهی جز شما را جايگزين خواهد كرد و چيزی را به او زيان نخواهيد رساند و خدا بر هر چيزی تواناست.»

اين آيه در مقام توبيخ آن گروه از مسلمانان است كه در جريان جنگ تبوك سستی می كردند و برای تحريك و تشويق آنها به جهاد است، با اشاره به اينكه آنها به چيدن ميوه هايشان اهميتی بيشتر از جهاد كه ثواب اخروی دارد می دادند.

در آيه بعد، اين گروه از مسلمانان را به سه چيز تهديد می كند: يكی اينكه اگر كوچ نكنيد خداوند شما را با عذابی دردناك عذاب خواهد كرد و منظور از آن يا عذاب آخرت و يا خواری در اين دنيا و يا عذاب آسمانی است.

دوم اينكه اگر شما به جهاد نرويد، خداوند شما را از بين می برد، و گروه ديگری را جايگزين شما می سازد و به وسيله آنها دين خود را حمايت می كند. سوم اينكه شما نمی توانيد به خدا زيان برسانيد. يعنی سرباز زدن شما از جهاد، خدا و دين او را آسيبی نمی رساند و خدا به شما نياز ندارد، اين شما هستيد كه زيان می بينيد و خدا بر همه چيز توانايی دارد.

(اِنْفِرُوا خِفافًا وَ ثِقالاً وَ جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبيلِ اللّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ) (توبه/41)

«سبكباران و گرانباران بيرون رويد و با مالها و جانهای خود در راه خدا جهادكنيد. اين برای شما بهتر است اگر بدانيد.»

پس از انتقاد سختی كه در آيات پيش، از گروهی از مسلمانان به عمل آمد و آنان به خاطر سستی در جهاد مورد عتاب قرار گرفتند، اينك به آنان فرمان می دهد كه سبكباران و گرانباران برای جهاد بيرون رويد و در راه خدا با مالها و جانهای خود جهاد كنيد.

طبق اين آيه، هم آنهايی كه تعلقات و وابستگيهای زيادی ندارند و به آسانی می توانند در جهاد شركت كنند و هم آنان كه به خاطر داشتن وابستگيها و مشغوليات شركت در جهاد برای آنها دشوار است، همگی بايد در جهاد شركت كنند و كسی حق ندارد به سبب كار زياد و يا گرفتاريهای خانوادگی و مالی از شركت در جهاد سرباز زند.

البته در آيات ديگر، كسانی كه واقعا عذر دارند و رفتن به جهاد برای آنها ميسر نيست مانند كوران و بيماران سخت، استثنا شده اند و به آنها اجازه داده شده كه در جهاد شركت نكنند:

(لَيْسَ عَلَی الضُّعَفآءِ وَ لا عَلَی الْمَرْضی وَ لا عَلَی الَّذينَ لا يَجِدُونَ ما يُنْفِقُونَ حَرَجٌ) (توبه 91)

«نه بر ضعيفان و نه بر بيماران و نه بر كسانی كه توانايی مای ندارند، باكی نيست (كه در جهاد شركت نكنند.)»

بنابراين، آنها كه عذر واقعی و موجّه دارند می توانند در جهاد شركت نكنند و در روايتی آمده ابن امّ مكتوم كه نابينا بود، خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد و از او كسب تكليف كرد و پيامبر در باره او سكوت كرد و او خود را آماده شركت در جهاد می كرد كه آيه فوق نازل شد و كوران از رفتن به جهاد معاف شدند. (175)

در ادامه آيه می فرمايد: اين كار برای شما بهتر است اگر بدانيد. يعنی اگر درست بينديشيد، خواهيد ديد كه شركت در جهاد در اين وضع دشوار، هر چند زحمت دارد ولی استقلال و موجوديت شمار را در برابر دشمنان حفظ می كند؛ در نتيجه صلاح شما در همين است.

به اضافه اينكه پاداشهای اخروی در انتظار شماست و اگر مبارزه كنيد خواهيد ديد كه آنها در برابر سود مادی اين دنيا به مراتب بهتر هستند.

## بهانه جوييهای منافقان

(لَوْ كانَ عَرَضًا قَريبًا وَ سَفَرًا قاصِدًا لاَتَّبَعُوكَ وَ لكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَ سَيَحْلِفُونَ بِاللّهِ لَوِ اسْتَطَعْنا لَخَرَجْنا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ اللّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ) (توبه 42)

«اگر سودی نزديك و سفری كوتاه بود آنها از تو پيروی می كردند، ولی دوری سفر بر آنها گران آمد و به زودی به خدا سوگند می خورند كه اگر می توانستيم با شما بيرون می آمديم. آنها خود را هلاك می كنند و خدا می داند كه آنها دروغگويانند.»

اين آيه درباره منافقان است كه در جنگ تبوك با بهانه های واهی از شركت در جهاد سرباز زدند. می فرمايد: اگر سود نزديكی و سفر آسان و كوتاهی بود تورا همراهی می كردند. يعنی اگر می ديدند غنيمتی به دست می آورند و به آسانی اين سفر را تمام می كنند و زحمتی برای آنها ندارد، با تو می آمدند، امّا ديدند كه سفر مشقت باری است و دشواری هايی در پيش است، شركت در اين سفر برای آنها گران آمد و در آن شركت نكردند.

منافقان برای اينكه عذر و بهانه ای بياورند، پيش پيامبر سوگند دروغ می خوردند، قرآن كريم بارها از دروغگويی منافقان پرده برداشته و پيامبر را از توطئه های آنان آگاه كرده است:

(وَ اللّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقينَ لَكاذِبُونَ) (منافقون 1)

«و خدا گواهی می دهد كه منافقان دروغگويانند.»

در جريان جنگ تبوك بعضی از منافقان خدمت پيامبر آمدند و بهانه هايی آوردند و از او خواستند كه اجازه دهد آنان در اين جنگ شركت نكنند و پيامبر به آنها اجازه داد.

البته پيامبر از جانب خدا مأمور بود برای كسانی كه واقعا عذر موجهی دارند و از آن حضرت اجازه می خواهند، اجازه دهد كه در جهاد شركت نكند:

(فَاِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ) (نور 61)

«پس چون از تو برای بعضی از كارهايشان اجازه خواستند به هر كسی كه بخواهی اجازه بده.»

ولی اين منافقان هيچ عذر موجّهی نداشتند و فقط برای سختی جنگ از شركت در آن خودداری می كردند. بهتر اين بود كه پيامبر به آنها اجازه نمی داد تا راست و دروغ سخن آنها آشكار شود و پيامبر دروغگويان را بشناسد و اين كه به آنها اجازه داد هر چند گناه نبود ولی ترك اولی بود چون اگر اجازه نمی داد دروغگويی آنها آشكار می شد و گرنه نفس عمل يعنی اجازه دادن به آنها كه در جهاد شرك نكنند به نفع مسلمانان بود؛ چون اگر شركت می كردند فتنه انگيزی می كردند و ميان مسلمانان تفرقه می انداختند.

(عَفَا اللّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتّی يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكاذِبينَ) (توبه/43)

«خدا از تو درگذرد چرا پيش از آنكه كسانی كه راست می گويند بر تو آشكار شود و دروغگويان را بشناسی به آنها اجازه دادی؟»

در اين آيه به پيامبر تذكر می دهد كه نبايد به آنان با مجرد ادعايی كه كرده اند اجازه می داد و اظهار می دارد كه خدا از تو درگذرد چرا به آنها اجازه دادی؟ بايد صبر می كردی تا راستگويان از دروغگويان شناخته شوند. در حقيقت اين آيه در عين حال كه به پيامبر هشدار می دهد كه در كار آنها تحقيق كند، اين مطلب را هم می گويد كه خدا از اين ترك اولی كه از پيامبر سر زده، در گذشت.

## اجازه خواستن از پيامبر برای عدم شركت در جنگ

(لا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الاْخِرِ أَنْ يُجاهِدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ اللّهُ عَليمٌ بِالْمُتَّقينَ إِنَّما يَسْتَأْذِنُكَ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الاْخِرِ وَ ارْتابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فی رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ) (توبه 44-45)

«كسانی كه به خدا و روز قيامت ايمان دارند در اينكه با مال و جانشان جهاد كنند از تو اجازه نمی خواهند و خدا به حال پرهيزگاران داناست. همانا كسانی از تو اجازه می خواهند كه به خدا و روز قيامت ايمان ندارند و دلهايشان به شك افتاده است و آنها در شك خود سرگشته اند.»

كسانی كه در جريان جنگ تبوك، پيش پيامبر می آمدند و از او اذن و اجازه برای ماندن می خواستند همان منافقان و مسلمانان سست ايمان بودند وگرنه آنها كه ايمان درست و حسابی داشتند و خدا و روز قيامت را باور می كردند آنها هرگز در موضوع جهاد از پيامبر اجازه تخلف نمی خواستند.

از اين آيه استفاده می شود كه اين مؤمنان آنچنان مطيع فرمان پيامبر بودند كه در امر جهاد هيچ سخنی به زبان نمی آوردند و بی چون و چرا با مالها و جانهای خود در جهاد شركت می كردند و خدا به حال اين پرهيز گاران آگاه بود.

فقط كسانی در امر جهاد بگو مگو می كردند كه سست ايمان و منافق بودند و به خدا و روز قيامت ايمان درستی نداشتند؛ اينها برای فرار از جهاد پيش پيامبر می آمدند و با آوردن عذرها و بهانه های واهی از او اجازه می خواستند كه در جهاد شركت نكنند. قرآن در باره اين افراد چنين اظهار نظر می كند كه دلهای آنان در شك و ترديد است و ايمان قطعی پيدا نكرده اند و در شك و ترديد خود سرگشته و حيرانند.

## فتنه گری منافقان

(وَ لَوْ أَرادُوا الْخُرُوجَ لاَءَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَ لكِنْ كَرِهَ اللّهُ انْبِعاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَ قيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقاعِدينَ لَوْ خَرَجُوا فيكُمْ ما زادُوكُمْ إِلاّ خَبالاً وَ لاَءَوْضَعُوا خِلالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَ فيكُمْ سَمّاعُونَ لَهُمْ وَ اللّهُ عَليمٌ بِالظّالِمينَ) (توبه/46-47)

«و اگر می خواستند بيرون روند، البته برای آن ساز و برگی تهيه می كردند، ولی خداوند رفتن آنها را خوش نداشت پس آنان را باز داشت و گفته شد با نشستگان بنشينيد.

اگر در ميان شما بيرون می شدند شما را جز فساد نمی افزودند و خود را در ميان شما با هدف فتنه گری جای می دادند و در ميان شما كسانی هستند كه به حرفهای آنها گوش فرا می دهند و خدا به ستمگران داناست.»

همين منافقان كه پيش پيامبر می آمدند و از او اجازه می خواستند كه در جهاد شركت نكنند، پيش از آن تصميم خود را گرفته بودند كه به جهاد نروند و اين اجازه خواستن يك كار صوری و ظاهری بود و پيامبر اجازه می داد يا نمی داد آنها به جهاد نمی رفتند.

در اين آيه همين مطلب را از وضع آنها استنباط می كند و می فرمايد: اگر آنها می خواستند بيرون روند خود را آماده می كردند و ساز و برگ جنگی تهيّه می ديدند. اين كه آنها هرگز مقدمات سفر را آماده نكرده اند معلوم می شود كه قصد رفتن ندارند.

سپس به مطلب مهمی اشاره می كند كه اساسا خدا نمی خواست كه آنها در جهاد شركت كنند و لذا به دلهای آنها انداخت كه بمانند و آنها را از رفتن باز داشت و به آنها گفته شد كه شما با كسانی كه در جهاد شركت نكرده اند مانند كودكان و زنان و بيماران در مدينه بنشينيد.

اين كه می فرمايد: (به آنها گفته شد) و گوينده را مشخص نمی كند برای آن است كه گوينده اين سخن از نظر تكوينی خدا بود و خدا به دلهای آنها انداخت كه بمانند ولی از نظر تشريعی و تكليفی، آنها مأمور به رفتن بودند و لذا گوينده را مشخص نمی كند.

بعضی ها گفته اند كه گوينده اين سخن شيطان بود ولی اين احتمال درست نيست زيرا پيش از آن، بازداشتنِ آنها از جهاد را به خدا نسبت می دهد و بايد اين سخن از خدا باشد ولی چون مطابق با امر تشريعی نيست، از روی احترام، گوينده را مشخص نمی كند و اين يك امر توبيخی است و در مقام نكوهش آنها است.

البته اين كه خدا آنها را از نظر تكوينی از رفتن به جهاد باز داشت دليل بر جبر نمی شود زيرا آنها با اراده خود و با آزادی عملی كه داشتند در خود اين حالت را به وجود آوردند و چون شركت آنها در جهاد به نفع مسلمانان نبود، خدا برای رعايت مصلحت اسلام در دل آنها انداخت كه در جهاد شركت نكنند.

در آيه بعد توضيح می دهد كه اگر آنها با شما بيرون می آمدند و در جهاد شركت می كردند، برای شما مايه زحمت می شدند و جز فساد و فتنه، كاری نمی كردند.

آنها به سرعت در ميان صفوف شما رخنه می كردند و خودشان را در ميان شما جا می زدند و به فتنه انگيزی مشغول می شدند و در ميان شما هم كسانی هستند كه از آنها حرف شنوی دارند و به سخنان فتنه انگيز آنها گوش می دهند. بنابراين اگر می آمدند باعث ايجاد فتنه و آشوب در ميان صفوف مسلمانان می شدند.

آنها با تبليغات خود مسلمانان ضعيف را از راه بيرون می كردند و در سپاه اسلام تفرقه می انداختند و روحيه سپاه را تضعيف می كردند.

(لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَكَ الأُمُورَ حَتّی جآءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللّهِ وَ هُمْ كارِهُونَ) (توبه 48)

«همانا آنهاپيش از اين فتنه انگيزی كردند و كارها را برای تو وارونه ساختند تا اينكه حق آمد و امر خدا آشكار شد در حالی كه آنها ناخوشنود بودند.»

اين منافقان پيش از اين امتحان خود را داده اند و ميان مسلمان فتنه انگيزی كرده اند.

آيه به جريان جنگ احد اشاره می كند كه در آن جنگ منافقان به سركردگی عبداللّه ابن اُبّی ضربه سختی به مسلمانان زدند و گروه بسياری را از شركت در جهاد باز داشتند و نه تنها خودشان به جنگ نرفتند، بلكه حتی بعضی از قبايل مسلمان رانيز به شكّ و ترديد انداختند؛ مانند دو قبيله بنو سلمه و بنو حارثه كه در اثر تبليغات منافقان در رفتن به جهاد به ترديد افتادند ولی سپس به ترديد خود غلبه كردند و در جهاد شركت نمودند.

بنابراين، منافقان اين سابقه را با خود داشتند كه وقتی در جنگی شركت می كردند نه تنها خود كاری از پيش نمی بردند بلكه ديگران را از راه بيرون می كردند و باعث سستی سپاه اسلام می شدند.

(وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لی وَ لا تَفْتِنّیآ أَلا فِی الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحيطَةٌ بِالْكافِرينَ إِنْ تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكَ مُصيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنآ أَمْرَنا مِنْ قَبْلُ وَ يَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُونَ) (توبه 49-50)

«و از آنان كسی است كه می گويد: به من اجازه بده و مرا به فتنه نيانداز، آگاه باشيد كه آنان در فتنه سقوط كرده اند و همانا جهنم احاطه كننده كافران است. اگر تو را نيكی رسد، آنان را ناراحت می كند و اگر تو را مصيبتی رسد، می گويند: ما از پيش، كارمان را ساختيم و روی گردان می شوند در حالی كه خوشحالند.»

بعضی از همين منافقان كه ذكرشان در آيات پيش گذشت، پيش پيامبر می آمدند و از او اجازه می خواستند كه در جهاد شركت نكنند و شركت در جهاد را يك نوع بلا و مصيبت و فتنه و عذاب می دانستند. اين آيه روشن می سازد آنها كه از فتنه می ترسند در وسط فتنه قرار دارند، چه بدبختی و فتنه ای از اين بالاتر كه آنها به خدا و پيامبر او ايمان نياورده اند و به دروغ ادعای ايمان می كنند.

نفاق و دورويی يك بيماری مهلكی است كه انسان را بيچاره می كند و منافق خواب و راحتی ندارد و مواظب است كه كاری از او سرنزند كه باطن او آشكار شود او هميشه در اضطراب است و نگران آينده خود می باشد.

همين حالت نگرانی و اضطراب و ترس از كشف حقيقت، بزرگترين فتنه و بلا برای منافقان است به اضافه اينكه آنان از ثواب الهی هم محروم هستند و در آخرت به جهنم خواهند رفت و جهنم آنها را احاطه خواهد كرد.

در آيه بعد يكی ديگر از حالتهای خاص منافقان را بيان می كند و آن اينكه اگر به پيامبر و مسلمانان خوبی و نيكی برسد، آنان را ناراحت می كند و آنان از اينكه پيامبر در جنگ پيروز شود و يا غنايمی بدست آورد ناراحت می شوند و خوبی و خوشی مسلمانان را نمی خواهند ولی اگر به مسلمانان مصيبتی برسد مثلاً شكست بخورند و كشته شوند آنان خوشحال می شوند و می گويند ما از پيش احتياطهای لازم را به عمل آورديم و به اين بلا دچار نشديم. و بدين سان بر مسلمانان طعنه می زنند.

## وعده رسيدن به يكی از دو هدف والا، پيروزی يا شهادت

(قُلْ لَنْ يُصيبَنآ إِلاّ ما كَتَبَ اللّهُ لَنا هُوَ مَوْلينا وَ عَلَی اللّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنآ إِلاّآ إِحْدَی الْحُسْنَيَيْنِ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصيبَكُمُ اللّهُ بِعَذابٍ مِنْ عِنْدِهآ أَوْ بِأَيْدينا فَتَرَبَّصُوآا إِنّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ) (توبه 51-52)

«بگو: ما را نمی رسد جز آنچه خداوند بر ما نوشته است او سرور ماست و مؤمنان بر خدا توكل می كنند. بگو: آيا درباره ما جز يكی از دو نيكی را انتظار داريد و ما درباره شما انتظار داريم كه خداوند به شما عذابی از پيش خود يا به دست ما برساند؛ پس انتظار بكشيد كه ما نيز با شما انتظار می كشيم.»

در برابر اظهار خوشحالی منافقان از شكست مسلمانان، دو مطلب را عنوان می كند: نخست اينكه جز آنچه خدا نوشته است چيزی بر ما نمی رسد او مولا و سرور ماست و مؤمنان بايد بر خدا توكل كنند.

چنين اعتقادی باعث پيدايش روحيه بسيار بالايی می شود و با چنين روحيه ای بود كه مسلمانان همواره در جنگها پيروز می شدند زيرا آنها جز به پيروزی نمی انديشيدند و به اين وعده الهی عقيده راسخ داشتند كه جبهه توحيد بالاخره پيروز خواهد بود و اين يك سنت خدا در تاريخ است و آن را مقرر داشته و نوشته است:

(كَتَبَ اللّهُ لاَءَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلیآ) (مجادله 21)

«خداوند نوشته است كه البته من و پيامبرانم پيروز خواهيم شد.»

بنابراين منظور از «آنچه خدا نوشته است» در آيه مورد بحث همان وعده پيروزی است كه خدا داده و آن را برای جبهه توحيد مقرر داشته است؛ در عين حال می توان گفت كه منظور از آن، سرنوشت خوب و يا بدی است كه هر كسی دارد و خدا برای هر كسی سرنوشتی قرار داده است و مؤمن تلاش خود را می كند و از هيچ چيز نمی هراسد، چون می داند كه جز آنچه خدا برای او رقم زده است، چيزی به او نمی رسد و او توكل به خدا می كند و تمام كارها را به او وامی گذارد و او را صاحب اختيار خود می داند كه اگر بخواهد به او عافيت می دهد و اگر بخواهد او را دچار بلا می كند و در هر دو حال او راضی به رضای خداست.

در آيه بعدی پاسخ ديگری به منافقان می دهد و مطلب ديگری را عنوان می كند و به پيامبر دستور می دهد كه به آنان بگويد: آيا شما جز يكی از دو كار خوب چيز ديگری را برای ما انتظار داريد؟

منظور از دو كار خوب و نيكو، يكی پيروزی و ديگری شهادت است كه از ديدگاه مؤمن هر دو زيباست و هر دو دوست داشتنی است. مؤمن اگر پيروز شود خوشحال است كه مرام خود را پيش برده است و اگر در راه عقيده خود بميرد برای او يك سعادت است كه در راه خدا كشته می شود و در حالی كه از همه چيز بريده است به ملاقات خدای خود می رود.

او می داند كه اگر شهيد شود به زندگی ابدی می رسد و نزد خدا روزی خواهد خورد و اين سعادت و رستگاری بزرگی است. بنابراين، يكی از دو كار خوب در انتظار مؤمن مجاهد است: پيروزی يا شهادت.

البته اين دو كار از ديد مؤمن خوب و دوست داشتنی است وگرنه منافقان هر دو را بد می دانند. پيروزی مسلمانان آنها را ناراحت می كند و مرگ را هم نابودی می دانند.

در ادامه آيه به پيامبر دستور می دهد كه به منافقان بگويد: ما درباره شما انتظار داريم كه خداوند به شما يا از جانب خود و يا به دست ما عذابی برساند. عذابی كه خدا از جانب خود به منافقان می رساند گرفتاری آنان در اين دنيا و به آتش افتادنشان در آخرت است و عذابی كه به دست مسلمانان به آنها می رساند اين است كه خدا دست آنها را رو كند و به مسلمانان فرمان دهد كه آنها را بكشند و تار و مار كنند.

در پايان آيه اظهار می دارد كه شما درباره ما انتظاری داريد و ما درباره شما انتظاری داريم حال هر دو طرف در انتظار می مانيم تا چه پيش آيد.

در ادامه سوره، برخی ديگر از حالات عمومی منافقان را كه اختصاص به جنگ تبوك ندارد، بيان می كند كه ما آن آيات را نياورديم، پس از چند آيه مجددا به موضوعات مربوط به جنگ تبوك می پردازد:

## خوشحالی منافقان از تخلف از جهاد

(فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلافَ رَسُولِ اللّهِ وَ كَرِهُوآا أَنْ يُجاهِدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فی سَبيلِ اللّهِ وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كانُوا يَفْقَهُونَ فَلْيَضْحَكُوا قَليلاً وَ لْيَبْكُوا كَثيرًا جَزآءً بِما كانُوا يَكْسِبُونَ) (توبه 81-82)

«واپس ماندگان (از جهاد) به خانه نشينی خود پس از رفتن پيامبرخدا شادمان گشتند و كراهت داشتند از اينكه با مالها و جانهای خود در راه خدا جهاد كنند و گفتند در گرما بيرون نرويد، بگو: آتش جهنم از لحاظ گرما شديدتر است اگر بفهمند. پس بايد كمتر بخندند و بيشتر گريه كنند به سزای آنچه كه انجام داده اند.»

منافقان از اينكه در جهاد شركت نكرده اند خوشحال بودند چون آنها خوش نداشتند كه با مالها و جانهای خود در راه خدا جهاد كنند. آنها نه تنها خودشان در جهاد شركت نكردند بلكه ديگران را هم از شركت در جهاد منع می كردند.

جنگ تبوك در زمانی بود كه هوا بسيار گرم و سوزان بود و منافقان مردم را از رفتن در اين هوای گرم نهی می كردند و می گفتند: در اين گرما حركت نكنيد. خداوند به آنها پاسخ می دهد كه آتش جهنم گرمتر است اگر بفهمند. يعنی شما از گرمای هوا می ترسيد در حالی كه آتش سوزان جهنم در انتظار شماست.

در آيه بعد می فرمايد: آنها بايد كمتر بخندند و بيشتر گريه كنند. منظور اين است كه نتيجه كار آنها اين خواهد بود كه كمتر بخندند و بيشتر بگريند.

اين جمله هر چند كه به صورت امر است ولی در واقع از آينده آنها خبر می دهند و امر تشريعی نيست يعنی منظور اين نيست كه پس از اين چنين و چنان كنيد، بلكه منظور اين است كه پس از اين چنين و چنان خواهد شد. و آنها به سزای اعمال خود كمتر روی خوش خواهند ديد و بيشتر ناراحت و پشيمان خواهند شد.

خنده ها و شاديهايشان زودگذر و گريه ها و اندوهشان هميشگی خواهد بود و بخصوص در آخرت سخت پشيمان می شوند و گريه می كنند ولی ديگر سودی ندارد.

## شركت ندادن منافقان در جنگها

(فَإِنْ رَجَعَكَ اللّهُ إِلی طآئِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِیَ أَبَدًا وَ لَنْ تُقاتِلُوا مَعِیَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخالِفينَ) (توبه/83)

«پس اگر خداوند تو را پيش گروهی از آنان برگردانيد و آنها از تو اجازه بيرون رفتن (برای جهاد ديگری) خواستند، بگو هرگز با من بيرون نخواهيد شد و همراه من با دشمنی جنگ نخواهيد كرد كه شما نخستين بار خانه نشينی را پسنديديد پس با واماندگان بنشينيد.»

منافقانی كه از شركت در جنگ تبوك سرباز زدند و در خانه نشستند شايستگی آن را نداشتند كه در هيچ جنگی شركت كنند. و لذا در اين آيه خطاب به پيامبر اظهار می دارد كه اگر خدا تو را پس از جنگ تبوك به مدينه و نزد اين منافقان برگردانيد و آنها از تو اجازه خواستند كه در جهاد ديگری شركت كنند، به آنها بگو شما هرگز با من برای جهاد بيرون نخواهيد شد و همراه من با دشمن جنگ نخواهيد كرد.

اين سخن هم به معنای اين است كه به شما اجازه شركت در جهادهای بعدی داده نخواهد شد و هم به معنای اين است كه شما موفق نخواهيد شد كه در جهاد شركت كنيد.

اينكه پيامبر در جريان جنگ تبوك به منافقان اجازه شركت نكردن در جهاد داد و اينك به آنها می گويد كه شما خانه نشينی كنيد و شما در جنگهای ديگر هم همراه من نباشيد، برای آن است كه حضور آنها در ميان سپاه اسلام مايه فتنه و آشوب و فساد بود و آنها باعث تضعيف روحيّه سپاهيان اسلام می شدند و لذا صلاح در اين بود كه اصلاً آنها شركت نكنند.

باز پس از چند آيه، بار ديگر راجع به تخلف كنندگان از جنگ تبوك می گويد:

## پذيرفته نشدن عذر منافقان

(يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللّهُ مِنْ أَخْبارِكُمْ وَ سَيَرَی اللّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلی عالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) (توبه 94)

«وقتی به سوی آنان برگشتيد نزد شما عذر می آورند. بگو: عذر نياوريد كه شما را باور نمی كنيم همانا خداوند از اخبار شما ما را آگاه كرد، و بزودی خدا و پيامبرش عمل شما را خواهند ديد، آنگاه به سوی داننده پنهان و آشكار بازخواهيد گشت و آنچه را كه انجام داده ايد به شما خبر خواهد داد.»

منافقانی كه در جنگ تبوك شركت نكرده بودند، پس از مراجعت پيامبر همواره پيش پيامبر عذر و بهانه می آوردند. در اين آيه با ردّ بهانه جوييهای آنان اظهار می دارد كه خداوند به وسيله آيات قرآنی و از طريق وحی، از توطئه ها و اسرار منافقان پرده برداشته و پيامبر خود را در جريان كارها و اقدامات آنها قرار داده است و پيامبر به خوبی می داند كه اين بهانه ها فقط برای ردگم كردن است و گرنه آنها ايمان درستی به خدا و دين ندارند و شركت نكردن آنها در جهاد برای همين است.

در ادامه آيه اظهار می دارد كه بزودی خدا و پيامبر او، عملكرد آنها را خواهند ديد آنگاه به سوی خداوندی كه دانای نهان و آشكار است برگردانيده می شويد و از كارهايتان شما را خبر می دهد و آن هنگام مرگ است كه پرده ها به كلی برداشته می شود و انسان حقايق را می فهمد.

در واپسين آيات مربوط به جنگ تبوك، از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و مهاجرين و انصار كه در آن روز سخت آماده جهاد در راه خدا شدند، ستايش می كند و از پذبرفته شدن توبه سه نفر از مؤمنان كه نه از روی نفاق بلكه به جهت سستی تخلف كردند و خود پشيمان شدند، خبر می دهد:

## ستايش از شركت كنندگان در جنگ تبوك

(لَقَدْ تابَ اللّهُ عَلَی النَّبِیِّ وَ الْمُهاجِرينَ وَالاْءَنْصارِ الَّذينَ اتَّبَعُوهُ فی ساعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ ما كادَ يَزيغُ قُلُوبُ فَريقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَحيمٌ) (توبه 117)

«همانا خداوند بر پيامبر و مهاجران و انصار كه در هنگام سختی از او پيروی كردند، توجه نمود پس از آنكه نزديك بود دلهای گروهی از آنان بلغزد، سپس توبه آنان را پذيرفت همانا او مهربانِ بخشايشگر است.»

در اين آيه از لطف و رحمت و توجه و عنايت خداوند بر مسلمانان كه در آن شرايط مشكل به جهاد می رفتند سخن گفته شده است. می فرمايد: خداوند بر پيامبر و مهاجران و انصار كه در هنگام سختی از او پيروی می كردند، توجه نمود ورحمت آورد.

موقعيت، آن چنان دشوار بود كه بعضی ازمسلمانان بريدند و طاقتشان تمام شد و خواستند برگردند ولی خداوند روحيّه آنها را بالابرد و توانستند دوام بياورند و لذا می فرمايد: اين كار بعد از آن بود كه دلهای بعضی از آنان لغزيد ولی خدا آنان را موفق به توبه كرد و توبه آنان را پذيرفت كه او مهربان و رحيم است.

اين مؤمنان كه در اين شرايط سخت ايمان خود را حفظ كردند و در راه خدا جهاد نمودند، شايسته هر نوع لطف و عنايت خداوند هستند و بر كسانی كه بعدها مسلمان شدند و اين سختی ها را نديدند برتری دارند همانگونه كه مسلمانان پيشاهنگ و سابقون در اسلام كه در دروان غربت اسلام در مكه مسلمان شدند بر همه اينها برتری دارند و همين طور مسلمانانی كه در جنگ بدر شركت كردند بر مسلمانان بعدی برتری دارند و مسلمانانی كه قبل از فتح مكه مسلمان شدند بر ديگران برتری دارند.

## داستان سه نفر از واماندگان از جنگ

(وَ عَلَی الثَّلثَةِ الَّذينَ خُلِّفُوا حَتّیآ إِذا ضاقَتْ عَلَيْهِمُ الاْءَرْضُ بِما رَحُبَتْ وَ ضاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَ ظَنُّوآا أَنْ لا مَلْجَأَ مِنَ اللّهِ إِلاّآ إِلَيْهِ ثُمَّ تابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوآا إِنَّ اللّهَ هُوَ التَّوّابُ الرَّحيمُ) (توبه 118)

«و نيز بر آن سه تن كه (از جهاد) واپس نهاده شدند. تا زمانی كه زمين با همه فراخی بر آنان تنگ آمد و جانهايشان نيز بر آنها تنگ آمد و دانستند كه پناهی از خدا جز به او نيست آنگاه توبه آنان را پذيرفت تا برگردند؛ همانا او بسيار توبه پذيرِ بخشايشگر است.»

در جريان جنگ تبوك سه نفر از مسلمانان به نامهای كعب بن مالك و مرارة بن ربيع و هلال بن اميّه، از رفتن به جهاد تخلف كردند. آنها می خواستند در جهاد شركت كنند ولی امروز و فردا می كردند و سستی نشان می دادند تا اينكه بالاخره جنگ تبوك تمام شد و پيامبر خدا با مسلمانان به مدينه بازگشت.

اين سه نفر فورا خدمت پيامبر رسيدند و به او سلام دادند و حال او را پرسيدند ولی پيامبر از آنان روی گردان شد و با آنان سخن نگفت.

وقتی پيامبر چنين كرد همه مسلمانان از آنان قطع رابطه كردند و سخن آنها را پاسخ نداند و آنها خود را كاملاً غريب و تنها حس می كردند تا جايی كه همسران آنان نيز به دستور پيامبر از آنان دوری می كردند، اين اعتصاب عمومی بر ضد آن سه نفر باعث شد كه آنان در تنگنای سختی قرار بگيرند آنها حتی برای اجرای دستور پيامبر، خودشان نيز با يكديگر سخن نگفتند.

گفته شده است كه اين خبر به گوش رومی ها رسيد و آنان مخفيانه كسی را پيش اين سه نفر فرستادند و از آنها خواستند كه به روم بروند و در پناه حكومت روم زندگی كنند ولی آنها كه واقعا مسلمان بودند اين پيشنهاد را ردّ كردند و از اينكه چنين موقعيتی پيش آمده كه كفّار چشم داشتی به آنان داشته باشند سخت ناراحت شدند.

آنها شهر را رها كردند و روی به سوی بيابانها و كوهها گذاشتند و در بيابانها و كوهها گريه و زاری می كردند و از درگاه خداوند می خواستند كه توبه آنها را بپذيرد.

پنجاه روز به اين حال گذشت و بالاخره توبه آنها پذيرفته شد و خداوند اعلام نمود كه آن سه تن را كه تخلف كردند بخشيده است و داستان عبرت آموز آنها در اين آيه جاودانه شد. (176)

## داستان مسجد ضرار

در آستانه جنگ تبوك، دوازده نفر از منافقان با اشاره ابوعامر راهب كه دشمن سرسخت اسلام بود و در شام زندگی می كرد، محلی را به نام مسجد ساختند و برای آنكه رسميت پيدا كند نزد پيامبر آمدند و از او تقاضا كردند كه به آن مسجد بيايد و در آنجا نماز بخواند و گفتند كه اين مسجد را برای آن ساخته اند كه مسلمانانی كه ناتوان هستند و نمی توانند از جاهای دور به مسجد پيامبر يا مسجد قبا بروند، در اين مسجد نماز بخوانند. (177)

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آماده سفر برای جنگ تبوك بود و فرصت رفتن به آنجا را نداشت از اين رو به آنان فرمود: صبر كنيد من از سفر برگردم تا در آن مسجد نماز بخوانم. وقتی پيامبر از تبوك برگشت آنها نيز آن مسجد را آماده كرده بودند و پيش پيامبر آمدند و از او خواستند كه در آن مسجد نماز بخواند. در اين موقع آيات شريفه زير نازل شد:

(وَ الَّذينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْريقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنينَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنآ إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ لا تَقُمْ فيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَی التَّقْوی مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فيهِ فيهِ رِجالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَ اللّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرينَ) (توبه 107-108)

«و كسانی (از منافقان هستند) كه مسجدی را برای زيان رسانی و كفر و تفرقه افكنی ميان مؤمنان و ساختن كمينگاهی برای كسی كه با خدا و پيامبر او از پيش می جنگيد، ساختند و هر آينه سوگند می خورند كه ما جز نيكی اراده نكرده ايم و خدا گواهی می دهد كه آنان دروغگويانند. هرگز در آن مسجد نايست. مسجدی كه از نخستين روز براساس تقوا ساخته شده، شايسته است كه در آن بايستی، در آن مردانی هستند كه دوست دارند كه پاك شوند و خدا پاكان را دوست دارد.»

اين آيات پرده از توطئه آنها برداشت و معلوم نمود كه اين منافقان می خواهند با نام مسجد به دين ضربه بزنند.

اين بود كه پيامبر خدا چند نفر از اصحاب خود به نامهای مالك بن دخشم و معن بن عدی و عامر بن سكن و وحشی را فرستاد كه آن مسجد را خراب كنند و بسوزانند (178). امر پيامبر اطاعت شد و محلّ آن مسجد جای زباله آن محلّه گرديد.

در اين آيات اظهار می دارد كه منافقان، از ساختن آن مسجد چهار هدف داشتند:

1 - زيان رساندن به مسلمانان؛

2 - كفر به خدا و رسول او، در اين مسجد مبانی كفر تقويت می شد.

3 - تفرقه انداختن ميان مسلمانان، مسلمانان در يك مسجد حاضر می شدند و ميانشان وحدت بود و اگر اين مسجد پا می گرفت مسلمانان پراكنده می شدند.

4 - ايجاد كمينگاهی برای كسی كه از پيش با خدا و پيامبر او جنگ می كرد منظور ازاو ابوعامر راهب بود. او شخصی بود كه در دوران جاهليت نصرانی شد و به مقامی رسيد، وقتی پيامبر اسلام به مدينه مهاجرت نمود او از حسد خود هميشه با آن حضرت دشمنی می كرد و آخر كار به مكه پيش مشركان فرار كرد و در جنگ احد همراه آنان بود و بالاخره به شام فرار كرد تا از سپاه روم كمك بگيرد و با پيامبر اسلام بجنگد.

منافقان مدينه اين مسجد را با اشاره او ساخته بودند و منتظر بودند كه ابوعامر با سپاه روم برسد و آن مسجد را پايگاه خود قرار دهد و به مسلمانان حمله كند.

منافقان برای ردّ گم كردن سوگند می خوردندكه ما جز نيكی اراده نكرده ايم وهدف ما كار خير و خدمت به مسلمانان است ولی قرآن پس از نقل اين سخنِ آنها می فرمايد: خداوند گواهی می دهد كه آنان دروغگو هستند.

بدينگونه خداوند با فرستادن اين آيات از اين توطئه بزرگ پرده برداشت و نقشه شوم منافقان را نقش بر آب كرد.

در آيه بعد، به پيامبر دستور می دهد كه هرگز در آن مسجد نايستد يعنی قيام به نماز نكند، سپس اين مسجد را با مسجد قبا يا مسجد پيامبر كه در مدينه بود مقايسه می كند و می فرمايد: مسجدی كه از همان آغاز براساس تقوا بنياد شده، شايسته است كه در آن نماز بخوانی. منظور از اين مسجد يا مسجد قبا و يا مسجد پيامبر و يا هر مسجدی است كه براساس تقوا و ايمان به خدا تأسيس شده است و منظوراز «اول يوم» اين است كه هدف بانيان آن از نخستين روز، خدا باشد.

پس از ذكر داستان مسجد ضرار، در ادامه آيات ميان دو گروه مقايسه می كند، گروهی كه مسجد قبا يا مسجد پيامبر را ساختند و گروهی كه مسجد ضرار را ساختند، می فرمايد:

(أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيانَهُ عَلی تَقْوی مِنَ اللّهِ وَ رِضْوانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيانَهُ عَلی شَفا جُرُفٍ هارٍ فَانْهارَ بِه فی نارِ جَهَنَّمَ وَ اللّهُ لا يَهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمينَ لا يَزالُ بُنْيانُهُمُ الَّذی بَنَوْا ريبَةً فی قُلُوبِهِمْ إِلاّآ أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَ اللّهُ عَليمٌ حَكيمٌ) (توبه 109-110)

«آيا كسی كه بنياد كار خود را ترس از خدا و خوشنودی او قرار داده است بهتر است يا كسی كه بنياد آن را بر لبه پرتگاهی كه در شرف ريختن است قرار داده كه او را به آتش جهنم می افكند؟ و خدا گروه ستمگر را هدايت نمی كند. بنيادی كه آنان نهادند همواره در دلهايشان مايه بدگمانی است تا وقتی كه دلهايشان قطعه قطعه شود و خدا دانای فرزانه است.»

بنياد كار منافقان بر لبه پرتگاهی فرو ريختنی است و آنان با بنايی كه كرده اند به آتش جهنم سقوط می كنند، يعنی بنا و ساختمانی كه كرده اند در لب پرتگاه آتش جهنم است و ناگهان در آن می ريزد و هيچ عاقلی بر لب پرتگاهی سست و ريختنی كه زير آن را سيل خالی كرده است ساختمان نمی سازد. واقعاً كه تشبيه غريبی است.

در آيه بعد اظهار می دارد بنايی كه اين منافقان كرده اند همواره مايه بدگمانی آنهاست و اين بدگمانی همچنان با آنهاست تا وقتی كه دلهايشان پاره پاره شود يعنی بميرند.

منظور اين است كه ساختن مسجد ضرار و دستور پيامبر به ويران شدن آن بغض دلهای آنان را زياد كرده و اين بغض يا همان ريبه و شك و ترديد در احكام اسلام، تا وقتی كه بميرند و دلهايشان قطعه قطعه شود با آنان همراه است. اشاره به اينكه آنان هرگز ايمان نخواهند آورد و با همان حالت نفاق و كفر خواهند مرد و در پايان از دو صفت عليم و حكيم ياد می كند يعنی كه خدا از حال آنان با خبر است و دستوری كه درباره مسجد ضرار داده، از روی حكمت است.

## اعلام برائت از مشركان

با تلاش چندين ساله پيامبر و مسلمانان، شرك و بت پرستی در حجاز رونق خود را از دست داد و بيشتر اعراب مسلمان شدند، ولی هنوز مشركانی بودند كه باورهای قبلی خود را حفظ كرده بودند، و پيامبر با بعضی از آنان پيمان عدم تعرض بسته بود، در موسم حج هم مسلمانان و هم مشركان شركت می كردند و هر كدام مطابق با عقيده خود مراسم را به جای می آوردند.

در سال نهم هجرت پس از غزوه تبوك و مسلمان شدن بسياری از قبايل عرب، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از جانب خداوند مأمور شد تا ريشه شركت و بت پرستی را در حجاز بكند و آياتی از سوره توبه نازل شد كه در آن از مشركان اعلام بی زاری شده بود.

پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ابوبكر را مأمور كرد كه آن سال در مراسم حج حاضر شود و آيات مربوط به برائت از مشركان را بخواند و اعلام كند كه از اين پس هيچ مشركی حق ندارد وارد مكه شود، و تمام پيمانها ميان مسلمانان و مشركان لغو می شود.

ابوبكر با اين مأموريت به راه افتاد، هنوز فاصله زيادی از مدينه دور نشده بود كه پيك الهی نازل شد و به پيامبر دستور داده شد كه اعلام برائت از مشركان يا بايد توسط خود تو و يا به وسيله مردی از خاندان تو انجام گيرد. (179)

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم علی عليه‌السلام را خواند و اين مأموريت را به او داد. او به راه افتاد و در ذوالحليفه به ابوبكر رسيد. ابوبكر پرسيد: آيا مأموريتی داری؟ علی عليه‌السلام گفت: به دستور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بايد سوره برائت را در مراسم حج من بخوانم. (180)

در موسم حج آن سال علی عليه‌السلام در روز عيد قربان، مردم را ندا داد و سوره برائت را خواند و پيام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را چنين به مردم اعلام كرد: ای مردم! كافر به بهشت وارد نمی شود و پس از اين سال مشرك حق ندارد در مراسم حج شركت كند، و هيچ كس نبايد به طور عريان طواف كند و هر كس كه با پيامبر پيمانی دارد تا پايان مدت آن محترم است و چهار ماه مهلت داده می شود كه هر كس به ديار خود برگردد، از آن پس ديگر هيچ مشركی امان ندارد. (181)

اكنون چند آيه نخست سوره برائت را كه سوره توبه هم خوانده می شود، مورد تدبر قرار می دهيم:

(بَرأَةٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهآ إِلَی الَّذينَ عاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكينَ فَسيحُوا فِی الأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ اعْلَمُوآا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِی اللّهِ وَ أَنَّ اللّهَ مُخْزِی الْكافِرينَ) (توبه/1-2)

«اين، برائت از سوی خدا و پيامبر اوست به سوی كسانی از مشركان كه شما با آنان پيمان بسته ايد. پس (ای مشركان) چهار ماه در زمين بگرديد وبدانيد كه شما عاجز كننده خدا نيستيد و اينكه خدا خوار كننده كافران است.»

در آغاز اين سوره به طور آشكار پيمانهايی را كه با مشركان بسته شده بود، لغو می كند و از مشركان بيزاری می جويد و می فرمايد: اين برائتی است از سوی خدا و رسول از آن گروه از مشركان كه با آنها پيمان داريد؛ يعنی پيمان آنها لغو می شود و دليل آن هم همان پيمان شكنی مشركان است.

البته آن گروه از مشركان كه پيمان شكنی نكرده بودند مانند بنی كنانه و بنی ضمره، پيمان آنها محترم بود، اين مطلب در چند آيه بعد گفته خواهد شد و همين استثنا دليل روشنی است بر اينكه برائت از مشركان و لغو پيمان آنها به سبب پيمان شكنی و خيانت آنها به مسلمانان می باشد و چون در اسلام غدر و حيله وجود ندارد آشكارا لغو پيمان را اعلام می كند.

در آيه بعد به آنها چهار ماه مهلت می دهد كه تكليف خود را روشن كنند يا مسلمان شوند و يا آماده جنگ باشند.

(وَ أَذانٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهآ إِلَی النّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الاْءَكْبَرِ أَنَّ اللّهَ بَریآءٌ مِنَ الْمُشْرِكينَ وَ رَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوآا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِی اللّهِ وَ بَشِّرِ الَّذينَ كَفَرُوا بِعَذابٍ أَليمٍ إِلاَّ الَّذينَ عاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَ لَمْ يُظاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوآا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلی مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقينَ) (توبه 3-4)

«و اين اعلامی از سوی خدا و پيامبر او بر مردم در روز حج اكبر است كه همانا خدا و پيامبر او از مشركان بيزارند، پس اگر توبه كرديد به سود شماست و اگر روی گردان شديد بدانيد كه شما عاجز كننده خدا نيستيد و كسانی را كه كافر شدند به عذابی دردناك مژده بده.

مگر كسانی از مشركان كه با آنان پيمان بسته ايد آنگاه آنها چيزی تان نكاسته اند و به ضرر شما كسی را كمك نكرده اند، پس با آنان پيمانشان را تا پايان مدتشان به پايان برسانيد، همانا خداوند پرهيزگاران را دوست می دارد.»

دنباله همان مطلب قبلی در اعلام برائت از مشركان و لغو پيمان آنهاست كه در اين آيه به طور رسمی به همگان اعلام می شود. می فرمايد: اين اعلامی از سوی خدا و پيامبر او بر مردم در روز حج اكبر است كه خدا و پيامبرش از مشركان بيزار هستند يعنی امانی كه به آنها داده شده بود برداشته می شود.

از آن روز به بعد تا چهار ماه مشركان مهلت دارند كه وضعيت خود را روشن كنند، پس از سپری شدن اين مهلت با آنها جنگ خواهد شد تا ريشه شرك خشكيده شود.

در ادامه آيات خطاب به مشركان اظهار می دارد كه اگر شما در اين مهلت توبه كرديد و اسلام را پذيرفتيد، اين به سود شماست چون در امان خواهيد بود، ولی اگر از اسلام روی گردان شديد، بدانيد كه شما خدا را عاجز نخواهيد كرد و خدا می تواند شما را مؤاخذه كند، سپس به پيامبر می فرمايد كه كافران را به عذابی دردناك مژده بده، يعنی مشركان، هم در اين دنيا امان ندارند و هم در آخرت به عذاب خدا گرفتار خواهند شد.

در آيه بعدی آن گروه از مشركان را كه پيمان شكنی نكرده اند و به دشمنان اسلام كمك نرسانيده اند، از اين برائت استثنا می كند و اعلام می كند كه پيمان آنها لغو نمی شود و تا وقت مقرری كه در آن پيمان آمده ادامه خواهد يافت و به مسلمانان دستور می دهد كه پيمان آنها را تا سرآمد مدت تعيين شده محترم بشمارند و متعرض آنان نشوند كه خدا پرهيزگاران را دوست دارد و يكی از نشانه های تقوا اين است كه انسان به عهد و پيمان خود پای بند باشد.

البته در ميان مشركانی كه پيامبر با آنها پيمان بسته بود گروههای اندكی پيمان خود را حفظ كردند مانند بنی كنانه وبين ضمره كه به پيمان خود باقی ماندند و دشمنان اسلام را ياری نكردند. پيامبر نيز مأموريت يافت كه پيمان آنها را محترم بشمارد.

(فَإِذَا انْسَلَخَ الاْءَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تابُوا وَ أَقامُوا الصَّلوةَ وَ اتَوُا الزَّكوةَ فَخَلُّوا سَبيلَهُمْ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ) (توبه 5)

«پس چون ماههای حرام تمام شود، مشركان را در هر كجا كه پيدا كرديد بكشيد و آنها را بگيريد و محصورشان كنيد و همه جا در كمين آنها بنشينيد، پس اگر توبه كردند و نماز را به پاداشتند و زكات را دادند پس راه آنها را باز كنيد، همانا خداوند آمرزنده بخشايشگر است.»

در آيات پيش گفته شد كه مشركان فقط چهارماه مهلت دارند كه وضعيت خود را روشن كنند. اينك در اين آيه چگونگی برخورد با مشركان را پس از سپری شدن مهلت يادشده كه چهارماه حرام است، بيان می كند.

نمی توان گفت كه منظور از ماههای حرام در اينجا همان ماههای حرام اصطلاحی است چون در آن صورت، مهلت مقرر در پايان ماه محرم تمام می شود كه جمعاً يك ماه و بيست روز می شود و چهار ماه تمام نخواهد بود، بلكه منظور از حرام بودن آن چهار ماه، حرمتی است كه در همين آيات ذكر شد و اينكه نبايد در آن چهار ماه با مشركان جنگيد و آنها آزادند كه هر كجا خواستند رفت و آمد كنند و اگر آغاز مهلت مقرر را روز عيد قربان بگيريم بدون توجه به مسأله «نسيئی» اين چهار ماه حرام در دهم ربيع الثانی تمام می شود.

به هر حال در اين آيه به مسلمانان دستور می دهد كه به آنها امان ندهيد و اگر از همان آغاز، از پذيرش اسلام سرباز زدند كشته شوند و اگر ديديد كه در ترديد هستند و احتمال دارد كه با اندكی تأمل مسلمان شوند آنها را تحت نظر داشته باشيد تا وضعشان مشخص گردد، پس اگر توبه كردند و مسلمان شدند و نماز خواندند و زكات دادند، در اين صورت آنها را رها كنيد و راهشان را باز كنيد؛ آنها هم حقوقی مانند ساير مسلمانها دادند و خدا آمرزنده و مهربان است يعنی شرك قبلی آنها را می بخشد.

## مشخصات منابع

قرآن كريم

نهج البلاغه، تحقيق صبحی صالح.

الآثار الباقية، ابوريحان بيرونی، بيروت، دارالكتب العلمية، 1420 ه.

ابوطالب مؤمن قريش، عبداللّه خنيزی، بيروت، دار التعارف، 1398 ه.

اثبات الهداة، شيخ حرّ عاملی، تحقيق ابوطالب تجليل، قم، المطبعة العلمية، بی تا.

الاحتجاج، احمد بن علی الطبرسی، نجف، مطبعة نعمان، 1386 ه.

اخبار الزمان، علی بن حسين مسعودی، بيروت، دارالاندلس، 1386 ه.

الاخبار الطوال، ابوحنيفه دينوری، قاهره، مؤسسة عيسی البابی الحلبی، 1960 م.

اخبار مكة، ابوالوليد ازرقی، بيروت، دارالاندلس، 1416 ه.

الارشاد فی معرفة حجج اللّه علی العباد، محمد بن محمد بن نعمان (شيخ مفيد)، قم، مؤسسة آل البيت، بی تا.

اسباب النزول، علی بن احمد واحدی نيشابوری، بيروت، دارالكتاب العربی، 1414 ه.

اسد الغابة فی معرفة الصحابة، علی بن محمد جزری ابن الاثر، بيروت، دارالمعرفة، 1422 ه.

الاشارات و التنبيهات، ابو علی سينا، تهران، دفتر نشر كتاب، 1403 ه.

الاصابة فی تمييز الصحابة، شهاب الدين عسقلانی، بيروت، دارالكتاب العربی، بی تا.

اعلام الوری باعلام الهدی، ابو علی فضل بن حسن طبرسی، بيروت، مؤسسة الاعلمی، 1434 ه.

الامالی، محمد بن علی بن بابويه (شيخ صدوق) قم، مؤسسة البعثة، 1417.

بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، بيروت، مؤسسة الوفاء، 1403 ه.

البداية و النهاية، ابن كثير دمشقی، بيروت، دارالكتب العلمية، 1409 ه.

البدء و التاريخ، احمد بن سهل بلخی، بيروت، دار الكتب العلمية، 1417 ه.

بينش تاريخ قرآن، يعقوب جعفری، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1368 ه.ش.

تاريخ الاسلام ووفيات المشاهير والاعلام (المغازی) شمس الدين ذهبی، بيروت، دارالكتاب العربی، 1410 ه

تاريخ طبری، تاريخ الامم و الملوك، محمد بن جرير طبری، بيروت، دارالكتب العلمية، 1408 ه.

تاريخ قرآن، محمود كاميار، تهران، امير كبير، 1362 ه.ش.

تاريخ مدينة دمشق، علی بن حسن ابن عساكر، بيروت، دارالفكر، 1415 ه.

تاريخ يعقوبی، ابويعقوب ابن واضح يعقوبی، نجف، مكتبة الحيدرية، 1384 ه.

تحف العقول، حسن بن علی بن شعبه حرانی، قم، جامعه مدرسين، 1404 ه.

تذكرة الحفّاظ، شمس الدين ذهبی، بيروت، دارالكتب العلمية، بی تا.

التراتيب الادارية، عبدالحی كتانی، بيروت، دارالكتاب العربی، بی تا.

تفسير ابوالفتوح رازی، ابوالفتوح رازی، تهران، كتابفروشی اسلامية، 1356 ه.ش.

تفسير التبيان فی تفسير القرآن، محمد بن حسن (شيخ طوسی)، بيروت، دار احياء التراث العربی، بی تا.

تفسير التحرير و التنوير، محمد بن طاهر ابن عاشور، تونيس، دار سحنون، 1997 م.

تفسير الدر المنثور، جلال الدين عبدالرحمان سيوطی، بيروت، دارالفكر، بی تا.

تفسير الكشاف، محمود بن عمر زمخشری، قم، افست نشر ادب الحوزه، بی تا.

تفسير الميزان، سيد محمد حسين طباطبائی، تهران، دار الكتب الاسلامية، 1393 ه.

تفسير طبری، جامع البيان، محمد بن جرير طبری، بيروت، دارالفكر، 1408 ه.

تفسير عياشی، محمد بن مسعود عياشی، تهران، مكتبة العلمية الاسلامية، بی تا.

تفسير فخر رازی، مفاتيح الغيب، فخر الدين رازی، قاهره، بی تا.

تفسير قرطبی، الجامع لاحكام القرآن، محمد بن احمدانصاری قرطبی، بيروت، داراحياءالتراث العربی، 1405 ه

تفسير قمی، علی بن ابراهيم قمی، قم، دارالكتاب، 1404 ه.

تفسير كنز الدقائق، محمد مشهدی، قم، جامعه مدرسين، 1414 ه.

تفسير كوثر، يعقوب جعفری، قم، انتشارات هجرت، 1376 ه. ش.

تفسير مجمع البيان، ابو علی فضل بن حسن طبرسی، بيروت، دارالمعرفه، 1406 ه.

تفسير نور الثقلين، عبدالعلی بن جمعه حويزی، قم، دار الكتب العلمية، بی تا.

التنبيه و الاشراف، علی بن حسين مسعودی، قاهره، دارالصاوی، بی تا.

جمهرة انساب العرب، علی بن احمد ابن حزم اندلسی، بيروت، دارالكتب العلمية، 1421 ه.

حيات محمد، محمد حسين هيكل، قاهره، 1354 ه.

الخرائج و الجرائح، قطب الدين رازی، قم، مؤسسة الامام المهدی، 1309 ه.

الخصال، محمد بن علی ابن بابويه (شيخ صدوق)، قم، جامعه مدرسين، 1403 ه.

دلائل النبوة و معرفة احوال صاحب الشريعة، احمد بن حسين بيهقی، بيروت، دارالكتب العلمية، 1405 ه.

الذريعه الی اصول الشريعه، سيد مرتضی علم الهدی، تهران، دانشگاه تهران، بی تا.

الروض الانف، عبدالرحمان سهيلی، بيروت، تحقيق عبدالرحمان الوكيل، بی نا، بی تا.

زاد المعاد فی هدی خير العباد، ابن قيم جوزی، بيروت، دار الفكر، بی تا.

سبل الهدی و الرشاد، محمد بن يوسف شامی صالحی، بيروت، دارالكتب العلمية، 1414 ه.

السنن الكبری، احمد بن حسين بيهقی، بيروت، دارالفكر، بی تا.

سنن نسائی، احمد بن شعيب نسائی، بيروت، دارالفكر، 1348 ه.

سنن ترمذی، محمد بن عيسی ترمذی، بيروت، دارالفكر، 1403 ه.

السيرة الحلبيه، علی بن برهان حلبی، بيروت، داراحياء التراث العربی، بی تا.

السيرة النبويه، ابن هشام، قاهره، مطبعة مصطفی البابی الحلبی، 1355 ه.

السيرة النبوية، ابوالفدا اسماعيل ابن كثير، بيروت، دارالمعرفة، 1396 ه.

شذرات الذهب، ابن عماد حنبلی، بيروت، دار ابن كثير، 1406.

شرح مأة كلمة، ابن ميثم بحرانی، قم، جامعه مدرسين، بی تا.

شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحديد، بيروت، داراحياء التراث العربی، 1385 ه.

شواهد التنزيل، حاكم حسكانی، تهران، وزارت ارشاد، 1411 ه.

صحيح بخاری، محمد بن اسماعيل بخاری، بيروت، دارالفكر، 1401 ه.

صحيح مسلم، مسلم بن حجاج نيشابوری، بيروت، دارالفكر، بی تا.

صفة الصفوة، ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی، بيروت، دارالكتب العلمية، 1409 ه.

الطبقات الكبری، محمد بن سعد، بيروت، دار صادر، 1418 ه.

عدة الاصول، محمد بن الحسن (شيخ طوسی)، قم، مطبعة ستاره، 1417 ه.

علل الشرايع، محمد بن علی بن بابويه، (شيخ صدوق) نجف، مكتبة الحيدرية، 1386.

علم تحولات جامعه، حميد حميد، تهران، اميركبير.

عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور احسائی، قم، مطبعة سيد الشهداء، 1403 ه.

عيون اخبار الرضا، محمد بن علی بن بابويه (شيخ صدوق)، بيروت، مؤسسة الاعلمی، 1404 ه.

عيون الاثر فی فنون المغازی و السير (السيرة النبوية) ابن سيد الناس، بيروت، مؤسسة عزالدين، 1406 ه.

الغدير فی الكتاب و السنة و الادب، عبدالحسين امينی، بيروت، دارالكتاب العربی، 1387 ه.

فتح الباری فی شرح صحيح البخاری، شهاب الدين ابن حجر عسقلانی، بيروت، دارالمعرفة، بی تا.

فتوح البلدان، ابوالحسن بلاذری، بيروت، دارالكتب العلمية، 1397 ه.

فقر تاريخيگری، كارل پوپر، ترجمه احمد آرام، تهران، انتشارات خوارزمی، 1350 ه.ش.

قادتنا كيف نعرفهم، محمد هادی ميلانی، قم، چاپ مهر، 1413 ه.

قوانين الاصول، ميرزا ابوالقاسم قمی، چاپ سنگی.

الكافی، محمد بن يعقوب كلينی، تهران، دارالكتب الاسلامية، 1388.

الكامل فی التاريخ، عزالدين ابوالحسن ابن اثير، بيروت، مؤسسة التاريخ العربی، 1414 ه.

كشف الغمة فی معرفة الائمة، علی بن عيسی اربلی، بيروت، دارالاضواء، 1405.

كمال الدين و تمام النعمة، محمد بن علی بن بابويه (شيخ صدوق)، قم، جامعه مدرسين، 1405 ه.

كنزالعمال، علاء الدين متقی هندی، بيروت، مؤسسة الرسالة، 1409 ه.

الكنی و الالقاب، حاج شيخ عباس قمی، تهران، افست مكتبة الحيدرية، 1368 ه.ش.

مجمع الزوائد و منيع الفوائد، علی بن ابی بكر هيثمی، بيروت، دارالكتب العلمية، 1408 ه.

مجموعة الوثائق السياسية للعهد النبوی و الخلافة الراشدة، محمد حميد اللّه ، بيروت، دارالنفائس، 1405 ه.

المختصر فی اخبار البشر (تاريخ ابوالفداء)، عماد الدين ابوالفداء، بيروت، دارالكتب العلمية، 1417 ه.

مروج الذهب، علی بن حسين مسعودی، قم، افست دار الهجرة، 1404 ه.

المستدرك علی الصحيحين، حافظ ابو عبداللّه نيشابوری، بيروت، دارالمعرفة، بی تا.

مسند احمد، احمد بن حنبل، بيروت، دار صادر، بی تا.

المصنف، عبد الرزاق صنعانی، تحقيق حبيب الرحمان الاعظمی، بيروت، 1392 ه.

معجم البلدان، شهاب الدين ياقوت حموی، بيروت، دار احياء التراث العربی، 1399 ه.

المعجم الكبير، سليمان بن احمد طبرانی، بيروت، داراحياء التراث العربی، بی تا.

المغازی، محمد بن عمر واقدی، قم، افست نشر دانش، 1405 ه.

مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، بيروت، دارالكتاب العربی، بی تا.

مقدمة ابن خلدون، عبدالرحمان بن خلدون، بيروت، مؤسسة الاعلمی، بی تا.

مكاتيب الرسول، علی احمدی ميانجی، قم، دارالحديث، 1998 م.

المكاسب، شيخ مرتضی انصاری، چاپ سنگی تبريز، 1375 ه.

مناقب آل ابی طالب، محمد بن علی بن شهر آشوب، نجف، مكتبة الحيدرية، 1376 ه.

المناقب، موفق بن احمد خوارزمی، قم، جامعه مدرسين، 1411 ه.

المنتظم فی تواريخ الملوك و الامم، ابوالفرج عبدالبرهان بن جوزی، بيروت، دارالفكر، 1415 ه.

من لا يحضره الفقيه، محمد بن علی بن بابويه، قم، جامعه مدرسين، 1404 ه.

المواهب اللدنية، احمد بن محمد قسطلانی، بيروت، المكتب الاسلامی، 1412 ه.

وسائل الشيعة، شيخ حر عاملی، قم، مؤسسة آل البيت، 1414 ه.

وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی، نور الدين سمهودی، بيروت، دار احياء التراث العربی، 1401 ه.

وقعة صفين، نصر بن مزاحم، قاهره، مؤسسة العربية، 1382 ه.

ينابيع المودة، سليمان بن ابراهيم قندوزی، قم، انتشارات اسوه، 1416 ه.

## پاورقی

1. اسباب النزول، ص 255؛ المواهب اللدنية، ج 1، ص 334.

2. تفصيل اين هشت مورد در اين منابع آمده است: سيره ابن هشام، ج 2، ص 241 تا 252؛ واقدى، المغازى، ج 1، ص 9 تا 13؛ تاريخ طبرى، ج 2، ص 14 تا 17؛ ابن اثير، الكامل فى التاريخ، ج 1، ص 521 تا 523. گفتنى است كه بعضى از جنگهاى كوچك در سال اول هجرت اتفاق افتاد.

3. سيره ابن هشام، ج 1، ص 254؛ المغازى، ج 1، ص 16.

4. المغازى، ج 1، ص 19.

5. همان، ص 27.

6. سيره ابن هشام، ج 2، ص 262.

7. الطبقات الكبرى، ج 2، ص 12. ابوايوب انصارى مى‏گويد: در جنگ بدر وقتى از مديند بيرون شديم و يك يا دو روز سير كرديم، پيامبر از ما سرشمارى كرد و ما سيصد و سيزده نفر بوديم. دلائل النبوة، ج3،ص 37.)

8. ابن اثير، الكامل، ج 1،ص 526.

9. سيره ابن هشام، ج 2، 266.

10. المغازى، ج 1، ص 48؛ السيرة الحلبية، ج 2،ص 150.

11. سيره ابن هشام، ج 2، ص 266.

12. المغازى، ج 1، ص 43؛ البدء و التاريخ، ج 2، ص 74.

13. سيره ابن هشام، ج 2، ص 272.

14. زاد المعاد، ج 2، ص 86.

15. سيره ابن هشام، ج 2، ص 274.

16. البدء والتاريخ، ج 2، ص 74.

17. دلائل النبوة، ج 3، ص 127.

18. شيخ مفيد، الارشاد، ج 1، ص 48؛ الطبقات الكبرى، ج 2 ص 17؛ زاد المعاد، ج 2، ص 88..

19. الارشاد، ج 1، ص 69؛ سبل الهدى و الرشاد، ج 4، ص 47.

20. سيره ابن هشام، ج 2، ص 372. شيخ مفيد مى‏گويد:از اين تعداد، سى و پنج نفرشان را على‏بن ابى‏طالب ع) كشت و نامهاى آنان را هم ذكر مى‏كند: الارشاد، ج 1، ص 72.

21. المنتظم، ج 2، ص 218؛ التنبيه و الاشراف، ص 204.

22. تاريخ طبرى، ج 2، ص 37؛ اعلام الورى، ص 92؛ تاريخ الاسلام ذهبى، ص 83.

23. الطبقات الكبرى، ج 2، ص 17.

24. واقدى فهرستى از نامهاى آنان را آورده است: المغازى، ج 2، ص 137-173.

25. الطبقات الكبرى، ج 2، ص 22؛ بيهقى، السنن الكبرى، ج 6، ص 125؛ كتانى، التراتيب الادارية، ج1، ص 48. كتانى اضافه مى‏كند كه پس از اين جريان، تعداد باسوادها در مدينه سير صعودى پيدا كرد.

26. سيره ابن هشام، ج 2، ص 308.

27. الطبقات الكبرى، ج 2، ص 26.

28. المغازى، ج 1، ص 176؛ دلائل النبوه، ج 3، ص 173؛ تاريخ الاسلام ذهبى، ص 146.

29. اسباب النزول، ص 85.

30. سيره ابن هشام، ج 3، ص 51.

31. الطبقات الكبرى، ج 2، ص 29.

32. سيره ابن هشام، ج 3، ص 51-52؛ دلائل النبوه، ج 3، ص 174؛ تاريخ ابوالفداء، ج 1،ص 189.

33. همان، ص 53.

34. بيهقى، دلائل النبوة، ج 3، ص 175.

35. الطبقات الكبرى، ج 2، ص 29. «اذرعات» شهرى در اطراف شام و همجوار با بلقا و عمان است: ياقوت، معجم البلدان، ج 1، ص 130.

36. سيره ابن هشام، ج 3، ص 55؛ الطبقات الكبرى، ج 2، ص 32.

37. اسباب النزول، ص 113.

38. المغازى، ج 1، ص 195، بيهقى، دلائل النبوة، ج 3، ص 168. شبيه اين داستان در جنگ ذات الرقاع هم نقل شده است: اثبات الهداة، ج 1، ص 238.

39. البته در شأن نزول اين آيه روايتهاى ديگرى هم وجود دارد، رجوع شود: مجمع البيان، ج 3، ص 263.

40. المغازى، ج 1، ص 200؛ سيره ابن هشام، ج 3، ص 64.

41. سيره ابن هشام، ج 3، ص 65-66.

42. الطبقات الكبرى، ج 2، ص 37.

43. المغازى، ج 1، ص 204.

44. الطبقات الكبرى، ج 2، ص 37.

45. همان، ص 38-39؛ المغازى، ج 1، ص 215.

46. سيره ابن هشام، ج 3، ص 68.

47. المغازى، ج 1، ص 216.

48. الطبقات الكبرى، ج 2، ص 40.

49. المغازى، ج 1، ص 220؛ الطبقات الكبرى، ج 2، ص 40.

50. المغازى، ج 1، ص 225.

51. الطبقات الكبرى، ج 2، ص 41.

52. همان.

53. سيره ابن هشام، ج 3، ص 83؛ بحار الانوار، ج 20، ص 51. در تاريخ طبرى نام اين زن به جاى «عمره»، «سمرة» آمده است. تاريخ طبرى، ج 2، ص 65.)

54. المغازى، ج 1، ص 232.

55. سيره ابن هشام، ج 3، ص 84؛ دلائل النبوة، ج 3، ص 211.

56. سيره ابن هشام، ج 3، ص 77؛ تاريخ ابوالفداء، ج 1، ص 191.

57. بحار الانوار، ج 20، ص 27؛ كامل ابن اثير، ج 1، ص 553.

58. تفسير قمّى، ج 1، ص 115.

59. ابن شهر آشوب، المناقب، ج 1، ص 385؛ تفسير قرطبى، ج 4، ص 219.

60. سيره ابن هشام، ج 3، ص 106؛ تاريخ طبرى، ج 2، ص 65.

61. المغازى، ج 1، ص 300.

62. سيره ابن هشام، ج 3، ص 96.

63. تاريخ طبرى، ج 2، ص 71؛ المنتظم، ج 2، ص 269؛ بحارالانوار، ج 20، ص 23.

64. سيره ابن هشام، ج 3، ص 100؛ زاد المعاد، ج 2، ص 108.

65. المغازى، ج 1، ص 334 به بعد.

66. همان، ص 334 به بعد.

67. سيره ابن هشام، ج 3، ص 199؛ المغازى، ج 1، ص 363؛ الطبقات الكبرى، ج 2، ص 57؛ تاريخ الاسلام ذهبى، ص 243.

68. دلائل النبوة، ج 3، ص 176.

69. مانند بخارى، الصحيح، كتاب المغازى، ج 5، ص 22.

70. سيره ابن هشام، ج 3، ص 191؛ المغازى، ج 1، ص 364.

71. دلائل النبوة، ج 3، ص 179؛ اعلام الورى، ص 104.

72. الطبقات الكبرى، ج 2، ص 57.

73. سيره ابن هشام، ج 3، ص 200.

74. همان، ص 204.

75. الطبقات الكبرى، ج 2، ص 58؛ سبل الهدى و الرشاد، ج 4، ص 322.

76. همان، ابن هشام و واقدى و مسعودى اضافه مى‏كنند كه بعضى از درختان را آتش زدند. سيره ابن هشام، ج 3، ص 200؛ المغازى، ج 1، ص 372؛ مروج الذهب، ج 2، ص 288) ولى آتش زدن در روايت ابن سعد واقدى نيست، و به طورى كه در متن ملاحظه خواهيد كرد در قرآن هم فقط از بريدن بعضى از درختان خرما سخن گفته شده است.

77. الروض الانف، ج 6، ص 232.

78. الميزان، ج 19، ص 233.

79. المغازى، ج 1، ص 374.

80. سيره ابن هشام، ج 3، ص 201.

81. تفسير ابوالفتوح رازى، ج 11، ص 91.

82. سيره ابن هشام، ج 3، ص 214.

83. المغازى، ج 1، ص 396؛ الطبقات الكبرى، ج 2، ص 61؛ سيره ابن هشام، ج 3، ص215.

84. طبرى و طبرسى هر دو نقل كرده‏اند كه اين آيات در حالى نازل شد كه پيامبر در عُسفان بود و مشركان در ضجنان بودند. جامع البيان، ج 4، ص 245؛ مجمع البيان، ج 3، ص 157.) كه در اين صورت مربوط به جريان صلح حديبيه مى‏شود كه چهار سال بعد از غزوه ذات الرقاع بود در حالى كه همانگونه كه از المغازى و الطبقات الكبرى و سيره ابن هشام نقل كرديم، پيامبر در غزوه ذات الرقاع نماز خوف خوانده است و معلوم مى‏شود كه اين آيات در آن زمان نازل شده است.

85. سيره ابن هشام، ج 3، ص 202.

86. المغازى، ج 1، ص 379.

87. المغازى، ج 1، ص 384-387.

88. الطبقات الكبرى، ج 2، ص 59.

89. همان، ص 388.

90. سيره ابن هشام، ج 3، ص 225؛ تاريخ الاسلام ذهبى، ص 159.

91. البدء و التاريخ، ج 2، ص 89.

92. المغازى، ج 1، ص 444.

93. المغازى، ج 1، ص 445؛ الطبقات الكبرى، ج 2، ص 66؛ تاريخ ابوالفداء، ج 1، ص 194.

94. المغازى، ج 1، ص 446؛ الطبقات الكبرى، ج 2، ص 66.

95. المنتظم، ج 2، ص 318؛ اثبات الهداة، ج 1، ص 284.

96. سيره ابن هشام، ج 3، ص 227.

97. الطبقات الكبرى، ج 2، ص 67.

98. عيون الاثر، ج 2، ص 39.

99. سيره ابن هشام، ج 3، ص 336؛ تاريخ الاسلام ذهبى، ص 290.

100. حاكم نيشابورى، المستدرك، ج 3، ص 32؛ حسكانى، شواهد التنزيل، ج 2، ص 14، احسائى، عوالى اللئالى، ج 4، ص 86؛ اربلى، كشف الغمه، ج 1، ص 148 و منابع ديگر.

101. سيره ابن هشام، ج 3، ص 242؛ البدء و التاريخ، ج 2، ص 91؛ اثبات الهداة، ج 1، ص 242.

102. الطبقات الكبرى، ج 2، ص 69؛ المغازى، ج 1، ص 480.

103. المغازى، ج 1، ص 490.

104. همان، ص 491.

105. سيره ابن هشام، ج 3، ص 245.

106. المغازى، ج 1، ص 496؛ سيره ابن هشام، ج 3، ص 246.

107. المغازى، ج 1، ص 502.

108. سيره ابن هشام، ج 3، ص 248-249؛ عيون الاثر، ج 2، ص 52.

109. سيره ابن هشام، ج 3، ص 250-251؛ المغازى، ج 1، ص 512؛ تاريخ ابوالفداء، ج 1، ص 196. به احتمال زياد سعد بن معاذ از آنجهت اين حكم را داد كه آنها يهودى بودند و طبق تورات مجازات كسانى كه مانند آنها پيمان‏شكنى كرده بودند همان بود. در عهد عتيق، سفر تثنيه باب بيستم، جمله 12-15 چنين آمده است: «و اگر با تو صلح نكرده جنگ نمايند پس آن را محاصره كن و چون يهود خدايت آن را به دست تو بسپارد و جميع ذكوراتش را به دم شمشير بكش، ليكن زنان و اطفال و بهايم و آنچه در شهر باشد يعنى تمامى غنيمتش را براى خود به تاراج ببر.» بنابر اين سعد بن معاذ مطابق تورات با آنها رفتار كرده است.

110. تفسير طبرى، ج 11، ص 155.

111. الطبقات الكبرى، ج 2، ص 63؛ المغازى، ج 1، ص 404. ضمنا اين دو منبع از آنان به صورت «بلمصطلق» ياد مى‏كنند.

112. سيره ابن هشام، ج 3، ص 302. سمهودى براى جمع ميان دو قول احتمال داده كه پيامبر دوبار با بنى المصطلق جنگ كرده است. وفاء الوفاء، ج 1، ص 314.)

113. المغازى، ج 1، ص 405.

114. همان، ص 407.

115. سيره ابن هشام، ج 3، ص 303؛ تاريخ ابوالفداء، ج 1، ص 198.

116. همان، ص 304.

117. او بعدها در جنگ يمامه شهيد شد: جمهرة انساب العرب، ص 355.

118. المغازى، ج 1، ص 421.

119. تعداد همراهان پيامبر را واقدى از هزار و چهارصد نفر تا هزار و پانصد و بيست نفر المغازى، ج 1، ص 574) و ابن هشام از هفتصد نفر تا هزار و چهارصد نفر ج 3، ص 322) و ابن سعد تا هزار و ششصد نفر الطبقات الكبرى، ج 2، ص 95) مى‏نويسند.

120. المغازى، ج 1، ص 574.

121. الطبقات الكبرى، ج 2، ص 95.

122. سيره ابن هشام، ج 3، ص 326.

123. «حديبيه» با ضمه حاء و تشديد ياء دوم و يا تخفيف آن كه هر دو درست است، اهل مدينه آن را با تشديد و اهل عراق با تخفيف مى‏خوانند، نام آبادى متوسطى بود كه در يك منزلى مكه و دورترين مرز حرم است، در آنجا چاهى و درختى بوده كه پيامبر و مسلمانان در اطراف آن اقامت كرده بودند. گفته مى‏شود كه نيمى از آن سرزمين جزء حرم محسوب مى‏شود. معجم البلدان، ج 2، ص 229)

124. سيره ابن هشام، ج 3، ص 326-327.

125. المغازى، ج 1، ص 606.

126. سيره ابن هشام، ج 3، ص 330. بيعت كنندگان در زير آن درخت هزار و پانصد نفر بودند: اثبات الهداة، ج 1، ص 356.

127. الطبقات الكبرى، ج 2، ص 95.

128. شيخ مفيد، الارشاد، ج 1، ص 121؛ بحار الانوار، ج 20، ص 335؛ السيرة الحلبية، ج 3، ص 20؛ كامل ابن اثير، ج 1، ص 586. اين پيشگويى پيامبر در جنگ صفين در جريان نوشتن سند حكميت به وقوع پيوست و معاويه از نوشته شدن عبارت «اميرالمؤمنين» در كنار نام على ع) جلوگيرى كرد نصر بن مزاحم، وقعة صفين، ص 508؛ ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 232؛ اثبات الهداة، ج 1، ص 303.)

129. سيره ابن هشام، ج 3، ص 332؛ السيرة النبوية ابن كثير، ج 3، ص 320؛ زاد المعاد، ج 2، ص 126.

130. المغازى، ج 1، ص 606. عمر بعدها مى‏گفت: به خدا سوگند كه از وقتى كه مسلمان شدم هرگز شك نكردم مگر در آن روز حديبيه). المصنف، ج 5، ص 339؛ المعجم الطبرانى، ج 20، ص 14؛ الدر المنثور، ج 6، ص 77؛ تاريخ الاسلام ذهبى، ص 371.

131. مجمع البيان، ج9، ص 166؛ المواهب اللدنية، ج1، ص 510.

132. سيوطى، الدرالمنثور، ج 6، ص 68. بعضى‏ها آيه انا فتحنا لك فتحا مبينا را پيشگويى فتح مكه مى‏دانند ولى با توجه به اينكه فعل «فتحنا» ماضى است و مربوط به گذشته است، قول كسانى كه آن را مربوط به صلح حديبيه مى‏دانند، مناسب‏تر به نظر مى‏رسد، البته در همين سوره در آيه 18 و 27 فتح نزديكى را وعده داده است كه مى‏تواند فتح خيبر و يا فتح مكه باشد.

133. المغازى، ج 1، ص 607.

134. اينكه در اين‏آيه از حديبيه «بطن مكه» تعبير مى‏آورد، به جهت نزديك بودن آن به مكه است، به گونه‏اى‏كه بخشى از حديبيه جزء حرم محسوب مى‏شود. الميزان، ج 18، ص 313)

135. تاريخ ابوالفداء، ج 1، ص 200.

136. اثبات الهداة، ج 1، ص 352.

137. سيره ابن هشام، ج 3، ص 340.

138. سرزمينى حاصل خيز در حدود 160 كيلومترى مدينه به طرف شام كه مركز يهوديان بود و در آنجا قلعه‏ها و حصارهاى محكمى بود كه نفوذ در آن كار آسانى نبود.

139. المغازى، ج 1، ص 562.

140. الطبقات الكبرى، ج 2، ص 104.

141. سيره ابن هشام، ج 3، ص 342.

142. سيره ابن هشام، ج 3، ص 349.

143. همان، ص 350.

144. المغازى، ج 2، ص 654؛ تاريخ الاسلام ذهبى، ص 409.

145. المغازى، ج 2، ص 691.

146. اعلام الورى، ص 115.

147. المغازى، ج 2، ص 770-771؛ الطبقات الكبرى، ج 2، ص 131؛ سيره ابن هشام، ج 4، ص 272.

148. كامل ابن اثير، ج 1، ص 605.

149. الارشاد، ج 1، ص 114-117. اين جريان با مختصر تفاوتى در تفسير قمى، ج 2، ص 434 و مناقب ابن شهرآشوب ج 2، ص 328-330 و بحار الانوار، ج 21، ص 75، راوندى، الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 167 هم نقل شده است، طبرسى هم اين جريان را به طور خلاصه نقل كرده و گفته است: اين جنگ را از آن جهت ذات السلاسل گفتند كه على ع) گروهى از دشمن را اسير كرد و آنها را به ريسمان بست، مثل اينكه به زنجير بسته شده‏اند. سلسله به معناى زنجير است) مجمع البيان، ج 10، ص 803).

150. سيره ابن هشام، ج 4، ص 36.

151. همان، ص 38.

152. تاريخ الاسلام ذهبى، ص 525؛ المنتظم، ج 2، ص 393؛ اثبات الهداة، ج 1، ص 358.

153. سيره ابن هشام، ج 4، ص 44-47؛ تاريخ طبرى، ج 2، ص 158؛ عيون الاثر، ج 2، ص186. 188.

154. المغازى، ج 2، ص 822. به گفته ابوالفداء، پرچم را به على بن ابى طالب ع) داد: تاريخ ابوالفداء، ج 1، ص 206.

155. سيره ابن هشام، ج 4، ص 47؛ اعلام الورى، ص 122؛ تاريخ الاسلام ذهبى، ص 538.

156. المغازى، ج 2، ص 832؛ السيرة الحلبيه، ج 3، ص 85.

157. مسند احمد بن حنيل، ج 1، ص 84؛ سنن نسائى، ج 5، ص 142؛ مستدرك حاكم، ج 2، ص 367؛ كنزالعمال، ج 13، ص 171 و از منابع شيعى: المناقب ابن شهر آشوب، ج 1، ص 403؛ كشف الغمه، ج 1، ص 79؛ الاحتجاج طبرسى، ج 1، ص 179؛ بحارالانوار، ج 38، ص 85. طبق بعضى از اين منابع اين قضيه مربوط به پيش از هجرت بوده و پيامبر و على ع) دور از چشم قريش چنين كرده‏اند. البته احتمال اينكه اين قضيه دوباره اتفاق افتاده بعيد نيست.

158. سيره ابن هشام، ج 4، ص 55؛ مروج الذهب، ج 2، ص 290؛ عيون الاثر، ج 2، ص 199.

159. الطبقات الكبرى، ج 2، ص 137. ابن كثير مى‏گويد: در آن زمان عتاب بن اسيد بيست سال داشت: البداية و النهاية، ج 4، ص 323.

160. الطبقات الكبرى، ج 1، ص 336.

161. مجمع البيان، ج 10، ص 844؛ جامع البيان، ج 15، ص 332. بيهقى نزول اين سوره را مربوط به حجة الوداع مى‏داند: دلائل النبوة، ج 5، ص 447.

162. الطبقات الكبرى، ج 2، ص143.

163. مسند احمد بن حنبل، ج 3، ص 415؛ دلائل النبوة، ج 5، ص 94.

164. مجمع البيان، ج 9، ص 414-415.

165. الدر المنثور، ج 6، ص 209؛ مجمع البيان، ج 9، ص 413.

166. المغازى، ج 2، ص 895؛ زاد المعاد، ج 2، ص 186.

167. الطبقات الكبرى، ج 2، ص 151؛ المغازى، ج 2، ص 898-899.

168. تاريخ ابوالفداء، ج 1، ص 208.

169. الطبقات الكبرى، ج 2، ص 158-159؛ سيره ابن هشام، ج 4، ص 126-127؛ ابن عماد، شذرات الذهب، ج 1، ص 127.

170. المغازى، ج 2، ص 990.

171. همان، ص 1002.

172. سيره ابن هشام، ج 4، ص 163؛ تاريخ طبرى، ج 2، ص 183؛ البدء و التاريخ، ج 2، ص 101. اين گفته پيامبر خدا ص) درباره على ع) كه گاهى به صورت انت منى بمنزلة هارون من موسى و گاهى به صورت اما ترضى ان تكون منى بمنزلة هارون من موسى نقل شده، در منابع حديثى هم به صورت گسترده‏اى آمده است: الف: منابع اهل سنت: صحيح مسلم، ج 7، ص 120؛ سنن ترمذى، ج 5، ص 302؛ سنن نسائى، ج 5، ص 44؛ سنن بيهقى، ج 9، ص 40؛ مستدرك حاكم، ج 2، ص 337؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 109 و جز آنها. ب: منابع شيعه: الكافى، ج 8، ص 107؛ علل الشرايع، ج 1، ص 222؛ تحف العقول، ص 416؛ وسائل الشيعه، ج 1، ص 487 و جز آنها.

173. تبوك منطقه‏اى در حدود مرزهاى حجاز و شام بود و فاصله آن تا مدينه نود فرسخ بود كه اين فاصله را در دوازده شب طى كردند. مسعودى، التنبيه و الاشراف، ص 235.)

174. المغازى، ج 2، ص 1015.

175. مجمع البيان، ج 5، ص 91.

176. سيره ابن هشام، ج4، ص 179؛ مسند احمد، ج 6، ص 389؛ سبل الهدى و الرشاد، ج 9، ص 376.

177. الدر المنثور، ج 3، ص 260 و 276.

178. المغازى، ح 2، ص 1046؛ تاريخ الاسلام ذهبى، ص 648.ابن سيد الناس تخريب مسجد ضرار را پيش از جنگ تبوك مى‏داند: عيون الاثر، ج 2، ص 263.

179. البدء و التاريخ، ج 2، ص 101؛ الارشاد، ج 1، ص 65؛ المناقب ابن شهر آشوب، ج 1، ص 391؛ الدر المنثور، ج 3، ص 209.

180. تاريخ طبرى، ج 2، ص 193؛ مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 151.

181. سيره ابن هشام، ج 4، ص 191؛ دلائل النبوة، ج 5، ص 297.

فهرست مطالب

[تشريع جهاد 3](#_Toc483131981)

[جنگ بدر 7](#_Toc483131982)

[بيرون كردن يهود بنی قينقاع از مدينه 22](#_Toc483131983)

[غزوه غطفان 25](#_Toc483131984)

[جنگ احد 27](#_Toc483131985)

[تحليل قرآن از جنگ احد و پی آمدهای آن 35](#_Toc483131986)

[بيرون كردن يهود بنی نضير از مدينه 44](#_Toc483131987)

[غزوه ذات الرقاع 49](#_Toc483131988)

[غزوه بدرالموعد 50](#_Toc483131989)

[جنگ احزاب 52](#_Toc483131990)

[جنگ بنی قريظه 60](#_Toc483131991)

[جنگ بنی المصطلق 64](#_Toc483131992)

[سفر برای عمره و بيعت رضوان 67](#_Toc483131993)

[صلح حديبيه 71](#_Toc483131994)

[هجرت زنان مسلمان به مدينه 75](#_Toc483131995)

[جنگ خيبر (138) 76](#_Toc483131996)

[جنگ ذات السلاسل 79](#_Toc483131997)

[سريه اسامة بن زيد 81](#_Toc483131998)

[فتح مكه 83](#_Toc483131999)

[بيعت زنان 90](#_Toc483132000)

[جنگ حنين 91](#_Toc483132001)

[جنگ تبوك 94](#_Toc483132002)

[تحليلی از جنگ تبوك از نظر آيات قرآنی 96](#_Toc483132003)

[بسيج همگانی 97](#_Toc483132004)

[بهانه جوييهای منافقان 100](#_Toc483132005)

[اجازه خواستن از پيامبر برای عدم شركت در جنگ 102](#_Toc483132006)

[فتنه گری منافقان 103](#_Toc483132007)

[وعده رسيدن به يكی از دو هدف والا، پيروزی يا شهادت 106](#_Toc483132008)

[خوشحالی منافقان از تخلف از جهاد 109](#_Toc483132009)

[شركت ندادن منافقان در جنگها 111](#_Toc483132010)

[پذيرفته نشدن عذر منافقان 112](#_Toc483132011)

[ستايش از شركت كنندگان در جنگ تبوك 113](#_Toc483132012)

[داستان سه نفر از واماندگان از جنگ 114](#_Toc483132013)

[داستان مسجد ضرار 116](#_Toc483132014)

[اعلام برائت از مشركان 120](#_Toc483132015)

[مشخصات منابع 124](#_Toc483132016)

[پاورقی 129](#_Toc483132017)